

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *آداب اهل بیت از کاتبی*

مؤلف: *علیه کاشانی*

مترجم: .....

شماره قفسه: ۱۷۷۵۰

---

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: ۲۸۹۱۵

خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۷۷۵۰



۱۷۷۵۰

۲۰۸۹۱۵

*فرضی کبیر...*

*...*

*...*

*...*

*فرضی کبیر...*

*...*

*...*



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتاب آداب الائمة العابدین از امام خمینی

مؤلف: علم کا شریف

مترجم: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۱۷۷۵۰

---

جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۰۸۹۱۵

خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۷۷۵۰

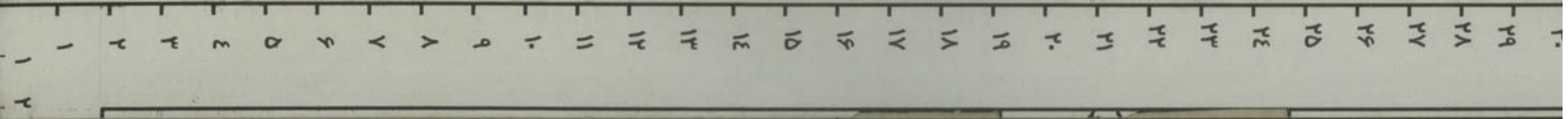


۱۷۷۵۰

۲۰۸۹۱۵

روضه سجد و دعا بردن اندر اهل ترمذین

روضه سجد و دعا بردن اندر اهل ترمذین





بسم الله الرحمن الرحيم  
هذا كتاب آداب الاوصحاب من مصنفات عيان الحسين الكاظم عليه السلام

الحمد لله الذي زين من بزئيل عطائه قلوب اوليائه بجي سناء الاوصحاب وميزان  
الآداب والصلوة والسلام على سببه ناعمة الذي بعثه الله بتتبع مكارم الاخلاق  
واو ابره حسن تاديب في كل باب وعلى آله واصحابه المتأدبين باو ابره بلا ارتياب  
چنين گوید فیقرتوسل اسباب خدمت درویشان وحقیر متوجه باو ابره صحبت ایشان

علی بن الحسن الواعظ الکاشغری المدعو بالصق ایداه الله بالفیض الاعلی والالطف الطیف  
که زوار باب علم و عرفان روشن و بر این است و پیش اصحاب ذوق و در جهان  
معین و مبین که گویا سعادت ابدی مصحبت اخبار است و تخم شفاوت بر سر  
خالطت اشرف اشیاء چیز در نفس بنی آدم بجز و شکر چندان ندارد که صحبت و چگونگی  
آدمی را که اشرف و الطف موجود است برایت و تاثیر نباشد و حال الله در جهان است  
و نباتات و حیوانات که خیس و کشفند مقارنت و مصحبت را تاثیر است چنانچه  
چرخ آب و هوا بمقارنت زمینهای فاسد و جهنهای متعفن فاسد و متعفن شود  
و بجایوت زمینهای صالح و در با حین خود شسوی کیفیت صلاح و طیب تکلیف  
کردند چنانکه نباتات و زروع بمجهت و محاطت حروف زاید فاسد و ضایع  
شوند و بتقییه و تصفیة آن صلاحیت پذیرند و چنانکه حیوانات بمقارنت و نماز  
بلد بگو

ای اسلام

بکدیگر براند که در این صحبت کس کس کرد و گاه کس کس بمقارنت رام رام کرد  
و تا بر صحبت بعضی مردم با بعضی بمجا بنده و مثل همه از پیش و بهمان مستغنی است  
حضرت قطب الموحیدین و غوث المحققین خواجۀ ناصر الدین عبداللہ  
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ارضاء در رساله والدیه فرموده اند که حضرت حق سبحانی  
دل را چنان آفریده است که با هر که بهمین کنی کند از صحبت او متمایز نشود و این خود  
بذوق لیس نیست همه معلوم است که اگر کسی پیش ما تم زده می نشیند او نیز بگنجین میشود  
و اگر کسی پیش کسی می نشیند که بسط بر و غالب او را نیز بهین صفت بسط غایت میشود  
و اگر مدت صحبت هر یک از زمین دو کس میکنند که این را زمین دو صفت است  
میشود و این از کمال قابلیت است و اگر این قابلیت او را نبودی تحصیل کتاب  
ممکن نبود پس همچنین کس همیشگی باطنی کند که بدوام آگاهی بجای  
حق سبحانی نه و لغت منرفه باطن او متمایز شود از باطن ایشان او را میل حق  
سببی نه حاصل شود و بقدر میل انقطاع لیس از ماسوی شود و بقدر انقطاع سیر  
او را بد شود و هر چند میل لیس انقطاع لیس و هر چند انقطاع لیس میل لیس تا به  
رسد که او را هیچ تعلق نماند و درین حال بهنگی خود متموجه بحق سبحانی کرد و کسی  
که او را در یک صحبت بلکه در یک لحظه در صحبت این طایفه این معنی است و همه که  
باطن او را با لکیده منقطع شود و بیکلیت خود متموجه گردد و وصول در مرتبه از مرتبه



انسانیت و نیت و شیخ برگره وار علی ابن عثمان و جلالی رحمه الله که صاحب  
کتاب کشف العجب است آورده که مشایخ این فقه کثرت از یکدیگر صحبت  
طلبند و مریدان را بدان فرمایند تا حدی که صحبت اندر میان ایشان چون نطفه  
گشت است آنجا برین گفته اند که بزرگترین امری و شریف ترین کاری در دنیا  
صحبت است و فنی که شرایط وجود بزرگترین است که صحابه کرام رضی الله عنهم که بعد از این  
علم السلام بهترین طبقات خلائق بودند از زودی علم و فقه و عبادت و زهد و تقوا  
و توکل و رضا و بر صفات کمالی بهیچ صفت ازین صفات منسوب نشدند  
غیر از صفات صحیح شرف حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر همه صفات کمال  
و نفوس جمال غالب راجع بود اگر چیزی از صحبت شریف و عزیز تر بودی این  
بان منسوب شد حضرت قطب الطریق و غوث الخلائق خواجیه به اولین  
نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند که طریقه ما صحبت است و در خلوت کثرت  
است و در شهرت افت خیریت در جمعیت و جمعیت در صحبت بشرط نفعی بودند و  
یکدیگر و آنچه آن بزرگ فرموده است تعالی عن ساعه الساعات است  
که اگر جمیع از طالبان آن راه بیکدیگر صحبت دارند و در آن خیر و برکت و جمعیت بسیار  
که امید است که مداومت و ملازمت بر آن منتهی با بیان حقیقی گردد و چون این مقدمه  
بوضوح هست اکنون بیاید آنست که فواید و عواید صحبت و مشایخ و آثار آن  
که عبارت

که عبارت از جمعیت باطنی و دوام آگاهی است بجانب حق سبحانی و فنی بظهور آید  
و دیده و دل را نور حضور افزایش که طالب صادق در حق فقط آداب صحبت  
و رعایت شرایط و لوازم آن کی نبیند چنانچه مقدر لم رسد و ظاهر و باطن خود بمراسم  
آداب و مکالم اخلاق مشرب و مذهب گرداند چنانچه بزرگوار شیخ نهاب  
الدین السهروردی قدس سره فرموده است که الادب تهنیه لظاهر و باطن  
بس باید که جهت در خلل و ملاجورج و اعضاء و اجزا و اعمال محلی دارد و با  
که آدمی در کسوت بشریت باشد و او را از رعایت آداب ظاهر و باطن سازد  
چاره بندد بهیچ حال و در هیچ مقام رعایت و محی فقط آن زودی فقط  
نشود ابوالحسن زودی قدس سره گفته است که بنده را در مراتب سلوک هیچ  
مقامی و حالی از حق سبحانی و فنی نشود که بان آداب بشریت از وی فقط  
گردد و آداب بشریت علیه ظاهر است حق سبحانی روانی دارد که جوارح بندگان  
از حق فقط آداب تعطیل یا بدو دوام تا اثار مراسم آداب در ظاهر و باطن پدید  
نیاید علامت آنست که باطن او هنوز مشرب نشده است چنانچه ابو حصص  
صدا قدس سره گفته است که آداب ظاهر عنوان ادب باطنی است و حق  
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شیخ را دید که در نیازی خود بازی میکرد  
فرمود لو شیخ قبله کثرت جوارحه پس ادب بس است که با هیچ دقیقه از



از ذائق آداب ظاهر و باطن و سر او علانیت فرود کند و در عبد الله مبارک  
 رحمة الله فرموده است که هر که نهادن کند یکی از آداب سزایعت یعنی از آ  
 خوار دارد و فرود گذارد و او را عقوبت کنند بر همان سنن و هر که نهادن کند  
 سستی او را عقوبت کند بر همان فرایض و هر که نهادن کند بغیر این او را عقوبت  
 کنند بر همان معرفت الهی پس طالبان طریق عرفان از معرفت آداب سزایعت  
 و طریقت که موجب وصولت برات عالیله اهل حق و حقیقت است کوشش نمایند  
 و چاره بنود بنا بر تمهید این معنی و رسیدن این مبدا اقدام میشود بجز برای این رساله  
 و تقریر این مقاله که مشتمل است بر بعضی از آداب ضروری و معنوی و چه  
 صوری که رعایت آن بر طالبان طریق طریقت لازم است  
 و محافظت آن بر سالکان سبیل حقیقت و حجب دشمنی و استنباط یافت  
 این نشانه از کتب معتبره اصحاب سزایعت در باب طریقت مأمورید با حاد است  
 و اخبار صحیح و موکد با قایل و آثار هر کینه که نزد علماء دین و عظمای اهل کشف  
 و یقین موقوف بهاد و معتد علیهاست خالصاً للثقة علی طایبی آداب العجبة  
و طالبی کر صفة رب العزت رجا بکرم الهی صفت و اصل منبع نامتناهی  
 و اشی که این نشانه مشتمل بر فوائد جلیله و علاید جریه مطبوعه طبایع لطیفه  
 سالکان در ادانش و پیشش افتد و مقبول قلوب سزایعت خالصان بارگاه  
 آرزینا

آرزینش گردد مأمول از مکارم اخلاق ناظران ناقد البیوه و متمسک از مراسم اشرف  
 مطالعه کنندگان صادق العقیده اند چون اوراق این کتاب سزایعت و اجزای  
 اینجانب لطیف را در نظر آرند و همت عالی نهدت بر مطالع آن گویزند  
 که بحث اینج و تربیت بر گوشه خاطر عاظر بگذرانند و بد عیوات صلیت  
 مشرف گردانند ایة فی التوفیق و بینه زر زمرته التحقیق و بنای این کتاب  
که مسمی است **بآداب الاحباب** برشت باب دهم بانی بر چهار فصل اشرف  
منه المبدء و البیة المعاد قدرت این است **باب اول** در آداب استیذان  
و سلام و مصافحه و معانقه و تقبیل یا دی مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در  
آداب استیذان **فصل دوم** در آداب سلام کردن **فصل سیم** در  
آداب مصافحه کردن **فصل چهارم** در آداب معانقه و تقبیل آداب **باب**  
**دوم** در آداب خواب کردن و لباس پوشیدن و راه رفتن و سواری کردن  
مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در آداب خواب کردن **فصل دوم** در  
آداب لباس پوشیدن **فصل سیم** در آداب راه رفتن **فصل چهارم**  
در آداب سواری کردن **باب سیم** در آداب و شرایط اهل صحبت مشتمل بر  
چهار فصل **فصل اول** در آداب صحبت مشایخ طریقت قدس الله  
ارواحهم از روی صورت **فصل دوم** در آداب صحبت مشایخ بحسب معنی



و استفاضه از باطن این **فصل سیم** در زیر بعضی از اوصاف و افعال که اهل صحبت  
 انصاف بان لازم است **فصل چهارم** در زیر بعضی از اطوار و احوال که اهل صحبت  
 اجتناب از آن واجبست **باب چهارم** در آداب مصاحبت و معاشرت از واج و اجتناب  
 مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در آداب زوجیت بزرگ **فصل دوم**  
 در آداب زوجیت بزرگ خود **فصل سیم** در آداب معاشرت بطریقه سنت  
**فصل چهارم** در آداب هم نشینی **باب پنجم** در رعایت حقوق احمق از  
 عبادت و تعزیه و آداب مرضی و شرایط اهل محبت مشتمل بر چهار فصل  
**فصل اول** در آداب عبادت و مرضی **فصل دوم** در آداب مرضی **فصل سیم**  
 در آداب تعزیه گفتن و شرایط اهل محبت **فصل چهارم** در آداب زیارت قبور  
**باب ششم** در آداب اکل و شرب و ضافت مشتمل بر چهار فصل **فصل اول**  
 در آداب مصیفات بنیت **فصل دوم** در آداب ضیف بنیت **فصل سیم**  
 در آداب اکل **فصل چهارم** در آداب شرب **باب هفتم** در آداب اهل  
 سماع و فواید آن مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در بیان محل و محبت  
 سماع و **فصل دوم** در اختلاف احوال مشایخ و سماع و ترک آن **فصل سیم**  
 در بیان فواید سماع **فصل چهارم** در آداب مجلس سماع و شرایط قوال **باب**  
**هشتم** در آداب سفر و متعلقات آن مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در  
 اخلاق

در اختلاف مشایخ طریقت در سفر و اقامت **فصل دوم** در اثبات فواید سفر  
**فصل سیم** در آداب اهل سفر **فصل چهارم** در آداب مسافر اجنبی نسبت بجا و در  
 و آداب حج و زیارت بمسافر اجنبی **باب اول** در آداب استبدان و مسلم  
 و صحابه و معارفه و تقبیل ابادی مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در  
 آداب استبدان و انیمتملت بر پنج ادب **ادب اول** اذن در  
 آمدن خواستنی است بخانه اخوان بولهی از وجوه باید که چون بر خانه  
 کسی رود بی اجازت و حضرت صاحب سر ذره بخانه وی در نیاید بلکه در بیرون  
 باز ایستد و ازین طلبد اگر فرمان یابد در آید و الا باز نرود و در رفتنای قاضی  
 عیاضی رحمه الله بروایت معزیه رضی الله عنه آمد که صحابه میکوشند در خانه  
 رسول صلی الله علیه و سلم بنا خندان خود یعنی توبه و تعظیم میکردند و بی حضرت  
 در نمی رفتند و در شرح استند مذکور است که پیش طایفه از اهل استبدان  
 بلفظ سلام است و نزد بعضی استبدان پیش از سلام است و آنست  
 که چون بد خانه کسی رسد پیش از در آمدن تسبیح گوید و یا تسبیح گوید و یا تسبیحا  
 بر عم زند تا صاحب خانه واقف شود ایام نوادری از امام مافوردی رحمه الله  
 فعلا نقل کرده است که در تقدیم سلام بر استبدان و نماز قرآن سه قول است  
 اول آنکه سلام تقدیم کنند صحیح است چنانکه در آداب دوم ایرادی یابد قول دوم



آنکه استیذان را مقدم دارند چنانچه از علمای بران فرستند قول صحیح آنکه اگر صاحب خانه  
 پیش از در آمدن ملاقات کند سلام را مقدم دارد و الا استیذان را مقدم  
 کند و این قول مختار است **ادب دوم** استیذان است بلفظ سلام چنانچه  
 در بعضی از احادیث صحیح نابت شده است که چون بفرصت صلی الله علیه و سلم بدر خانه  
 کسی فرست بر یک طرف در باز ایستادی و استیذان کردی باین وجه که سلام  
 علیکم اسلام علیکم دو بار ارحمی بر او کردی که چون بدر خانه کسی رسید خواهد  
 که در آید او سلام کند و از آن در آمدن مدید کسی را که ابتدا سلام کند  
 و در سنن ابی داود و ترمذی از کلمه بنی الصحابه رضی الله عندهم حدیث گرفت  
 صفوان بن امیه رضی الله عندهم را نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستاد  
 آه برون و میقد ایرو حیا رکع چند و آنحضرت در اعلا دادی بود پس بروی در آمد  
 و سلام نکرد و دستوری بختم فرمود که باز پس رو بکوی اسلام علیکم اذخلف چنانچه  
 کردم و در سنن داود از ربع بن حراش که از کبار تابعین است رضی الله عندهم  
 نابت شده است که مردی از بنی عامر برابر ما حدیث کرد که رستم و استیذان کرد  
 بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دی در خانه بود گفتم **األج** یعنی آیا درون آیم آنحضرت  
 تا او از بلند خدی را گفت برون رو پیش آنمرد و پیرا استیذان در آموز بکوی تا  
 همچنین بگوید اسلام علیکم اذخلف ان عامری کوی پس از برون در شد و پیش از  
 آنکه خادم

دا در این دنیا کس بر فم نباشد  
 فکر باشی پس هم نباشد

آنکه خادم بیدید گفت اسلام علیکم اذخلف پس آنحضرت مرا فرمان در آمدن داد **ادب سوم**  
 ترک ابرام است وقت استیذان و صحیحین از ابی موسی اشعری رضی الله عنده  
 نابت شد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم که استیذان ستم بار است اگر فرمان یابد  
 در آی و الا باز کرد سنت است که اول سلام کند پس استیذان نماید نزدیک  
 در خانه باز ایستد از جانب راست یا چپ نه در برابر پس بگوید اسلام علیکم اذ  
 خلف اگر کسی از درون خانه جواب ندهد باز همین کلیت گوید تا ستم بار را که بعد از آن  
 بار جواب نینامد باز گردد و دیگر ابرام نکند و در عینه الاسلام آورده که در کلمه  
 استیذان گوید چندان مکث کند که شخصی طعام تناول نماید یا چهار رکعت نماز بگذارد  
 و اگر بعد از ستم بار کسی جواب ندهد باید که باز گردد بادل پاکت از کتورت و نزاع  
 صاحب خانه و چون کسی ستم بار استیذان کند و جواب نشنود و گمان برد که صاحب  
 منزل نشنیده یا دیگر استیذان کند یا نه ابی العری رضی الله عندهم که از جهت آن ستم  
 امام مالک است نه صاحب فتوحات قدس سره درین ستم قول دارد اول آنکه ستم  
 که دیگر اعاده نکند دوم آنکه دیگر اعاده نکند سیم آنکه اگر لفظ استیذان بر سلام مقدم  
 بوده باشد اعاده نکند و اگر سلام مقدم بوده اعاده کردن جایز دانند و مختار روی قول  
 ثانی است و امام نوادی رحمه الله گفته که مقتضی سنت نیز این است **ادب چهارم** نام  
 خود گفتن است بعد از استیذان که وقتی که صاحب خانه بر رسید که گیت ۴۱



امام نوادی رحمه الله گفته است که سزاوار است که در آن محل نام خود کوید بروی که صاحب  
 خانه معرفت نام بوی حاصل شود و مکروه است که کوید منعم یا خادم است یا دوست  
 و آنچه برین مانند چه بر صاحب خانه بهم میماند که مستان کیت و آن ابهام است  
 خاطر وی میشود و در همین مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که جبرئیل  
 معراج مرا بر آورد تا با سمان دنیا پس در آسمان بگفت بر رسیدن که کیت گفت جبرئیل  
 گفتند که با تو کیت گفت محمد صلی الله علیه و سلم پس مرا با سمان بر دهم و سیم و سایر آسمانها  
 بر آورد و بر مردی اینی گفت و شنید میرفت و هم در همین از جبرئیل رضی الله عنه مرویت  
 که گفت نزد یک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدم و در بگو قسم فرمود که کیت گفت که منم  
 فرمود که منم منم دو بار کو با مسکوره داشت اینکله را که من کفتم **ادب پنجم** ترک استیذان  
 وقتی که با رسول دمی همراه باشد و در احادیث صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که چون یکی از شما را دعوت کنند و با فرستاده آندانی می همراه باشند اینی فر  
 ستادن از دست یعنی چون بدو خانه آن دعوت کنند رسیدند و با صدوی و  
 همراه باشند حاجت نیت که از صاحب خانه اذن در آمدن خواهد **فصل دوم**  
 در آداب سلام کردن کردن و این مشتمل است بر دو آیه ادب **ادب اول**  
 ابتدا کردنت بسلام به هر که شناسد و به هر که شناسد بگوید مانند که گفتی  
 سلام نسختی است مأمور به و امام نوادی رحمه الله فرموده که ابتدا بسلام است

علی الکفایه

علی الکفایه است پس اگر جمعی باشند سلام یکی از این در ادای آن است کانه  
 است لیکن اگر همه سلام کنند افضل است و بعضی از علی کو نیت علی  
 الکفایه همین در سلام است و بعضی گویند منحصر در سلام نیت بلکه شترت  
 عاقل و قربانها نیز ازین قبل است و نیت است که چون دو مسلمان بهم برسند  
 پیش از آنکه سخن گویند اول سلام کنند و احادیث صحیح و عمل ائمه سلف موافق  
 این قول است و هیچکس از علما درین خلاف ندارد و در اصل صد و هفتاد و هشتاد  
 از کتب نوادر الاصول بر روایت این عسر رضی الله عنهما مذکور است که پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم که ابتدا میبندید سلام پیش از سلام و هر که پیش از سلام آغاز  
 سخن کند جواب وی میگوید و علی گفته اند که افضل دو کس که بهم رسند آنست  
 که ابتدا بسلام کند و در حدیث صحیح آمده که خبری از پیغمبر سلام و در حدیث الا بیان  
 امامی است بهیچ وجه الله مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که ابتدا  
 کند سلام بر است از بزرگوخت و فرمود که نزدیکترین خلق بخداست و آنکس است  
 پیشین میکند در سلام و ثابت شده که در اکثر اوقات هیچکس نیت است که  
 بر آنحضرت در سلام سبقت ببرد پس اگر دو کس دفعه بیکدیگر سلام کنند ایام نوا  
 رحمه الله فرموده که جواب سلام بر مرد و واجب میشود و علی را درین مسئله است



تکلیف در علت و جواب اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که جهت و جهت است که یک  
از آن دو کی تبدیلی باشد پس بر مرد و جواب سلام واجب شود و بعضی دیگر گفته اند که  
لفظ سلام صلاحیت آن دارد که جواب شود پس اگر یک سلام بعد از دیگری واجب  
شود و جواب می تواند بود اما اگر دفعه واقع شود همچکدام جواب آن دیگری نشاید باشد  
پس بر مرد و جواب سلام واجب شود امام نوادی رحمه الله فرموده که این دلیل صحت  
اقرب است **ادب دوم** سلام کردن است بصیغه که علی و دین رضوان الله علیه است  
مقرر کرده اند امام نوادی رحمه الله فرموده که مستحب است که سلام کنند برین وجه  
سلام کنند که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته امام ابو الحسن ماوردی و امام ابو سعید  
مستوفی و غیر ایشان از علی و دین اسلام رحمه الله بر آن رفته اند که افضل و اولی است  
که بر صیغه سلام بعضی الفاعلی ما شوره بفرایند بدلیل آن حدیث که در صحیح ابی دؤد  
ترزی و غیر آن باشد و حسن از ابن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که گفت مردی پیش  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آمد و گفت السلام علیکم آنحضرت جواب داد و بی نیت  
پس آنحضرت جواب فرمود که ده معنی این سلام گفته ده حسن حاصل شود بعد  
از آن دیگری آمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله آنحضرت جواب داد و گفت که نیت  
بعد از آن دیگری آمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته آنحضرت جواب داد

و فرموده

و فرمود که سی بر ادب است دیگر از معازین انس رضی الله عنهما ثابت شده که بعد  
از آن یکی دیگری آمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و مغفرت آنحضرت  
جواب داد و فرمود که هبل از مضمون این حدیث چنان معلوم میشود که چند  
کسی در سلام دعای برادر مؤمن افزاید موجب رفع درجات و مزینات  
خوادم بود باید که سلام کننده لفظ السلام را معترف بلام گوید و لفظ  
علیکم را بطریق جمع و اگر چه سلم علیه واحد بود و اگر سلام کننده السلام علیکم  
بی ضمیر جمع یا السلام علیکم بی الف لام تعریف یا السلام علیکم بی الف لام  
تعریف و ضمیر جمع است سلام حاصل میشود امام واحدی رحمه الله گفته  
است که تودر تعریف و تیکر سلام مختاری و امام نوادی رحمه الله فرموده که  
استلام معترف بلام افضل و اولی است و اگر سلام کننده کسی را گوید  
و علیکم السلام بود عطف نزد بعضی از علی و این سلام نیت در بیان صیغه  
است سلام حاصل نمیشود و بر سلم علیه جواب سلام واجب نمیکرد  
از برای اینکه این صیغه صلاحیت ابتدا است ندارد ولیکن اگر گوید السلام علیکم  
بنقدیم لفظ علیکم سلام بی او و عطف امام واحدی رحمه الله قطع  
کرده بدانکه این صیغه سلام است و جواب واجب میشود اگر چه لفظ



معمود در استغفار ساخته و آنکه در صحیح ترمذی و غیر آن باب بند صحیح ثابت شده  
 که یکی از اصحاب که نام وی جابر بن سلیم بن جابر بود رضی الله عنه گفت  
 نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدم و گفتم علیک سلام یا رسول الله فرمود که  
علیک السلام سکوی که این تحت مردگانت محمولت بر آنکه مراد است  
 که احسن و افضل آن بود که بر وجه معمود سلام کنند تا اینکه این عبادت  
 سلام نیت و محتقار علی است که ابتدا باین صیغه مکتوبات لیکن اگر  
 کسی برین وجه سلام کند بر مسلم علیه واجب نشود زیرا که این صیغه سلام  
**ادب** است جواب سلام کفایت است و بیخبر که علی سلام جهنم الله  
 قرار داده اند پوشیده نباشد که جواب سلام فرضی معین است اگر مسلم  
 علیه یکی باشد و فرضی علی الکفایه است اگر جمعی باشند یکی از آن جمعی  
 جواب دهد آن فرضی از گردن دیگران ساقط میشود و اگر بمجلس جواب  
 ندهد همه اثم و گناه کار باشند و اگر همه جواب دهند غایت فضیلت  
 و کمال باشد اما اگر اجنبی جواب دهد صحیح است که فرضی از گردن  
 دیگران ساقط نشود اگر کودکی از آن جمعی جواب دهد عمار در آن اختلاف است  
 بعضی گویند که فرضی از دیگران ساقط نشود همچنانکه بانگ نماز دادن کودک

از قبل

از قبل بانسان کافی است و بعضی دیگر گویند ساقط نشود زیرا که وی اصل  
 فرضی نیت و محتقار قول ثانی است و مستحب آن است که جواب  
 دهند باین نوع جواب دهد علیکم سلام و رحمة الله و بركاته و باید  
 که لفظ و علیکم گوید مع بود عطف و هم بضمیر جمع و اگر هر سلام کننده  
 واحد بود و اقل جواب آنست که و علیکم السلام گوید بود عطف  
 و ضمیر جمع و اگر علیکم السلام گوید بود عطف یا علیک السلام بود عطف  
 و ضمیر جمع جواب حاصل است و مذهب صحیح کثورت است و امام شیخ  
 داعی ب وی جهنم الله القای برین افسانه اند لیکن امام ابو سعید متوی  
 رحمه الله جزم کرده است بانکه رد سلام بی واد عطف مجزی نیت  
 و جواب حاصل نمیشود و این قول ضعیف و مخالف کتاب است  
 و مستحب آنست که بنا بر مضمون آیه کریمه اذا حیتهم بهجیه فیما یأبوا  
حسن همیناسلم علیه در جواب سلام مجزی از دو عاز یا ده کند و در کتاب  
 ابن اسنی باشد و ضعیف از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست  
 که مردی از پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم بگذشت که ستود بان جمعی از  
 اصحاب بود پس گفت اسلام علیکم یا رسول الله آنحضرت در جواب و



فرمود عليك السلام در نماز و برکات و مغفرت و رضوانه یکی از جمیع کلمات  
 یا رسول الله برین مرد سلام کردی که بر هیچکس از صحاب خود همچنین  
 سلام نگزیده بودی آنحضرت فرمود که مانع نمی آید مرا ازین کار و  
 مزد و پندین مرد باشد و پوشیده نماند که شرط محبت است این  
 الفور جواب سلام باز آمد و اگر در آن تاخیر کنند و بعد از آن جواب  
 گوید فرنی از کردن وی قطع نشود علی را اختلاف است که جواب است  
 که کلام نابالغ واجب میشود باین معنی است که واجب شود بعضی  
 گفته اند اگر بعد بیخ تردید است و واجب شود و اولاد واجب نشود  
 و جواب سلام بر کودک واجب نشود و وی اهل فرنی نیست لیکن  
 اولاد آنست که جواب **رمد ادب السلام** ترک تحقیص بعضی مردم است  
 سلام علی السلام **رحم الله** گفت اند که چون کسی بر جمعی در آید  
 و خواهد که بعضی بدون بعضی مخصوص گرداند سلام این مکروه است زیرا  
 که غرضی از سلام تحصیل الفت و موانعت است و این فعل موجب  
 نفرت و کدورت دیگران میشود ولیکن اگر در شارع عام یا بازار یا  
 ضعی که مردم بسیار جمع باشند سلام بعضی را تحقیص کند جایز است و اگر جمعی

بریک شخصی

بریک شخص سلام کند جایز است و وی گوید و علیکم السلام باید نیست و قصد  
 وی در سلام برده باشد تا فرضی از کردن وی ساقط شود و اگر درین جواب  
 قصد وی بعضی باشد فرضی از وی ساقط نشده است و اگر کسی ندانند از این  
 برده یا دیوار و گوید **استلام علیکم** یا فلان یا مکتوبی فرستد بکسی و در آنجا  
 نویسد که **استلام علیکم** یا فلان یا اینکه بر زبان قاصدی سلام فرستد بکسی یا  
 فلانی از قبل من سلام بگوی و آن مسلم علیه و یا مکتوب ایته در میان جمعی باشد  
 تحقیص وی رواست و چون آواز سلام کننده یا مکتوب یا قاصد بوی رسد برده  
 واجب است که بی توفیق جواب سلام باز دهد **امام واحدی** و غیروی از علمای **رحم الله**  
 بر آنند که بر مکتوب **رحم الله** و سلام واجب است و امام نوادی **رحم الله** فرموده  
 که چون قاصد سلام کسی برسد نزد تو سلام **رحم الله** بر مکتوب واجب میشود و سخن است  
 که بر قاصد سلام گوید برین وجه که **وعلیکم السلام فصل** ترک آنست  
 و آنست که بر کتف دوست وقت سلام باید که سلام کننده از برای اجزای  
 برادر مؤمنی نیست **رحم الله** که مکروه و ممنوع است و دلیل برین قول حدیثی است  
 که بعد ازین در آداب مصنف مذکور است خواهد شد و آنست که حسن خان از مصنف  
 رضی الله عنده آن روا بنمود بان مغزور نمیتوان بود که بسیاری از اهل عام بلکه بسیار



از اهل علم و دانش آن طرفه را ملوک میدارند و آن فعل مضموم را از قبل حرف و متوجه  
می نمایند بلکه درست است اقتدا بحضرت رسول صل الله علیه و سلم و بافعال و  
کرده بشود که قال الله تعالی ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنده فاستنبطوا و سلام بشارة  
سر و کتف و دست و امثال آن بی تلفظ ممنوع و مکروه است و در صحیح ترمذی  
با سند ضعیف آمده که پیغمبر صل الله علیه و سلم فرموده که از ما نیست هر که تشبیه یغز  
بیغز کند تشبیه به او و نصاری میکنند که سلام یهودی با اشارت انگشت است  
و سلام کردن نصاری با اشارت کتف و انچه بدست که در سخن ترمذی از اسی است  
بزیه رحی الله عنهما مرویست که پیغمبر صل الله علیه و سلم روزی بسجده فریفت  
کردی زنان بجای نشسته بودند من در میان ایشان بودم آنحضرت بدست اشارت  
فرمود و بر با سلام کرد محمولت بر آنکه هیچ کردن ایشان است با تلفظ جا بزا است  
**ادب هشتم** رفع صوت و وقت سلام کردن چون کسی بر جمعی در آید و خواهد که سلام  
کند باید که از برابر ایشان در نیاید بلکه از راست یا چپ سلام کند بروی که ایشان را  
نشنوند و اگر نشنوند ادا نیست سلام نموده باشد و بر مسلم علیه جواب واجب نشود  
و باید که جواب از خود را در جواب چنان بر دارد که بشنود ایشان و اگر نشنوند  
سلام از وی ساقط نشود و اگر کسی بر کسی سلام کند ادا فی آنست که م بلفظ سلام تلفظ کند

م بدست

و م بدست اشارت کند بروی که آن در یا بد تا مستحق جواب نشود اگر مبتدی چنان  
سلام و این است جمع کنند بر آن جواب واجب نشود و اگر کتبی بروی سلام  
کند یا بد کند جواب وی جمع کند میان تلفظ و اشارت بروی که آن در یا بد  
تأخر ضمیمت است سلام از زدن وی ساقط نشود و اگر بر کتبی با اشارت بروی سلام  
کند در جواب وی باید که جمع کند میان تلفظ و اشارت تأخر ضمیمت است سلام  
از وی ساقط نشود و **ادب نهم** سلام کردن سوار است که بر پیاده اوردند  
بر نشسته و اندک بر بسیار چنانکه در صحیحین بروایت ابی هریره رحی الله عنه بیان  
شده و روایت دیگر صحیح شده که پیغمبر بر کعبه سلام کند و ماسی بر قاعد و قلیل  
بر کثیر و طریق سنت نیست لیکن اگر کسی محالفت کند مثلاً پیاده بر سواره  
سلام کند با قاعد بر ماشی و کثیر بر قلیل یا کبر بر صغیر مکروه نیست و آنکه دین  
از بخت آن قایل شده اند و گفته اند که درین صورت ترک استحقاق  
پیش نیست هم کسی که مستحق آن لقب که مجیب باشد مبتدی گشته و این  
وقتی است که هر طرفه را بفر در راهی بهم رساند اما اگر جمعی نشسته باشند  
و کردی رودنده بر حال اودند را بر نشسته سلام باید کرد در آن جمعی آن سخن  
نشسته قلیل یا صغیر باشند و رودنده کثیر یا کبر و در صحیحین از آن سخن



مردیت که جمعی از کودکان بکنندست و برایشان سلام کرد پس آنحضرت باین حدیث  
 گفت که السلام علیکم یا حبیان **ادب هشتم** ترک سلام است بر زن جمیده و ترک  
 جواب سلام وی علیا بر آنند که سلام زن بر زن مثل سلام مرد است بر مرد اما در  
 سلام زن بر زن اختلاف است بعضی گویند که زن باید بر شوهر و هر که حرم  
 باشد سلام کند و کثیرت بر مالک خود مستحب است که هر یک از مرد یا زن ابتدا  
 سلام کند و بر سلام عجله جواب واجب است و در او اینها که زن جمیده بر مرد بکند  
 سلام کند مرد را جواب دادن مکروه باشد و سلام مرد بر زن جمیده بیکانهمی حکم  
 دارد و اگر سلام کند زن را جواب دادن مکروه بود لیکن اگر زن غیر جمیده باشد  
 سلام مرد بر وی رواست و جواب سلام بران زن واجب است و بر کسین نه همچنین  
 و اگر جمعی زنان جمیده صبی باشند یک مرد بیکانهم رواست که برایشان سلام کند و  
 جواب سلام برایشان واجب است و در روایات صحیحی ثابت شده که روزی پیغمبر علی  
 التهجد و سلم بر کبری زنان بکنندست برایشان سلام کرد و اگر جمعی زنان جمیده  
 بر یک مرد سلام کنند عم رواست و آنحضرت بر مرد واجب است که جواب جمعی مرد بیکانهم  
 بر یک زن جمیده بیکانهم سلام کند و رواست و جواب بران زن واجب است و در روایات  
 که دانند که متعلق فرشته نخواهد بود و اگر یک زن جمیده بر جمعی مردان بیکانهم سلام

بمان نظر

بمان نظر رواست و جواب بران مرد واجب است و **ادب نهم** ترک سلام است  
 در مواضع مکروهه و آنچه در کتب آمده درین مبنی بر آن آمده یا زده محل است که  
 سلام کردن در آن محلهها مکروه است و اگر سلام کند جواب واجب نشود و  
**محل اول** محل قضای حاجت چون کسی جای بقضای حاجت نشسته باشد سلام کردن  
 بروی مکروه است و اگر کسی سلام کند بروی جواب واجب نشود **محل دوم** محل میثاق  
 که سلام کردن آن محل مکروه است جواب واجب نشود **محل سوم** محل خواب و بختی است که  
 سلام کردن در آن زمان مکروه است و در مستحق نشود **محل چهارم** جام است که سلام کردن  
 در جام روایت از زینب آنکه میتواند بود که مسلم علیه بغل کردن محتاج بود در حسین  
 جنابت و بر اجواب مسلام باید داد و لفظ سلام که اسماء صحنی کسی نه بر زبان باید  
 راند اگر چه اینجی معنی تحمیت است لیکن بواسطه مشارکت اسمی کراهت دارد پس اگر  
 تحقق نشود که مسلم علیه بآب احتیاج ندارد و سلام کردن در جام بروی رواست بود  
 و جواب واجب است **ادب پنجم** وقت طعام خوردن است اما لقمه در دهن ندارد  
 سلام رواست و جواب واجب است **ادب ششم** وقت خطبه خواندن است در روز جمعه  
 چون کسی مسجد جامع در آید وقتی که خطیب بر بالادی منبر بود باید که بر کسی سلام نکند  
 هر مرد در آن محلی ماضی از بسکوت و اگر کسی سلام کند علی را در جواب دادن وی آن



بعضی گویند جواب نباید گرفت بفقیری که از وی شنود و خلاف امر کرده بعضی گویند  
 نباید اگر سکوت وقت خطبه واجبست چنانچه بعضی از علی برانند پس جواب  
 نباید داد و اگر سکوت باشد چنانچه بعضی برانند باید که یکی از جمیع جواب وی  
 باز دهد و دیگران سکن باشند **مفهم** وقت بانگ نماز و اقامت است که سلام  
 بر مؤذن در آن محل مکروهست و اگر کنند جواب واجب نشود لیکن اگر جواب دهد  
 بانگ نماز و اقامت فاسد نگردد و اعاده نباید کرد **مفهم** وقت نماز کنز در آن است  
 که در آن محل سلام کردن بر مصطفی مکروه باشد و بر وی جواب واجب نشود و اگر در آنجا  
 بان عبارت جواب دهد که وعلیک السلام بود عطف و کاف خطاب نماز  
 وی باطل بشود و اگر عالم بکراهت آن داکر جاهل بود باطل نشود بقول اصح و اگر  
 بان عبارت گوید صلی الله علیه و آله بغير غایب بود عطف نماز وی باطل نشود  
 که اندکی است که مخاطب معین نیت **مفهم** وقت ملاقات فرد است که سلام  
 کردن بر قاری مکروهست و مستحق جواب نگیرد بنده امام و اولی رحمه الله علیک  
 جواب بخرد و ابشارت کفایت بود و اگر بنفط جواب گوید باز استی زنه باید  
 کرد پس بر سر تلاوت باید شد و امام نوادی رحمه الله فرموده که در قول امام و احقر  
 نظردی هر آنست که اگر بر قاری سلام کنند جواب واجب نشود و جز ابشارت کاف

بنود

بنود **مفهم** وقت دوستان خوانند که سلام مکروهست و جواب واجب نشود لیکن باید که  
 داعی در آن کار مستغرق باشد باجمیع دل و حضور تمام تافضیت زد سلام آورد  
 ساقط نشود و بعضی گفته اند که حال وی حکم حال قاری باشد و امام نوادی رحمه الله فرموده  
 که نزدیک است این نظر بر نراست که سلام بر وی مکروه باشد زیرا که اهتمام وی بآن مشغول  
 و مشغول وی در آن ایزاده زیاده از مشغول کسی است که طعام میخورد و بر آن صلوات  
 کردن مکروهست پس کراهت سلام بر داعی بطریق اولی لازم آید و لیکن اگر کسی  
 را ترک گفت باشد و بر وی سلام کنند جایز است که ترک نکردند و جواب میدهند پس  
 زگرود **بازدهم** وقت تنبیه است که چون کسی در حج احرام گرفته باشد و بکسی گوید  
 بر وی سلام نباید گفت زیرا که محرم را قطع تنبیه کردن مکروهست و اگر کسی بر وی  
 سلام کند جواب واجب نشود و بقول بعضی واجب نشود و بقول امام شافعی زنی آنگونه  
**ادب دوم** ترک سلام است بر مبتدع و فاسق و مجاهد ظالم و کافر امام نوادی رحمه الله  
 در این باره آورده که بر مبتدع و کسی که کفاره بزرگت دارد و توبه نمیکند سلام کردن مکروهست  
 و اگر وی سلام کند جواب نباید داد و بدلیل آنست که در حجین ثابت شده است در خصیصه  
 بن مالک می آید عنده که با دو یار دیگر از خزانه تبرکات مختلف نموده بود و میگویند که پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله نمی فرمود احباب را از آنکه با او من پیش آنحضرت می آمدم و سلام



میگوید و با خود میگوید آیا آنحضرت لب مبارکت را حرکت میدهد بجاواب من یا نه الهدیث  
 و امام بخاری رحمه الله از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که وی فرمود که سلام میکنند بر  
 شایبان خمر و از ابن العربی المالکی رحمه الله منقولست که اگر کسی مضطرب شود و بیخودست  
 و برابری از ظلمان یا فاسقان بی در سلام باید کرد بواسطه خفض دین و مال و عرض  
 خود از مشرفات ایشان دانند که اگر سلام کنند از شر ایشان متفرق خواهند شد باید که  
 سلام کنند آمانه بفرصه دعای ایشان بلکه در دل نیت کنند که سلام اسمی است که از آن سلام  
 حق بسیاریست و معنی السلام علیکم است که الله رقیب علیکم و در سلام کردن بر پیوسته  
 و وفاری علی را اختلاف است از آنرا قطع کرده اند که جایز نیست ابتدا کردن سلام  
 بر ایشان چه در صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم فرمود چون بپایودی و وفاری رسید که ابتدا السلام میکنند الهدیث و بعضی از  
 مستأجران گویند ابتدا بسلام بر ایشان کند و همت نه حرام از وقت ده رضی الله عنه مرویست  
 که چون یکی از ایشان خواهد که بر اهل کتبت سلام کند باید که گوید السلام علی من اتبع الهدی  
 و اگر یکی از ایشان مکتوبه فرستد اولی آن بود که در سلام بر این همایی عبارت مناسبت  
 ثابت شد که آنحضرت در مکتوبی که بعیظم الرسول فرستاده بود این عبارت در آخر آن  
 نوشته بود و امام ابو سعید مستوفی رحمه الله گفت که اگر کسی که دومی را نیت می کند باید که بگوید

لفظ سلام

لفظ سلام جزئی گوید بر مثل هداک الله یا نعم الله علیک و در حق وی مثل این الفاظ  
 باکی نیست و امام نوادی رحمه الله فرموده که قول امام متوفی بطنی است که در نیت  
 گفتنی برای آنصحن ذمی ضرورتست و احتیاجی باشد والا که تحت آنست که هیچ لفظ  
 نیت وی نگوید زیرا که درین گفتنی الفاظ مجتبی و الف ت مرت و حل اینکه بغضت  
 برایشان ماموریم و در نیت و الف ایشان ممنوع و بعضی از علما گفته اند اگر کسی بر  
 شخصی سلام کند بجان آنکه وی سلامت و بعد از آن سلام شود که وی کافر است مستحب  
 که در آن گوید که سلام من را از کفر غرضی ازین گفتنی است که بر استیجابی کرد اند  
 و انکار آن کند که میان ما هیچ الفست و محبت نیست از این عمر رضی الله عنهم مرویست  
 که بر مردی سلام کرد گفتند که وی جهود است این عمر از عقب وی نیت گفت  
 زد کس سلام مرا بر سر و وی گفت تو در مردم نمیکند در مسوط امام مالک رحمه الله مذکور  
 است که امام پرسیدند که اگر کسی مردی سلام کند و بعد از آن معلوم شود که وی از اهل  
 کتبت است آیا از بی آن رود و در سلام کند یا نه امام مالک فرمود که فی حاجت نیت  
 و این العربی المالکی رحمه الله برین فرست است ادب بازدهم گفتن از نیت بلفظ  
 علیکم در جواب سلام ذمی باید که اگر یکی از اهل کتاب سلام کند بر مسلمان یا مسلمان  
 در جواب وی همایی لفظ گوید که و علیکم جز بران بفرزاید و همچنین بروایت



بروایت انس رضی الله عنه ثابت شد که بغیر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون اهل کتاب  
سلام کنند بر ما در جواب این که علیکم و لفظ سلام بآن جمع میکنند و جهت این است  
که گویند که چون با ما سلام فرستند میگویند سلام علیکم و لفظ سلام بجمع  
مکتب است حضرت فرمود که در جواب این که همین لفظ و علیکم گویند بی کلمه  
سلام تا آن تقریب هم باین عاید شود و در بعضی روایات آمده که روزی جمعی از  
پیغمبر و بجز بغیر صلی الله علیه وسلم درآمدند و روزی حضرت عیسی که لازم راست  
پدید این بود گفتند سلام علیک عایشه صدیقه رضی الله عنها از پس برده  
آنگاه شنید در جواب این گفت السلام و الکت علیکم یا اخوان و اخنا زبیر بغیر  
صلی الله علیه وسلم فرمود که من عایشه صدیقه گفت یا رسول الله مگر شنیدی  
که این چه گفتند فرمود که بی شنیدم ولیکن بر این را و مردم و کفرم و علیکم ادب  
**دوازدهم** و دعوت در حین مفارقت از احباب چون با جمعی یاران نشسته باشد  
و خواهد که از این بنا جدا شوند است که برین سلام کنند هیچ ابی داود و ترمذی  
و غیر آن با سبب جسد از ابی هریره رضی الله عنه ثابت شد که حضرت بغیر صلی  
الله علیه وسلم فرمود که چون برسد یکی از شما بجنس باید که سلام کند و چون  
برخیزد از آن مجلس باید که سلام کند و سلام اول حق اولانیت از سلام آخر

اهم نوادی

اهم نوادی رحمه الله فرمود که ظاهر این حدیث ولایت بران میکنند که بر اهل مجلس  
از سلام واجب میشود وقتی که شخصی سلام و و بیع کند لیکن امام ابو حنیفه  
مستولی و جمعی دیگر از علماء رحمهم الله بران رفته اند که جواب سلام و دعوت  
واجب نیست زیرا که عادت بران جاری شد که بعضی مردم در وقت دعوت  
سلام کنند و این از مقوله دعوت است نه از جنس است پس جواب این مستحب  
خواهد بود نه واجب و نیت ملاقات خواهد بود نه در وقت انصراف و امام  
ابو بکر ثمالی رحمه الله نقل کرده که از ائمه متاخرین است این قول را در کرده گفته  
که این سخن فاسد است از برای آنکه سلام کردن سنت است در وقت انصراف  
همینا که سنت است در ملاقات و دلیل حدیث مذکور است پس جواب  
سلام و دعوت مثل جواب ملاقات باشد در جواب و فرقیست و امام نوادی رحمه الله  
نقل فرموده که قول امام شافعی بجهاب افریت **فصل سیم** در آداب مصافحه کردن  
و این فصل مشتمل است بر شش ادب **ادب اول** مصافحه کردنست با دوستان علماء  
اشفاقست بر اینکه مصافحه سنت است در سنن ابی داود و ترمذی و غیر آن رسیده شده  
از برادری عازب رضی الله عنه که بغیر صلی الله علیه وسلم چون با صحب رسید ایشان  
مصافحه کردی و فرمودی که نباشند هیچ دو مسلمان که بهم رسند پس مصافحه کنند مگر آنکه



آمرزیده مشونند پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر در هیچ بخاری از فتاوه رحمة الله تعالی  
 مرویت که گفت از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدم که در میان اهل بیت است  
 صلی الله علیه و سلم مصافحه می بود فرمود که آری می بود **ادب دوم** برهنه کردن پیشانی  
 وقت مصافحه در سینه الاسلام آورده که چون دو تن از مسلمانان بیکدیگر ملاقات کنند  
 و خواهند که مصافحه نمایند باید که دستها را از آستین بیرون آرند و برهند زنده بر مصافحه  
 کنند که آن موجب عزیمت و الفت است و دوست در آستین کشیده با برادر  
 مؤمن مصافحه کردن جفاست و کسی ابتدا بر مصافحه میکند شرط وی آن بود که دست  
 خود باری نکشد تا وقتی که صاحب وی دست باز نکند **ادب سوم** طلاقت وجه است  
 در وقت مصافحه مستحب است که در جیب مصافحه با برادر مؤمن از روی بیاد  
 دست در وقت وجه ملاقات کنند در کتاب ابن انس از برای غار شامی  
 رضی الله عنه مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون دو مسلمان بیکدیگر  
 راز شدند مصافحه کنند روی بیکدیگر متمسک شوند از روی دوستی و نصیحت برکنند شود خطا  
 نای این از میان اینان **ادب چهارم** صلوات فرستادن در جیب مصافحه بر  
 حضرت راست بنهاده صلی الله علیه و سلم در کتاب ابن انس رضی الله عنه مرویت  
 که آنحضرت فرمود که بنام هیچ دو بنده که دوستی بایکدیگر برای خدای کند که استقبال  
 کند یکی آ

کند یکی از ایشان صاحب خود را پس هم مصافحه کنند پس بر من صلوات فرستند الا آنکه  
 چون از هم جدا شوند گمان نکنند و آینه در این امر زنده باشد **ادب پنجم** کفین  
 و استغفار و دعا کردن است علی گفته اند که مستحب است که دو برادر مؤمن در جیب  
 مصافحه حد و استغفار بر زبان رانند در کتاب ابن انس مذکور است که پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم فرمود که چون دو مسلمان بهم رسند و بایکدیگر مصافحه کنند حد خدای تعالی  
 بر زبان رانند و از برای بیکدیگر طلب آمرزش کنند خدای تعالی اینان را بیامرزد و گناهان  
 اینان را عفو کند و در آن کتاب از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود دست بچکس پس جدا شد تا وقتی که گفت اللهم  
 انشانی الذی باحسنت و فی الاخرة حسنة و قد عذاب النار **ادب ششم** اجتناب است  
 از مصافحه کیفران و طمان و متبدعان و فسقان می فرموده در میان صاحب  
 جمال در سینه الام سلام آورده که اگر بنا بر ضرورتی با کسی مصافحه کند باید که بعد از آن  
 و هنوز زد و علی گفته اند اگر چه مصافحه اخوان است پسندیده است لیکن باید  
 از مصافحه بسیار خوب روی جز آنی بد و ترک آن است را از قبل مستحکم است  
 شمار و امام طوسی در شرح مشکوٰۃ الانوار آتی که بیان حدیث مصافحه کرده آورده  
 که سر او است که از مصافحه بسیار خبری بد بر میزد که نظر کردن در این حرام است



بلکه در آن حرمت زیادت و آنکه امام علی رحمه الله نظر در وی خوب حرام داشته  
 نزد بعضی از علی نمودت بر آنکه نظر از روی شهنوت باشد پس اگر آن نظر از  
 شایسته شهنوت پاک باشد حرام نیست لیکن امام نوادی رحمه الله در آنجا آورده  
 که مذکور است که نظر در روی پسران صاحب جمال حرام است اگر چه  
 بغیر شهنوت باشد زیرا که در آن فرشتها مظهر است و صرف نظر از اینها موجب  
 امن و امانت از فتنه اینها **فصل چهارم** در آداب معاشرت و تقبل آداب  
 و این فصل شتم است بر چهار آداب اما آداب معاشرت و آن دوست **آداب اول**  
 معاشرت اخوانت بشری که از سفر مر اجبت کرده باشند و آن از جمله سنجست  
 بصحت رسیدن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی با کسی از سفر باز آمده  
 معاشرت کردی و ویرادر گرفتنی باز بدین صراحت که از مکه بمده آمده و با جعفر ابی  
 طالب که در وقت فتح خراج از جمله آمده و با ابی زرعفای رحی الله علیه معاشرت  
 فرموده است امام نوادی رحمه الله آورده که معاشرت و تقبل وجه طفل و معاشرت قائم  
 از سفر جایز است و غیر این را تقبل و معاشرت مکروه است و در حق اینها اینک است  
 سزای است و در حق اینها اینک است لیکن در حق پسران صاحب جمال آنکه است که بگردد  
 خواه از سفر بیایند خواه در حضور باشند و فرموده که طاعت است که معاشرت اینها

بزم مثل حرام

بزم مثل حرام باشد یا قریب بگرام **آداب دوم** ترک معاذات با برادر موسی  
 در ملاقات هر روز و آن از جمله مکروهات و محرمات است و دلیل بر آن اینست  
 است با سنا و حسن در صحیح ترمذی و ابن ماجه از انس رضی الله عنه مرویست که  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله مردی از ما برادر خود یادوست خود  
 ملاقات کند آیا از برای تعظیم او است ثم گفت آنحضرت فرمود که فی کف آداب  
 معاشرت کند و ویرادر بر کرده بود زنده فرمود که فی کف است پس دست دی کرد و با  
 معاشرت کند فرمود آری آداب اما تقبل آبادی و اینزدوست **آداب اول**  
 بوسیدن دست مرد صالح است در حقین مصافحه امام نوادی رحمه الله تعالی در رضی  
 اصحابین آورده که دست مرد صالح بوسیدن از جمله مستحبات و در از کار  
 مذکور است که اگر کسی دست مردی را بوسد از جهت زهد و صلاح و علم و شرف وی  
 مکروه نیست بلکه مستحب است لیکن اگر دست بوسیدن بجهت مال و جاه و ملکوت و شهادت  
 دنیا است مکروه است در غایت کراهت و امام ابو سعید متولی رحمه الله الفاعل حرام  
 داشته و لیکن بوسیدن دست اهل تقوی را مستحب داشته و در آن باب است  
 صحیح ثابت گشته و در سنن ابی داود و ترمذی بر روایت ابی عمر رضی الله عنهما در حدیث  
 طویل النبیل مرویست که گفت بزویک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد دوست و بر آبرو



**اربع** دوم بوسیدن دست و پای عظمی و شایخ و براه قدمت در سنن ابی داود از زوار  
 صبی بارضی الله عنه که از وفد عبد القیس بود بملازمیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده  
 بود در ولایت که از راه اعیان خود فرسوده و آیدیم و مبادرت می نمودیم در دست و پای  
 آنحضرت را بوسه دادیم و در سنن ترمذی و سنن ابی داود و ابن ماجه با سائید مجاز صفوان  
 بن عقیل الصبی بارضی الله عنه مرویت که پیامبری در خواب خود را کف مار از پیش  
 این نبی پس برد و نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدند از نه آیت سوال کردند و جواب  
 مرویت که کفست سئیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود چون به پندگی از شما خواب  
 که دوست دارد بدستی که آن از خدا است پس باید که حمد خدای بی پای آورد آنرا با نام  
 بگوید و بر روی دیگر آمده که آنرا نکونید مگر بدستی و اگر خوابی پند که ناخوشی دارد  
 آنرا بدستی که آن از شیطان است پس آید که استعازه کند از آن خواب و پنج  
 احدی از آنکس بگوید که هیچ ضرر با وی نخواهد آمد رسد در صحیحی از ابی قتاده رضی الله عنه  
 مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که رویی حاله بر رویی ز رویی حسنه یعنی خواب  
 نکونید از خدا است و حالم یعنی خواب بریدن از شیطان پس هر که خری کرده پند چون  
 بیدار شود باید که سه بار از جانب دست چپ نفث کند یعنی گویند که نفث آن  
 بود که با من حرکتی کند که نفع بود نه برف همچنان که افسون خوانان کنند نام او را که  
 کف که نفث است

کف که نفث عبارت از دمیدنی است لطیف که آب دمان بان عراه باشد  
 و در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 که چون یکی از نما خواب کرده به پند باید که سه بار آب دهان بجای دست  
 چپ اندازد و سه بار استعازه کند بعد از آن مهلوی که بر آن خواب کرده بود  
 بر مهلوی دیگر بگذرد و با کسی آن خواب را نکونید هیچ ضرر بوی نخواهد رسید و در کتاب  
 ابن اسیر مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون یکی از شما خواب کرده  
 پند باید که دهمن سه بار بپسند پس بگوید اللهم انی اعوز ذبک عن عمل الشیطان  
 و سبب احلام پس بدستی که آن خواب هیچ چیز باشد یعنی آنرا معدوم باشد  
 و هیچ ضرر نرسد از آن برین رحمه الله منقولست که کفست بر سر از خدای رحیم  
 بیداری و ترس از آنچه در خواب می بینی **فصل دوم** در آداب لباس پوشیدن  
 بدانکه اینست ب مردمان بیخ طریقت قدس الله تعالی سارا در این بر سه طریقت  
 اول بقره دوم بملقیس ذکر سیم بصحبت و شیخ فرغی فی قدس سره در کتاب  
 منهاج العباد آورده که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی شایسته  
 خرقه را تا شیخ جیند قدس الله تعالی سره سه شنبات کرده است و در آن  
 تا بصلی الله علیه و سلم نسبت بجهت داده است نه بقره و چون در خرقه



خواجگان طریقت بقشدید قدس الله تعالی سرایم العیة خرقه پوشیدن و خرقه  
 پوشیدن مشروط نیت و مقید شدن به لباس دون لباسی محمودی بلکه نیت  
 جمعیت باطن و تحصیل آن موقوف بر ملازمت صحبت این عزیزان و نگاه داشت  
 آداب و شرائط خدمت ایشان افتاده است لاجرم درین مختصر که مفصود  
 از جمیع و ترتیب آن ذکر آداب و شرائط صحبت این طایفه علیها است بشرح آداب  
 خرقه دادن و شرائط خرقه گرفتن شروع نمی رود لیکن ادبی چند در پوشیدن  
 لباس که بطریقت است موافق باشد ایرادی افتند و پوشیده می نماند که بعضی از  
 از مشایخ طریقت قدس الله تعالی در وهم از برای مهند بیان در باب خدمت  
 تعیین لباس کرده اند چنانچه منابعی رحمه الله گفته است که جو از پوشیدن خرقه  
 کم و است بلکه غیر قبا و جبهه کرد که بر بیان پوشیدن رو نیت مراد از جوانان الزمانند  
 که خدمت فیقران میان بسته اند و بهای خدمت ایستاده فرموده که جبهه پیش  
 چاک و نمش داشته صورتیان است یعنی نیت ببال جوانان خدمتکار چه پوشیدن  
 آنچنان لباسی شعار بران در باب نهی است و جوانان را که اهل ارادت و خدمت  
 اند پوشیدن آن نیشان کم خدمتی و بندار رسیدگی است بدو جهت کمال بعضی دیگر از مشایخ  
 رحمه الله تعالی برای مرغان از جنس ملبوس خرقه ملوث اختیار کرده اند بکنه

صلاحت

صلاحت قبول اوساخ و تفریح خاطر از می فرقت جبار سقید و اسخل بفظ و غسل  
 آن این نزار از خدمت احماب و موافقت او را در باز میبازد و این طایفه در خرقه  
 جمله الوان کون از ررق را اختیار کرده اند با آنکه کون سیاه در قبول اوساخ تمام تر  
 است و میتوان بود که گفته آن پوشیده بود پوشید یکی از مقتدیان طریقت را کج  
 اتفاق نوبتی کون از ررق دست داده باشد و دیگران بر سبلی ارادت و بزرگ تشبیه  
 نموده باشند و خلف از سلف تلقی کرده رسمی ستم گشته باشد و آنکه بعضی مردم در اختیار  
 این لیونند و جوهر کونا کون اینکند اند و در تکلیفات او بکلیت اخصا ندارد و بعضی دیگر از  
 از بزرگ مشایخ طریقت و عظمای ایشان قدس الله تعالی مکرار هم مریدان بعضی لباس  
 امر فرمودند و هم بران کوت و نهی است که داشته اند بملذمت و خدمت فرموده  
 اند چنانچه طریقه خواجگان طبقه نقشبندی است قدس الله تعالی او را هم و نظره  
 مبارک ایشان بر اخفای حال و ستر و پندس وقت و ترک انکار این طریقی و پرورد  
 علی کتله اخلاصت و صاحب کشف الحجاب رحمه الله تعالی فرموده است که چون  
 کسی با طریقت آشنا بود و ویرا قبا چون عب بود و چون کسی از طریقت بیگانه  
 بود در قریه ای رفته ادا بار و مشورت وقت یوم اشهر باشد و هم وی فرموده که  
 بزرگان طریقی در وقت و نیت لباس تکلف نکرده اند اگر حق کسی نه این نزار



عباسی داد پوشیده اند و اگر قبای داد پوشیده اند و اگر عریان بداشت صبر کردند و کن  
 این نظر بقدر بسندیده ام و اندر سفرهای خود همین کرده شیخ الاسلام خواججه بسند  
 انصاری قدس سره فرموده است که من اجماع خود را احیاءت باطن آموختم  
 نه خورده نظیر در ایش جابجای خشنود و مبارزان که این کار کردند اما این  
 ماهین آرایش مرقع و میان بند و سجاده و مانند آن کردند و معانی و صفی  
 باطن فی هر که این نرا بدید بنده داشت که اینکار همه است و بس آنان که خداوند  
 معانی و باطن بکنند و زندگانی اند خود دل آن نزارند و طاعت نینارند که داری و  
 چیزی دیگر مشغول باشند و چون این عقده دست نشاندگن شروع کنیم در ایراد آ  
 آداب و اینفصل نیز مشتمل است بر هفت ادب **ادب اول** عدم تقید است  
 بسیار مخصوص چنانچه عادت کریمه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در حقیقت  
 کرام وی رضی الله عنهم اجمعین بوده است لجهت رسیدن که آنحضرت بسیار  
 مخصوص مقید نبودی بر من و سر و بل در دوا و از او جامه معتم و ساده و قبا  
 جبه و پوشیدن و سوز و نعلین آنجمله پوشیدن است و ثابت شده که عمامه  
 سفید بر سر می بسته و علاقه بهن الکتفین فرود میکذاشته و اجماع بر آن  
 ارسیده و سیفر موده که بر بی با و بعضی ریشین و علاقه فرود گذاشتن ریش است که آن

سمای ملائکه

سمای ملائکه و علامات ایشانست و گاه تحت الحکب بر سزده و گاه عمامه  
 سبلا قه می بسته و اگر اوقات عمامه بر طاقیه میبندد و گاه بی طاقیه بسته و گاه بر طاقیه  
 بادستار کف کرده و آنچه در وقت لزوم آنحضرت که فرمود فرق میان ما و مشرک  
 کان آنست که دستار بر طاقیه می بنویم و اینها بر طاقیه خالی از ضعف نیست و اگر  
 لجهت اسلوب مقصود است که عادت ما را اغلب اوقات بچند دستار است  
 بر طاقیه بخلاف مشرکان که خلعت ایشان بچند دستار است بی طاقیه در اغلب  
 یا جمیع اوقات و گاه آنحضرت دستار سیاه بسته در وقت که روز خورشید میسازد  
 سیاه بسته بود و خطبه خواند و بعضی از علما تا بویل کرده اند بآنکه آن سبای  
 بلکه آنحضرت آنروز خود بر سر داشته بر بالای دستار بجهت حرارت هوا دستار از خود  
 بافته و خود را که از سر بر داشته روی اینی بدست گمان برده که دستار سیاه است  
 و آنکه در بعضی روایات ثابت شده که عجله عمامه بسته و سواد یعنی حرک پانسته  
 مؤید این تاویل است و بعضی از علما گفته اند که اندازه طول دستار آنحضرت که هر چه بر سر  
 می بست نصف آن بوده و دستاری که روز قیوم و عید می بست دو اوزه از گاه طاقیه سفید  
 شامی دراز می و گاه طاقیه آزرده بر سر حسبدره مثل کله پوشیده و طاقیه دو کوهی داشت  
 که گاه در سفر بر سر می نهاد و اگر اوقات جهنمی بیلی و گاه بپوشید و گاه کتان و گاه خلعت



فرمودند و در حفظ طایر پوشید و از زقش که جاسه کردی بر وجه برد یعنی است و بعضی  
 گفته اند بر حفظ و از اصراف جاسه بر این را در ستر میداشت و گاه بر این مکتوبه  
 می پوشید و مکتوبه را علی بن ابی طالب و گاه بر این کوتاه قد و کوتاه استین پوشیده است **ادب**  
 ترک تکلف در لباس صحبت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در پوشیدن لباس تکلف  
 نفرمودی و اکثر اوقات لباسهای درشت خشن می پوشید و می بایکرام رضوان الله  
 علیهم اجمعین نیز بهمان طریق مکتوب میداشت حدیقه رضی الله عنهما روایت کرده  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو جاسه غلیظ خشن پوشیده بود گفتیم یا رسول الله این دو  
 جاسه تو بسیار درشت خشن است گای که عرق میکنی بر تو کران میشود و هیچ جواب  
 نفرمود و ابو هریره رضی الله عنهما روایت کرده که حدیقه رضی الله عنهما مکتوب  
 یعنی کلیم بارد برداشته و از او غلیظ بردن آورد و گفت روح پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم درین دو جاسه قبض کردند و از زق روق رضی الله عنهما آنرا که گفت بهترین جاسه  
 آن باشد که مؤنث آن بکثرت بود و گویند که در اوقتی بود که سی رقیه بر آن دوخته  
 بود از زق رضی الله عنهما آنرا که بر این بسته درم بجزید و استین آنرا با کت  
 برابر کرد و پوشید و هر بر اینی که بدست وی آمد همچنان کردی **ادب** جاسه کوتاه  
 قد و کوتاه استین پوشیدن است بر جرافت سنت صحبت رسیده که استین بر این

و استین جاسه

و استین جاسه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بند سر دست بودی و گاهی تا طرف  
 اصابع و با بل بغاضی و طول بر این و جاسه دراز آنحضرت تا نصف ساق و گاه  
 قریب بکعبه بود در صحیح مسلم بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت نزد پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم بود در از این درازی بود آنحضرت فرمود یا عبده الله از از  
 خود را بالا کشی من از از خود را میفکری بالا کشیدم باز فرمود که بیشتر بالا کشی جزئی دیگر  
 بالا کشیدم عبدالله سلام رضی الله عنهما روایت کرده است که دیدم عبدالله عمر رضی الله  
 عنهما که از از خود تا نصف ساق بالا کشیده بود بر این وی از از کوتاه تر بود و روی و  
 از بر این کوتاه تر بود و جاسه دراز تر از کعبه پوشیدن مکتوبه و همچنین است در منع  
 آن احدیست صحیح نایب آمده است و در صحیح بخاری بروایت ابی هریره رضی الله عنهما آمده  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که از از آنکه فرود تر از کعبه در آنش است و در صحیح بخاری  
 روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که جاسه خود را دراز کند از  
 راه کبر و ضدین سبب نه روز قیامت بوی نظر کنند و صحبت رسیده که چون آنحضرت  
 این حدیث فرمود صدیق اکبر رضی الله عنهما گفت یا رسول الله از از من دراز نمیشود مگر آنکه  
 لغا هدایت کنم آنحضرت تو از آن طلب نیستی که آن کار از بران کرد و خونت کنند **ادب** جاسه  
 سفید پوشیدن است در اکثر اوقات بنا بر متابعت سنت صحبت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم



از جمله آنکه سبندی پوشیدنی فرمود که جامه سفید پوشند که آن اهل طهارت  
 و اموات خود در آن کفن کنند و ثابت شده که آن حضرت از جامه های بزرگ کتف و آمده  
 پوشیدن جامه بآن رنگ دوست میداشت و گاه جامه سیاه می پوشید از حدیث  
 الله عنهما مرویت که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر دی سیاه پوشیده بود کفتم یا رسول  
 الله خوب و نیکو بیامی رنگ تو در سواد اینجا و گاه جامه عریان یعنی منقطع بخنجر طریح و بزر  
 می پوشید و گاه بر منقطع بخنجر طریح یا زرد و سیاه می پوشید و زرد پوشیدن جامه که  
 سرخ خالص یا زرد خالص بود مرد از آن می فرمود و در صحیح مسلم بر ائمه این عمره فی الله  
 آمده که در جامه معصوم یعنی بکل آبره سرخ سوخته پوشیده بودم و نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 رفتم آن حضرت فرمود که این لباسی که فراموشت باید که دیگر نپوشی و بر او تنی آمده که فرمود  
 مادر تو امر کرده است ترا به پوشیدن این لباسی کفتم بشویم تا رنگ او را بشوید آن حضرت  
 فرمود بسوزان مراد مبالغه در منع پوشیدن جامه بآن رنگ است **تفصیح آن ارباب شیخ**  
 تفضیف و تظلم لباسی است بکلم جز صحیح النظافه من الایمان پاکیزه کردار همه جز مخصوص  
 در لباسی رعایت کند و ظاهر و باطن یک فطره مرد دارد و از پوشیدن جامه که بسبب رنگ  
 شده باشد باطن و امان آتوه و بدوی کشته و دیدن آن موجب کرامت ناظران شود  
 بواجب اجتناب نماید ثابت شد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم یکی از خواب را دید که جامه بزرگ

پوشیده

پوشیده بود از سر تا نوک کرامت فرمود که آیا این شخصی جزئی **عقل** نمی باشد که جامه  
 خود را بان بپوشد اگر بر دین قدس الله ارواحهم فرموده اند که در لباس پوشیدن دو  
 شرط واجب یکی در عموم احوال وی و یکی در خصوص اوقات اما شرط اول که رعایتش واجب  
 است رعایت آنست که باید که از وجه ضلال حاصل باشد و درین اجتناب واجب و از آنست که  
 شرط دوم که رعایت آن در وقت مخصوص واجب است که حکمت نماز بردن موقوف  
 است و رعایت این شرط در عموم احوال و اوقات و اوقات ارشاد مرصیه و حصول  
 حمیده حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و می به کرام رضوان الله علیه جمیع بوده است  
 و ثابت شده که آن حضرت در اکثر اوقات جامه نودر از جامه پوشیدنی و چون نپوشید  
 گفته را عیب یکی در ادبی در کتاب این مابصه و کتاب ابن النبی بر ائمه این عمره  
 الله عنهما آمده که روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در بر قاروق رضی الله عنه جامه دید  
 بر سید که این جاشسته است یا نکف نشسته است فرمود که ای بس جدیده او خوش حمیده او است  
 بشاید بعضی جامه نوبوی و معانی پسندیده کنی و نهید **ارباب شیخ** پوشیدن لباسی فاجر  
 و نام است نیت اظهار لغت آبی و رعایت این ادب مخصوص طایفه از ائمه که  
 پوشیدن لباسی فاجر این نر مایه بگردن و دست و پا است و عورت نکند و بجهت سبزه  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گاه گاه جامه های فاجر کران بهادر بر پوشیدنی خصوصاً در روز



ی عید آمدن و خوار از قبایل عرب و اکثر در همه ما و عید ما حله و خوارانی پوشید و در حله  
 خانی از برای روز عید و راه آن جلاله که هر روزی پوشید ترتیب کرده بود و وجه خوار  
 داشت که شکافهای آنرا فراز و پدید کرده بودند و نوبتی یکی از ابا بر حله سببی است و نیز خوار  
 بود بر سیم هدیه برای آنحضرت فرستاده یکبار آنرا پوشید و نوبتی آنحضرت حله بیست  
 نه ستر و بر او سبب به سبب و قیقه بجزید و قیقه چهل درم می باشد و این بن مالک روایت  
 الله عنه روایت کند که ملک روم ستقه از سندنس یعنی پوشیدنی که استنهای دراز  
 داشت بر سیم هدیه از برای آنحضرت فرستاد آنحضرت آنرا پوشید می به از عادت خود  
 آن گفتند یا رسول الله این را که از آسمان بر نوزاد آورده اند فرمود که چه تعجب میکنند از  
 خویله این بخدائی که نفس من در قبضه قدرت اوست که یک منبیل از منادوی سعید معز  
 در بهشت بهتر است از این آنگاه آنرا بجعفر اجمی طالب رومی الله عنه فرستاد و می پوشید  
 و بعد از آن آنحضرت آمد فرمود که من این را به تو ندادم برای آنکه خود به پوش  
 گفت پس چگونه فرمود که بفرست آنرا برای برادر خود بخاشی که پادشاه حبشه بود  
 همچنان که آنحضرت لباس قافرو نام پوشیده است میداشت که الحجاب وی نیز  
 به پوشند بلکه بان امر فرموده است در شرح استند و حج گشتی از ابی الاحوصی روایت  
 الله عنه روایت که گفت هرگز کف که پیش پیغمبر علی الله علیه و سلم در آمد و جانم فرود

چرا

از او چرکنی پوشیده بودم مرا گفت ترا هیچ عالی نیست کفتم آری فرمود که از کدام جنس کفتم  
 حق سبحانه ترا از همه جنس علی است کرده است لکن که او کسفندان و یک غلام دارم  
 آنحضرت فرمود که چون حق سبحانه و حق ترا مال عطا کرده است باید که از نعمت خود در گزین  
 خود را بر ظاهر تو به بندار در سندان نام آمد از ابی الزهراء روایت که گفت عمران بن اخطب روایت  
 الله عنه برون آمد برای ما و جاده مطرف از خزیمه پوشیده بود و جاده مطرف آنرا گویند  
 که بر اطراف وی دو عالم باشد و آن در قیمت زیاد است بود و گفت که حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فرمود که هر که در این خدای حق لغتی داده دوست میدارد که آنرا آنوقت برابر بند خود به  
 بند یعنی از نوزاد آن نقل کرده اند که حضرت ولایت بنیامی عبد الله بنی قریس الله تعالی ستره میفرمود  
 دند که امام مالک رحمه الله دق معوی پوشید که کسی را بانی طرا آمد که پوشیدن این نوع لباس ستم  
 کمال امام را اطراف شده فرموده اند که حسن زاده لباس در لباس حق معوی بسیار صدیقانند  
 و در لباس خلقان بسیار از نزدیکانند پس طالب صادق باید که در پوشیدن لباس قافرو نام  
 تعجب نیست کند و حال در املا حفظ نماید اگر فی الواقع قصدش در آن اظهار نعمت الهی است  
 نه از ایشان تن و نایبی خویشی و بر اجازت است و کرد انفس خود را از پوشیدن آن ببرد و نخواستند  
 و بر اجازت نیست اگر بر طریقت قدس الله تعالی او را هم گفته اند پوشیدن لباس لطف جز علی را که  
 از در طاعت و عوالت نفس باز راسته با سلام نیست **اربع** می خوانند و دعوت دینی که بجا



نویسنده امام نوادی رحمه الله در زلی را آورده که تسبیح مستجاب است وقت حاجت نویسنده را بخواند  
 آن در جمع اعمال صالحه و در صحیح ترمذی از فاروق رضی الله عنه ثابت شده است که گفت  
 از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود هر کس حاجت نویسنده پس بگوید الحمد  
 لله الذی کشفنا ما ادری به عبورنی و انجلی به فی حیاتی بعد از آن جائه گفته که راه صدقه دهد  
 وی در حفظ خدای و در پناه خدای و در راه خدای باشد در حیاط و در محراب و در کتاب این  
 تسبیح بر او است معاذ بن انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس پیش  
 حاجت نویسنده الحمد لله الذی کشفنا ما ادری به من غیر حول منی و لا قوة امری به منکونان  
 گفته وی در سنن امام جنبل از ابی مطرف رضی الله عنه مرویست که گفت عرضی علی رضی الله عنه  
 حاجت خریدم درم پس ترا بپوشید و گفت الحمد لله الذی ازرقنی من الترابی ما انجلی به فی  
 الناس و ادری به عبورنی پس فرمود که همچنین شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صحیح ابوداؤد  
 نسخ و ترمذی بر او است ابی سعد خدری رضی الله عنه آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 حاجت نویسنده را نام آن حاجت برای مثلش گفتی اینها فریض با فرمودی هذا الرادع  
 این دو خواستی که اللهم لکن الحمد انت کسبتنیه اشک جزه و جز ما صنع له و اعوذ بک من  
 شتر ما صنع له و در کتاب ابی اناسی هم بر او است ابی سعد خدری رضی الله عنه آمده که هرگاه  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاجت نویسنده را بر او فرمود او هم می فرمود اللهم انی اشک  
 من جزه

من جزه و جز ما صنع له اعوذ بک من شتره و شتر ما صنع له **فصل** در آداب راه رفتن و تفصیل  
 مشعل است بر صفحه آداب **ادب اول** خوانندخواست و وقت که برای صمی دینی یا دنیوی  
 قدم از آنرازه خانه بردن کند در صحیح مسلم بر او است ابی عبید الله عنده در حدیث طول  
 ازین منگور است که چون بانک فارصیح دادند پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز بردن آمد و میگفت  
 اللهم اجعل من قبلی نوراً و فی لسانی نوراً و اجعل فی سمعی نوراً و اجعل فی بصری نوراً و اجعل  
 فی خلقی نوراً و من امامی نوراً و اجعل من فوفی نوراً و من تحتی نوراً اللهم اعطنی نوراً  
 و در سنن ابی داؤد و ترمذی و نسائی و غیر اینها آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که  
 بردن آید از خانه خود اینکلمات بر زبان راند بسم الله توکلت علی الله لا حول و لا  
 قوة الا بالله ملایکه اورا کونیند که هم تکفایت است و توکلان در نوشته شدی و شیطان از تو  
 دور کند و بر او است آمده که شیطان با شیطان گوید که چگونه است با شتر بر مردی که راه نخواند  
 باشد و هم ویرا گفت بایت کراند و بر او است در آوردند و در کتاب ابی ماجه و ابی اناسی از ابی  
 هریره رضی الله عنه مرویست که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خانه خود بردن آمدی فرمود  
 بسم الله التکلون علی الله لا حول و لا قوة الا بالله و در سنن ابی اسلم آورده که چون  
 کسی قدم از خانه بردن نهد باید که بگوید بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله  
 اعوذ بالله من الظلمة و الضلالة و الظلم و الظلم بعد از آن آیه الکرسی بخواند و چون بنشیند



معاودت کندم آیتة المکرسی بخوانند **ادب** در خواندن دعوت است چون از خانه بیرون آید و دست  
 وی بر آسمان یا ماه نو یا قمر یا منتهی افتد در از کار امام نوادی رحمه الله حد کور است که در این  
 مستحبات که چون کسی از بیرون آید و نظری بنب آسمان اندازد و در روز و در شب  
 این آیات بخواند که ربنا ما ضلقت هذا باطلاً بسی کف فبقینا عذاب النار الی آخر آیات  
 در صحیحین بر روایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 نظر مبارک بطرف آسمان انداختی این آیات خواندی در صحیح ترمذی و مسند دارقطنی  
 از حدیث بن عبید بن جریج رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون ماه نو دیدی اینکلمات  
 خواندی اللهم الله علینا یا له ایمن والایمان و السلامه و السلام ربی و ربک الله و ربکم  
 دارقطنی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون ماه نو دیدی  
 کفنی الله اکبر اللهم الله بالامن والایمان و السلامه و السلام و التوفیق لما تحب وتر  
 سنی ربنا و بک الله و در سنن ابی داود و حدیثی مرسل بر روایت ابی قتاده رضی الله عنه  
 آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم ماه نو دیدی سه بار کفنی الله اکبر اللهم الله اکبر  
 و السلامه و السلامه و السلامه و السلامه و التوفیق لما تحب وتر  
 بشهر کنز او بیاید که چون قمر طلوع کند و نظری وی بلان افتد بگوید که احوذوا بالله من شتر  
 هذا الخاسق و در کتاب ابی انسی از حدیثی رضی الله عنهما روایت که کف پیغمبر صلی الله علیه و سلم

دست بر آید

دست دراز شده بود تا که قمر طلوع کرد پس آنحضرت فرمود ای بانه دست  
 هذا الخاسق اذا قب یعنی بنه از شتر ماه و قتی که بر آید در کتاب ابن اسیر  
 بر روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده که کفست ما مؤمنون سلیم یعنی از پیش پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم که چون ستاره بچند از عقب وی نظر کنیم و در آن وقت اینکلمات  
 بگویم که ما لله لا قوت الا بالله **ادب** بطریق اعتدال راه رفتن است باه  
 که چون در راه آهسته نه بر در و کران و کران رود چنانکه صیقلان و کرخانان رود  
 که انوع رفتن دلیل آفرده کی در ده دست نه زود زود و متروک و مضطرب حال بود  
 چنانکه بجزدان و سبک سران روند که آن نوع رفتن علامت نادانی و ابله است  
 و بصحت رسید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون در راه رفتی از روی وقت را بکنی رفتی  
 با حرکتی و سرعت اندک این نوع رفتن را میخوانند که قال سبح و عبده  
 الت حاشی الذین یمشون علی الارض هوناً مسفران کفتمه اما بکنند بر زمین بزرگ  
 این نوع رفتن خاصه آنحضرت بود با وجود سینه و وقار در رفتن چنان نموده  
 که سکر از بالا فردی آید و گوید زمین در زیر قدم وی در نوز دیده میبندد و در تاریخ امام باقر  
 رحمه الله مذکور است که ابوهریره رضی الله عنه کفست که ندیدم هیچکس را در رفتن سر پیغمبر  
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفیق گوید از زیر قدم مبارک او نور دیده میبندد تا چند سبب دیگریم



در رفتن آن حضرت حرکت بسیار نمی نمود **ادب چهارم** مرد و بای بویسدن یا مرد  
 برهنه کردنش و حفظ کفش و نعل از نجاست در راه رفتن ادب است که مرد  
 پای بپوشید بود یا مرد برهنه و بی نعل یکی کفش و یکی نعل و یکی موزه  
 رفتن از جمله مکروهات است در حج مسلم بر ادب است چه برین عبد الله رضی الله عنه  
 آمده که سفره علی الله علیه السلام فرموده که راه مرد بیک نعل و یک کفش که آن حضرت  
 علی الله علیه السلام گاه با نعلین و گاه بی نعلین پای برهنه راه می رفت باید که در آن  
 راه رفتن توان کفش و نعل و موزه را از نهادن نجاست و قوزوات می فرستاید  
حاج کشف الحجاب رحمه الله تعالی فرموده که چون سالک در درویشی و عیبت این آداب  
 کند حق سبحانی و تعالی برکت آن در نسبت با بیک در راه رسیدن نجاست و الوده شدن  
 از قوزوات نگاه دارد **ادب پنجم** ترک سخن راست از تنها رفتن باید که در راه رفتن  
 مقصدتان نباشد که بعضی خاندان یا مردمان با وی همراه باشند ابو و او در راهی است  
 عنه فرموده است که بهوسته بنزد از حق سبحانی افزاید تا در فطن وی اختیارات  
 باشد که در عیب وی کسی نیاید و مردود و ابوالمانه با علی رضی الله عنه روایت کرده که در  
 در عیب حضرت رسول علی الله علیه السلام می فرستیم چون آواز نعلین ما بشنید باز آید و فرمود که پیش او  
 بفرستیم یا رسول الله در پیش تو رویم فرمود که آری من آواز نعلین ما را در حق خود شنیدم از شنیدم که جز

از برادران

از دل من بیدار آید و بجهت رسیدن که آن حضرت ای برادر من می فرستد و خود از عیب  
 اینان برفت و می فرمود خود را کفری لایق بیکه یعنی پس پشت مرا از برای ملائکه خدا کند  
**ادب ششم** بهوسته نمی نکرند از اخوان در راه ادب آن بود که چون در سنگنی  
 یا یکی از برادران مؤمن و چهارگانه بهوستی خود را از بهوستی وی تمسک زد و تن خود را در نزد  
 بجهت کتک و طعنه آن بجان آنکه ناید بهای آنکس پاک آورده بچیستی باشد زیرا  
 که همه مسلمانان پاک و پاکیزه اند و جای اینها را طیب و طاهر است لیکن اگر کفر و ایمان  
 در نزد کسی یا بپیدی لبی سخن ظاهر بود اجتناب از وی لازم بود **ادب هفتم** که در راه  
 نیدن راهت بر مسلمانان باید که راه برادر مؤمنی کن ده کرد اند چون در سنگنی بپرسند  
 و بر بهوست و ملائحت بر کنز اند که این موجب از یاد محبت و الفت باشد و اگر کسی از وی  
 بگردد در سنگنی با وی سلامتی شود بخلاف آن عمل کند در حج مسلم بر ادب است ای مرد رضی الله  
 عنه آمده که سفره علی الله علیه و سلم فرموده که بر بهوستی و صفاری ابتداء السلام میکنند و چون  
 با یکی از این ملاقات کنند از برای پس مفضل سازید و برابر بگفت ترا از آن راه بعضی بی عظیم این  
 راه کن ده کنید و جای برایشان گفت سازید که این موجب قطع الفت و محبت است **ادب هشتم**  
 از روی مراقبه و ذکر و آگاهی راه رفتن است در کتاب این اسمی بر ادب است ای مرد رضی  
 الله عنه آمده که سفره علی الله علیه و سلم فرموده که سلوک کنند مرد و پس که از کفر خدای گزند باید که



مگر آنکه در این قصه در حسرت باشد از روی شعور در نزد آنگاه رود و هر دو پیش از آنکه در نظر  
 بر قدم دوخته در هیچ طرف از زمین و یا رتوبه نکند جز در برابر نظر بنیز از او باید که اصطلاح  
 باز کند و مگر بنابر فروردنی و یکی از این است معطله مسئله و خواجگان بقصد تعمیر است  
 از او هم در اسرارم آنست که میگویند که نظر بر قدم یعنی سالک را در رفتن و آمدن نظر او  
 بر پشت پای او باید تا نظر او بر آنگاه نشود و در جای گمنی باید تقدیر ادب نام رعایت ادب  
 و تواضع است در راه رفتن شرط طریق آن بود که در رفتن راه رفتن با ادب و تواضع  
 باشد خصوصاً در بازار با مواضع کثرت خلق یعنی از غیر زبان نقل کرده اند که حضرت  
 ولایت بنی عبد الله قدس الله تعالی سوره میفرمودند که خاطر را تا بر عظیم است در  
 بازارها و اجتماع مردم با ادب و خضوع بسیار باید که نشاند تا مگر کسی خاطر  
 نکند که بعضی خاطر با زبان قبل است که هر چه او حکم کند همه دلها تابع اوست مگر کلمه  
 یکی مکرده همه محبوب یکی محبوب همه اعزاز دل تنگش اعزاز همه دلهاست باید که  
 علی الدوام اهتمام کند که سب قولی یا فعل مکرده ولی نشود پس در شرفها باید که بی  
 ادبانه هلو بر کسی نزنند و با کسی را زیر نکنند و بچنان دو کسی که با یکدیگر همراه بروند  
 و با هم سخن میگویند در نباید تخصیص بمیان زمان که بنیابت مکرده است در زمان  
 باید که بر کنار راه روند و اگر در میان راه باشند قرآن باید که در این نمونه ادب نام

اعزاز از

اعزاز از بر پشت در رفتن مرا رفت باید که چون با بران و بر رکان همراه باشد از عقب  
 ایشان رود و بقدر امکان این ترا کرامی دارد و در رفتن راه رفتن قدم بر زمین  
 قدم ایشان نمانند که بر زکمان از از قبس سوادب مکرده اند از حضرت ولایت  
 بنی عبد الله قدس الله تعالی سوره استماع افتاده میفرمودند که در آن اوقات  
 که در راهات بودم بر آن دروازه ملک هری بود که کلاه بومی میدادند و بر سخنان  
 بود بود روزی از وی دو سخن شنیدم که غنا از وقتی نبود و دیگر در هیچ راهی چنان کنم  
 که قدم من از قدم وی پیش رفته باشد تعظیم آن را ادب بازدم رعایت  
 حرمت الهی است در چنین مرا رفت و در جیب از کبر و نخوت باید که چون جمعی از  
 قرآن و اخوان همراه باشند قصد پیش رفتن نکنند بنیت مقتدای و پیروانی با یکدیگر  
 و تعظیم و میل با پیش رفتن نیز نکنند بنیت که نفس و تکلف در آن که آن نیز  
 مذموم و مکرده است بلکه باید که اگر پیش رود قصدش رعایت حرمت و  
 شفقت باشد و اگر با پیش است عرضی ملاحظه ادب و حرمت بود از بعضی  
 عزیزان استماع افتاده که حضرت قطب الکبر و عزت العظمی مولانا سیدنا  
سعد امین والدین محمد الکاظمی قدس الله تعالی سوره و عظیم فتوح میفرمودند که  
 یاران با باید که در راه چون مای روند در آب یعنی ملاحظه تقدیم و تأخر و پیش و پس



بنامند **ادب اوراد دوم** ترک پرسش مردم کردنست در انسانی راه رفتن باید که در میان  
 راه پرسش حال یاران و استنایان نکنند و اگر کسی بر وی سلام کند بوجه حسن جواب  
 داده بر کند و برای پرسش جوی و کف و گوی در میان راه توقف نکند و اگر در سخن  
 کردن با کسی لایق بود از میان راه بیکسو روند و گفتگو نکنند حضرت شیخ بزرگ  
 محی الدین العربی قسوسی الله تعالی در کتاب تدریجات الهی آورده اند که در وقت  
 طلب صوابی را که در انسانی راه از هیچکس پرسد که حال تو چیست یا از یکی می آئی  
 و یکی بروی جنبه عادت عموالهای است و باید که از زنی این پرسشهای رسمی بکنی  
 اجتناب نماید که این صعب است نزدیک مالکینی اگر در مجلس یا منزلی دو کس از  
 ستان بهم نشینند و است که حال یکدیگر پرسش کنند که آن عزیز الفت و محبت  
 است و در شرعته الاسلام آورده که چون دوستی بدوستی در یک مقام اختلاط  
 کنند است که بعد از ادای سلام گوید کیف اجمعتم یا گوید مرحبا و السلام  
 و بیکدیگر جواب گوید فی جردی فیه اجمعه لیتعیده و شرط آن بود چون  
 با جمعی از جوانان همراه می باشد در بیان بهر وی می مقید باشند و می بکسی دیگر در آن  
 راه سخن گفتن و هم بدخشن هر چند ضرورت بود البته توقف کنند و باز آنرا  
 اینطوری اند که آن از قبیل جفاست بر هر آنان مگر آنکه یقین دانند که از یکدیگر

این ترا کلف

این ترا کلف و کدورتی عارض نمیشود **ادب بزرگم** دور افکندن سنگ و خار و آنچه  
 ایند از راه می شود از میان راه بکنند و اگر بجایستی یا مرداری باشد آنرا از نظر  
 مسلمانان بپوشیده گردانند تا موجب امانت طبع نشود و چون در راه گزافی بینی  
 بیفتند یا ببعی از زمین بیفتند باید که از اینجا گت بیرون نمانند تا نظر کسی بران نیفتند  
 و آب ایمان در پیش روی و بی جنب است رطبت بیفتند بلکه بر دست چپت بر قفا افکنند  
 و اگر خانه کعبه بر است باشد آب ایمان را بر قفا افکنند و اگر بر قفا بود آب ایمان طرف  
 دست چپ اندازد **ادب چهارم** آمدن و ضعیفان و مظلومان است در راهها با کینه  
 در ارتباط کتبه در طریق اعانت مسلمانان و امداد مظلومین است باید که اگر بنا بیاری در  
 راه بنده که در حقن طریقی افتند و برادرسیتگر کنند و بدست راست دست چپ را بیکدیگر  
 راه آرد و کضعفی بنده که در زیر بار گران فرو مانده بار وی بردارد و با چاکه باید که رسانند بر ساند  
 و اگر بار کسی از او بلوغ افتاده باشد و برادر بار کردن یاری دهد و اگر خود حاصل باری بود در آن  
 که زمانه است نیش کشند از راه بیکطرف رود و شایع را بر مسلمانان تنگ نازد و اگر بسوا  
 و گاه گزنی یا طفلکی شکسته باشد و این نزاران مکر کریان و ترسان بنده عوفی آن بخرد  
 و این نزار خشنود کرد اند و چون بنده که ظلمی بر مظلوم حیف میکنند بقدر قدرت و امکان  
 بدست و زبان منع آن کنند و امثال این امور در شهر و بازار بسیار است که اهل طریق بر آن است



آن ناچار است **ادب پانزدهم** خواندن دعوات وقتی در آشنای راه فتن سکوده و  
 مبتلای بسند چون در مکه آری نظاری بر خیزنی افتند که طبع و بر از ان کرادت شود  
 باید که بگوید اللهم یا فی با حسنات ولا بدفع السیئات الا انت لا حول ولا قوة  
 الا بالله در کتاب مابن و ابن السنی با سناد جید از حدیقه رفی الله عنهما روایت  
 که سخر علی الله علیه وسلم هرگاه جزئی بدیدی که دوست داشتی گفتی الحمد لله الذی هدانا  
 لهذا الی هات و هرگاه جزئی که مکره داشتی گفتی الحمد لله علی کل حال و حاکم ابو عبد الله حرانی  
 گفته که اینجند بی بی صحیح الاسناد است و چون در راه چهاره پیش وی باز آید یا در جای نظاری  
 بر چهاره افتد باید که بگوید سبحی نه ای الذی لا یجوت و اگر کسی را پند که بفری با بلای مبتلا  
 باید که دعای عاقبت بخواند در صحیح ترمذی بر روایت ابی هریره رفی الله عنه آمده که سخر علی  
 الله علیه وسلم فرمود که هر کس مبتلای را بند پس اینکلمات بخواند که الحمد لله الذی هدانا  
 لهذا الی هات و فضلنی علی کثیر من خلقی تقظلاً آن بلا بوی نرسد و برویتی تا باشد از ان بلا  
 در عاقبت باشد و امام نواری رحمه الله در ازکی را آورده که از علی از ارجاب ما و خبر این ن  
 بر آنکه اولی آنست که این زکر را پندمان خوانند چنانکه آن مبتلا نشد و صبار اول وی منبام  
 مشود مگر آنست باشد که جلای فتن مبتلا باشد که آنجا اوله بلند خوانند از جهت زبردت  
 وی و این وقتی است که در آنکه از بسند خواندن ضرر مالی یا بدنی یا بعضی عارضی نمیشود که  
 اکرزی

اگر ضرری مقصود بود اینجایز پندمان خواندن اولست **ادب شانزدهم** خواندن  
 دعوات در بازارها و مواضع کثرت خلق باید که چون بیزار و محل اذحام  
 خلایق در آید اینکلمات بزبان را ند که لا اله الا الله و حمد و لا اله الا الله  
 لا اله الا الله و کمیت و هو حی لا یموت بیده بحر و هو علی کل شیء قیوم  
 در صحیح ترمذی و غیر آن از فاروق رفی الله عنه روایت که سخر علی الله علیه وسلم  
 فرمود که هر کس بیزار در آید و اینکلمات گوید بنویسد خدا اینی سوز برای وی  
 هزار حسنه بنویسد و حق گوید از وی هزار حسنه بر او آید و او را از هر زور و حاکم  
 ابو عبد الله در مستدرکات اینجند بی بی با سناد خود آورده یا جزئی زیاده و آن  
 نیست که بنا کنند دو خانه در اهلبیت از برای وی و در اصل صد و چهل پنج از نوار الا  
 حصول اینجند بی بی بر روایت ابن عمر رفی الله عنه مذکور است و امام رحمه الله فر  
 موده که محمد و اسحق قدس سره که یکی از زوایه اینجند بی بی است حکایت کنن که بزبان  
 رضم و ملاقات کردم با قییب بن مسلم علیه السلام که از بزرگان وقت بود و برا  
 گفت که از برای تو هدیه آورده ام اینجند بی بی بروی خواندم فی احوال برخواست  
 و بر تربت خود سوار شد و بیزار رفت و اینکلمات خواند و روانی برکت  
 و حاکم ابو عبد الله با سناد خود از بریده رفی الله عنه روایت که سخر علی الله علیه وسلم



هرگاه به بازار آمدی گفتی بسم الله اللهم اني اسئلك خرمه از مسوق و خرمه ها  
 و اعوذ بکله من شره و شرکاتها اللهم اني اعوذ بک ان اليب فيما بينت  
 فاجره او حفته خایره ادب مفصل ترک نشستن است بر راهها باید  
 که در انسانی راه بر کردن بر سر راه نشیند مگر و برادران نیت و قصد صحیح باشد  
 چه در صحیح بود ایت ابی سعد خدری رقی الله عنه آمد که پیغمبر صل الله علیه و سلم  
 اصبه را گفت بر نی باد از نشستن بر سر راهها احباب گفت یا رسول الله ما را از  
 نشستن بر سر راهها چهاره نیت که با هم سخنان داریم و لهجات میکند اربع فرمود  
 که چون از بی چهاره نیت باری حق از جای آرید گفت یا رسول الله سخن آن حیت  
 فرمود که بپوشیدن چشم یعنی از ناخج و منع از بی یعنی آنچه بس از نیت مسلمانی  
 شود و جواب دادن سلام و فر معروف و نهی مکرر و بروایتی که در بروج گفته مرویت  
 راه نمودن کم شده و سود کاری بار افتاد و نیز آمده در صحیح مسلم بر ایت زید بن  
 سهل رقی الله عنه مرویت که گفت با صبی از بیاران در بنگاه سراناشته  
 بودیم و در زهر دو جانب سخن میگویم تا گاه پیغمبر صل الله علیه و سلم آمد و پیش  
 ستاد و فرمود که منی را حیت که بر سر راهها نشسته اید بهر یزد از نشستن و حیت  
 داشتی بر راهها گفتیم که اینی نشسته ایم از برابر بر نشسته ایم نشسته ایم که با هم سخنان

کرم فرمود

کرم فرمود که چون نشسته اید حق آنرا نگاه دارید گفتیم حتی آن حیت فرمود که بپوشیدن  
 نظار از ناخجمان و جواب دادن سلام و سخنان میگو گفتی فرمود ای آمده که یک  
 از حقوق بفریاد رسیدن مظلومانست فصل چهارم در آداب سوار کردن  
 و این فصل مشتمل است بر هفت ادب ادب اول خواندن دعوات وقت سوار  
 شدن باید که چون بر مرکب نشیند بگوید سبحان الله سبحان من هذا ما کتبه مقربین  
 و انار بنام تقی بون و در صحیح ترمذی و سنن ابی حنبله و صحیح از علی بن رقیه  
 رقی الله عنه مرویت که گفت دیدم علی ابن ابی طالب رقی الله عنه که سوار شد و چون  
 پای در رکاب کرد و گفت بسم الله و چون بر مرکب نشست گفت الحمد لله  
 بعد از آن فرمود سبحان الله سبحان من هذا الی آخره آنگاه سه بار الله اکبر گفت  
 بعد از آن فرمود سبحان الله سبحان من هذا الی آخره آنگاه سه بار الله اکبر گفت  
 بعد از آن بخندید و مخاطران گفتند یا ایها المومنانی بسبب خشنده چه بود فرمود که دیدم  
 پیغمبر صل الله علیه و سلم که اینی افعال بجای آورد بعد از آن بخندید گفتیم یا رسول الله  
 بسبب خشنده چه بود گفت برورد کار تو عجب میدارد یعنی راغی میشود از بنده خود و  
 که میگوید رب اغفر لی ذنوبی میداند که امروز بجز منی نیت ادب دوم خواندن  
 آیات وقت سوار شدن بر ستور سگش و در وقت نشستن در کشتی امام نوادر گفته الله



در ارکان آفریده که چون کسی برستد سوار شود و خواهد که رام گردد او را رام کرد باید که  
 این آیت را در گوش فرو خواند که افغزین الله یغنون و له السلام فی السموات  
 والارض طوعاً و کرها و ایضا در کتاب ابن انسی از ابی عبد الله یونس  
بن عیین بن دینار البهری التابعی المشهور رحمه الله تعالی مرویست که گفت هر گاه  
 آیت مذکوره را در گوش سستوار کشی سخت عینان فرو خواند آن سستوار از سر گشته  
 آرام گردد و رام شود و در وقت در آمدن بکش این آیت بخواند از غرق شدن ایمن باشد  
**ادب سیم** سلام کردن سوار است بر پیاده هر چند سواره معترده صاحب جلال  
 بود و پیاده خردسال و فقیه حال پند و این را از جمله سنن رفیه است و در آن در فصل  
 دوم از باب اول که مشتمل بر آداب سلام است ایراد یافته اینجی بتکرار صحبت  
**ادب چهارم** ملاحظه احتیاط سوار است در مواضع کثرت و زود حال خلق  
 که از روی و مرکب می ایستد و از آری بیروم نرسد پس باید که چون در بازار یا  
 مواضع کثرت در آید عینان کشیده دارد و در میان راه را نبرد بکنار راه و مرد و مرغ  
 و صلیت صاف گرداند و بطریق پسندیده متبذره از راه دهند و البته باید که  
 در انجمن تند تر نراند و نجمل ننماید هر چند خردتی کفلی داشته باشد خصوصاً در گذر  
 ی سنگ و کوهنهای هر کل و راه که مردم باشند و باید که آبی ملاحظه بیشتر نماید باز  
 است

بماندن

بماندن مرکب و ای جهتمه کسی بجای وی نیاید **ادب پنجم** رعایت حال بنده گان  
 و خدمت کارانست که در عینان وی میدورند هر چند مقصد نزدیک بود  
 باید که چنان نراند که پیاده گان را بداند اگر مقصد دور دراز باشد البته خبر  
 منت کاران و پیاده نگذارد که معنائی نیست و مخالف طریق مودت و اگر خبر  
 نشود که برای خادم علی حده هر گوی سربراه کند باید که با وی در راه مدارا نمود  
 و گاه گاه بهانه توفیق نماید تا پیاده استراحت نماید و او را جیب و بر بطریق  
 اوین خود گرداند اگر مرکب آن فوت داشته باشد که در کس بکشد چه در اجابت  
 صحیح ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گاهی بعضی را می برادر راهها  
 روین خود سخت و اگر مرکب فوت کشیدن دو کسی بنامند زمانی خود پیاده  
 شود و پیاده را سوار کند **ادب ششم** مقصد حال مرکب است باید در وقت زدن  
 نامقدور و ممکن باشد رفیق امداد نماید در نفعای قافی عینانی رحمه الله تعالی حد است  
 که روز صد یقه رفی الله عنهما بر آتش سرگنی سوار بود خواست که در باران پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم فرمود عینک برفیق و باید که در وقت سوار شدن بر پشت وی راست باشد و  
 خواب نکند و چنگی نزنند و زگر سنی و تشنگی در آن گاه در رود در باران و اگر ای قنط  
 نماید و چون راه دور بود گاه گاه فرود آید و مقداری پیاده برود تا مرکب آسایش کند

ادب ششم  
 مقصد حال  
 مرکب است  
 باید در وقت  
 زدن نامقدور  
 و ممکن باشد  
 رفیق امداد  
 نماید در نفعای  
 قافی عینانی  
 رحمه الله تعالی  
 حد است



در احوال دین و اربیده که پیوسته است در سفر چون نماز یا نماز که از وی عیان  
 مرکب گفته کام چند بهادرفتی **ادب بیستم** مذاکره دست ملائک با چون در کتب ای در محراب  
 بگردد باید که اگر نگاه در بیابان فریبی از بند را شود زوی بگردد و صاحب مرکب  
 مذاکند برین وجه که با عباد الله احسبه و دو بار تا آن مرکب جبار خود قرار گیرد امام توان  
 ی رقی الله عنه آورده که در کتاب ابن ابی اسیر عبد الله مسعود در رقی الله عنه آیت  
 کرده که پیوسته است فرمود که چون در محراب استوری از زنی از بند بر آمد باید  
 کند کند که با عباد الله احسبه یا عباد الله احسبه بیدرستی که قدر احوال فراموشند  
 در زمین که نگاه میدارند استور بر امام نوای رگه الله فرموده که بعضی از کبار  
 مشایخ من در علم حکایت کرده اند که در بیابانی را باشد و راه گریز بر دست  
 و این حدیث عجب اسیده بود آن مذاکره دیدم که آن دایه فی الحال بر جبار خود  
 است و وقتی به بند از امام فرمود که کان میبدم که آن دایه استری بود امام  
 فرمود که من بیکر را بی معنی بودم در سفر که یکی از چهار پایان از آن از بند  
 را باشد و بگرفت مردم از رفتن آن عرض شدن من بر وجه مذکور مذاکره من فی  
 احوال بی سبب بر جای خود صحرانده و صفت سبت دنا و دیدن ویران بقید در آید  
 در بند **باب بیستم** در آداب و شرط اهل محبت مشتمل است بر چهار فصل **مصل اول**

در آداب نشست

در آداب محبت مشایخ طریقت قدس اللذات ارواحهم کج طایفه و مشروطات در  
 محذورات آن در طینت نازده آرد می باید **مشروطات** و آن است  
**ادب اول** نشستن است در مجلس شیخ از روی ادب و تواضع باید که چون  
 مجلس شیخ در آید هر جا که فرد تر باشد از آن بنشیند لیکن بان ممقید بنشیند  
 که البته در صف نعال نشیند و باید که فی نفس الامر داعیه تقدم و تفوق  
 بر اهل بی در خاطر نکند از آن و چون باطنی وی از امثال این دعاوی پاکت  
 باشد هر جا که نشیند را بود دیگر از از اخوان بنا بر تواضع و فردستی ویران بر خود  
 تقدیم کند مراعات در بر قبول کند و در تا عیض مبالمغه و تکلف جاز نماند و در  
 امثال و اگر شیخ و بر تقدیم بر خود یا بر بعضی از کبار اهل بی خود را عرف باید  
 زود با مثال سبادت نماید و بی توقف آنجا که اشارت کند بنشیند هر چند  
 بحسب واقع و بر استحقاق آن بنشیند و باید عیض در مجلس شیخ بلکه همه جا  
 بر مقامات فعود و شمه نشیند و جوارج خود را از حرکات فصول نگاه دارد  
**ادب دوم** امثال او را و نواهی شیخ است باید که بهر چه شیخ و بر او بگردد  
 تا تأذیل کلام وی نکند و ظاهر از آن فریاد و بتقدیم رسد هر چند بنا بر  
 ضعف ارادت و در غلظه طبیعت کان برد که آن از خطاست لیکن مضمای



اصفای ان بیاید که ابتدا در آن مدخلی نباشد مگر آنکه سعادت عقلی  
 و کرامت بر او موقوف بر فرمان برداری و خدمتگاری است و بیاید آنست که  
 مشیخ اهل ائمت که بدرجه کمال و مرتبه تکمیل رسیده اند و اینست حضرت  
 حضرت رسالت بنده اهل الله علیه و سلم گفته حکم آیه کریمه و ما نطق من  
 الاموای در چه برز با مبارکه ایشان گذارد از او امر و نواهی محض خبر و عین  
 صوابت خواهد بود و در خطار با هیچ وجه در آن راه نه پس هر که بنا و پناه  
 در آن دخل کند اگر چه بکس ظاهر صواب نماید لیکن بحسب حقیقت خطا خواهد بود  
**ادب سیم** اصفای سمعت با کلام شیخ باید که همیشه در مجلس منتظر و مترجم باشد  
 که بر زبان شیخ چه جاری میشود از او امر و نواهی و مواظب در فصلی و غیر آن  
 تا بدان قیام نماید و از آن فی بده گیرد و باید که زبان شیخ را واسطه کلام الهی نشنا  
 سد و یقینی دانند که او بحق گوید است نه مبهوای خود با خود جهان قرار دهد  
 بر او بگریزی حق سبحان بر زبان استعداده کما خود میطلبد و من استعداده  
 و حق سبحان از نظر شیخ بوی خطاب میکنند و در راه مینماید پس در وقت تکلم  
 شیخ باید که خود را مستعد استماع کلام الهی ساخته بهیچیک خود متوجه آن  
 جناب سازد و با هیچ قوی و مدارکت ظاهر و باطن خود خاطر باشد و آنچه از او امر

و نواهی و حکم

و نواهی و حکم و نواهی بر زبان شیخ جاری شود و از او امر و نواهی و حکم بجای دارد بحقیق آن  
 قیام نماید **ادب چهارم** اکل نمی خورد شیخ است تمام و کمال حضرت شیخ  
 اعظم محمد بن الدین بن العربی قدس سره در کتاب تدبیرات الهی فرموده  
 که چون شیخ التفات کرده طعام نینم خورد با یکی از مریدان حواله کند باید که  
 برید از آنجا نماند و هیچکس را از جای بردارد و آن شرک است از او چه  
 میتوان بود که بحسب مقتضای وقت برکتی و حاجتی از زمین من اکل شیخ باشد  
 بآن طعام آئینت شده باشد و در اجزای آن سرایت و تامل کرده در استفای آنرا  
 شیخ بوی خاصی گردانده باشد پس اگر دیگر برادران مدخل دهند بکسی که در وقت  
 آن برکت و حالت که موقوف براتی است تناول آن طعام بود از وی فوت  
 شود و از فیض عظیم بی بهره ماند و مؤید بقول حضرت شیخ است قدس سره  
**آنچه امام باقری رحمه الله در کتاب مرآة الجنان بر او ایست ابن عباسی را می**  
**الله عنی آورده که گفت من و خالد بن ولید با حضرت رسول صلی الله علیه**  
**و سلم برآم الکلیف میمون بنبت هارث رضی الله عنهما حالت من بودم**  
**حالت خالد در آمدیم و وی کانه شیر آورد و آنحضرت قدری بیاض میداد**  
**بر دست برکت می بودم و خالد بر جانب بکر پس بمن داد فرمود خبر که آن از آنرا**



و اگر خواهی چیزی ایشان را بنیاید که کفر پس فرود زامن یا رسوله بر کس ایشان را کفر نس  
 آید بانی مانده بود تمام بیان **میداد ب پنجم** احتیاط مکالمه است با شیخ  
 مرید صادق هرگاه خواهد که شیخ در تمامات دینی یا دنیوی سخن گوید باید  
 که فرصت نگاه دارد و سخت از حال شیخ معلوم کند تا مجال استماع کلام او را  
 رود بانی و بطریق است مجال و سخت بر گفتگوی اقدام ننماید و بعد از آن  
 تمام و تقوی شیخ چون مجال مکالمه باید بکلمه جز کلام ناقص و در با قهری  
 عبارتی جامع و مفید مقصود خود را ادا کند **ادب ششم** عرض صحبت در حین  
 مکالمه باید که در زمان ادای سخن بحضور شیخ آواز بلند بر نرود و هر چه  
 در حضور اکابر نوبی از ترک ادب است بجهت رسیدن کوفتی میان ادب  
 رضی الله عنهم در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در کمتر مجلس افتاد  
 و آواز بلند کردند تا در باب ایشان این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا  
 لا تقفوا اصواتکم فوق صوت النبی بعد از آن چنان شد که سخن ایشان از  
 غایت بیشت و شور و شوق می شد و این آیه در شان ایشان فرود آمد که ان  
 یخفون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین استخف الله قلوبهم لتسفلوا  
**ادب هفتم** اختیار سکوت در مجلس شیخ و ترک سوالات لرزی در امور خود

اصحی باید

هنوی در امور رسمی باید که از گفتگوی رسمی و غیر سخنان روزمره در صحبت  
 زبان فرود بندد و در انواع سخنان اصلا و قطعا سکوت کند و در شیخ چنان  
 ی که در ادران فایده نامه نباشد نرسد مثلا چون شیخ عزیمت فتنی چنان  
 کند نرسد که بچی بر روی او اگر از جای بیاید تقصیر کند که از بجای آید و چون  
 جای استاده باشد استفسار نماید که چرا ایستاده و آنچه بدین مانده از سوالها و پرسشها  
 شما فضولی همه داخل بی ادبی و بحرانی است و طالب صادق و مرید مخلص را  
 اجتناب از امثال این فضولها واجب و لازم است **ادب هشتم** اختیار خود شیخ  
 گذاشتن است در جمیع امور بعضی از اکابر گفتند که مرید باید که در هیچ امری  
 از امور دینی و دنیوی کتلی و جزوی مراجعت با خست شیخ و ارادت او مشروط نکند  
 بخورد و بنیان مد و بنیاد و نیاید و نرود و نگیرد و ندهد الا با جرات و مصلحت شیخ  
 و همچنین در جمیع طاعات و عبادات از صوم و افطار و اکتان و نوافل و تقصیر  
 بر فراغی و روایت و ذکر و تلاوت و مراقبه و امثال آن بی حیف و تعب است  
 شروع نکند و این اصل کلی است در طریق ارادت اما محذورات و آن بزم است  
**ادب اول** ترک مشورت با شیخ در اموری ضروری حضرت شیخ محی الدین العزلی  
 قدس سره در تذکرات القیه آورده اند که مرید باید که در تمامات ضروری و امور عزیزی در



با شیخ مشورت نکنند و از وی رخصت و اجازت بنویسند زیرا که این فعل نقیض صحت  
 چه در اصل ارادت است که بخود هیچ کار نکنند از پیش بگیرد و هیچ امری بی رخصت  
 شیخ اقدام ننماید و خواست خود را بخواست وی کم کنند پس وقتی که در کار  
 مشورت میکنند شیخ در اجازت دهد هر آینه بان کار اقدام باید نمود و چه صلاح  
 وی بنمود بچگونگی اصل کاری میکنند و اگر اجازت ندهند هر آینه اجتناب باید نمود  
 و در آن حال تمام وی معطل و معوق باشد پس اصل در طریق است که هیچ کاری قیام  
 ننماید مگر بفرموده شیخ و رخصت و اجازت وی چنانچه در ادب شیخ از شرطات ایزد  
 یافت و دینی طریق اقیویا در باب تجدید است از اصل ارادت و چون این فوت نشود  
 باشد و از متاملان بود بعضی قیود فروری بستند باشد باید که در امور خود رعایت  
 شیخ مشورت کنند و اجازت نخواهند تا مخالفت از وی صادر نشود **ادب دوم**  
 ترک تدبیر است در امور از پیش خود باید که اگر شیخ در امری از امور دنیای با و  
 مشورت کند اختیار و ارادت و صلحت شیخ را هم شیخ حواله کند و در آن اختیار  
 دهد خود را مدخل ندهد و از خود بغلط نیفتد زیرا که مشورت کردن شیخ با و  
 نه از آن جهت است که بعقل و تدبیر احتیاجی دارد و در فهم درای خود قصور و فتنه  
 می بیند بلکه بچند مصلحتی خواهد بود از معجز و امتثال فرمان و شنیدن در هم فی الامور

شیخ ادب

شیخ در باب مشورت با وی مبالغه نماید آنچه بخاطرش رسد از روی عجز و قصور و فهم  
 و ادراک خود عرض دارد که آن منافق ادب نیست بلکه در آن سکوت موجب  
 ترادب است و در اجازت و ارادت که بعضی از کبار رحمی به رضی الله عنهم بعد  
 از مشورت بیفرجه الله علیه و سلم بایشان در امور تصرف می نمودند و آن حضرت  
 بقول این عمل میفرموده **ادب سوم** ترک بعضی جراتها و بی اهمیتت در حضرت  
 شیخ از جمله آنکه باید که هرگز بجلوت شیخ سر زده در نیاید تا ویرا طلب کنند صلا و  
 قطع آبی زرد که غایت بی ادبی و نهایت فضولی و بجزئیست و در موضعی که شیخ  
 دائم نشیند باید که هرگز آبی متشینند و طاقیده و کفش وی بنویسند و رویی که از عجز  
 شیخ برود و قدم بر نشین قدم وی نهند و هر چه از آن صورت مساوان و طریق  
 اینست طاعت است بشیخ سبدا شود و باید که از ارتکاب آن بواجبی اجتناب نماید و در  
 بیات این آداب و مترابط بسیار است که تفصیل آن متعذر است و تحقیق  
 بین تعلق بفهم از باب فطانت دارد **ادب چهارم** ترک عنودت در خانه  
 که شیخ بخواب میرود باید که در آن خانه که شیخ بخواب میرود باید که در آن خانه که  
 شیخ بخواب میرود و استراحت میکند مطلق خواب نکند مگر با شیخ حضرت شیخ  
 محی الدین قدسی سره در تدبیرات آداب فرموده اند که در آنست هر یک که در یک خانه بنشیند



شیخ خواب کند و اگر شیخ در بیان امر کند باید که دورترین جای از شیخ در آن خانه  
 برای خواب خود اختیار کند و اگر شیخ و برادر نزدیک خود جای دهد فرمان خود را  
 خواب کند لیکن از خواب کران بپرهیزد و در وقت باشد **ادب پنجم** ترک  
 مطالبه و مزاج است با شیخ یا در حضور شیخ شرط آن بود که با شیخ ابواب  
 مطالبه و مباحثه مسدود است و در بقول و مفضل و اگر شیخ با وی از در بطور  
 در آید باید که در مقابل آن بکمال ادب و تواضع قیام نماید و در باطن خود نهایت وجلال  
 شیخ را نماید و در انداختن هر ده شمشیر و حجاب و وقار و کمین از زمین این تفریح نشود  
 و طریقی فیضی مسدود نکند و باید که در مجلس شیخ و حضور وی نسبت با محاسن زبان  
 از طبیعت و مزاج در مطلق گفتگویی در بندد و با هیچ یک در حضور شیخ بجز  
 یا کنایت عبارتی ننویسد و این را می کنند که آن جمله در سواد ادب در خست و طای  
 لب صادق را احقر از زبان واجب و لازم **ادب ششم** ترک اظهار فضل و یکی است  
 در حضور شیخ هر چه صادق باید که در وقت تکلم با شیخ متفحص و مترقب نفس  
 خود باشد تا بصفت هستی در عیونت و اظهار علم او معرفت خود در حرکت نیاید  
 و خود را بصفت جمال و کمال و صورت حسن کلام عرضه نکند مباد این در  
 از نسبت ارادت و تواضع و سکنت او را فرستد و اگرانی در سطح قلب او حادث کرد

که از حقیقت

که از حقیقت کلام شیخ بی بهره ماند **ادب هفتم** ترک تحقیقات و ترفیقات علوم  
 است از شیخ حضرت شیخ محی الدین قدس سوره فرموده که از شیخ سوال نکند  
 مگر بضرورت و باید که از سوال حد مرز نباشد خود نگاه دارد و جز حال که بروی پیش  
 باشد از احوال خود استکشاف نکند و در چیزی که نه حال وی بود و نه مقام و نه  
 احوال سخن ننویسد هیچ وجه از وجود استغفار نکند چه در آن زیاده فایده نباشد  
 بلکه ضرر مستوره بود پس باید که غیر ضرورت احوال خود هیچ پرسد از سوال فضول  
 بپرهیزد و چنانچه کلام قدیم یعنی آن ناطق است که لا تسئل عن اشیای ان تبطل  
 پس کمال ادب استغفار آن میکند که در نظر شیخ سبک است و منتظر نشیند تا وقت  
 که شیخ یا آنچه صلاح وی باشد زبان بگشاید زیرا که شیخ در وقت حضور طایبها و جاه  
 قان باطن خود را ناظر جناب احدیت میکرد اندواز حضرت حق بسی نه مناسبت  
 زبانی استعداد ایشان باران کیفیت و هداایت میجوید و هر چه از آن حضرت  
 بروی فیض میکرد و بر فرق احمیاب نثار میکنند و بر رسم ترجمان باین بیان برسانند  
**ادب هشتم** خدا کرد دست از مکر شیخ باید که مشایخ طریقت را قدس الله تعالی اراهم  
 باطنیان و مریدان در اقاویل و افاضیل مکرر می باشد پس بر طالب صادق و مرید حقیقی  
 واجب و لازم بود که در حضور غیبت شیخ ملاحظه انقباس وی فطنت جوایز کند



خود کند تا از دست در زبان وی سوار آید باشد صادر شود و اگر بی ادبی از وی  
 در وجود آید شیخ با وی در آن مساجد و مسامحه کند و برابران می طلب و معاصرت  
 نگرداند باید که یقین داند که بادی سگر کرده است و دانسته که ازین مریدان نباید  
 و از کار وی هیچ سخن بیدارین لبت و برابران با او بر سناب و زجر نبرد و هیچ  
 تنبه و توبیح نکند و در برابران غواصیت و خللاست فرود کند است پس اگر بر خطا  
 و مفسده که از وی صادر شود و بر اعتبار نماید و مواخذه نکند و انصافی و برابران  
 سنگ فریاد و بشارت و برابران مقبول و فتوح و رضاد و حصول بربانیت عظمی  
**فصل دوم** در آداب محبت مشایخ بجز معنی و استغناء از باطن اینان و آنچه  
 آداب فصل سابق نیز در استغناء باطنی از مشایخ مدخل تمام دارد لیکن نموده  
 این آداب ادخل دائم است در حصول مقصود و مسرت و لذت و محذورات این فصل  
 نیز در مخفی نشود آداب مذکور میشود اما مشرکات و آن است ادب است  
**ادب اول** استغناء و تقوی شیخ است بر نسبت و ارادت و باید که مرید صادق نسبت  
 بشیخ خود چنان عقیده کند که قریب باستحقاق و مرشد علی الاطلاق است و غیر  
 وی هیچ اصدی را در جوارش در در نهی نیست و قوت ریح المال و عقده کسب  
 فی سعادت دینی و دنیوی و کرامت صوری معنوی با زبانه بیجا است و ملازمت

ادب دوم

ادب و حرمان ابدی و خسران سزای موقوف بمفاد است و مسامحت از او مرود و اول  
 مرود و حق است و مقبول او مقبول مطلق و اگر بخلاف این اعتقاد کند و دیگر  
 در طریق ارادت و مقابله او کاملتر از تصور نماید رابطه الفت و محبت ضعیف شود  
 و بدان واسطه اقوال و افعال و تقویات شیخ را باطن وی زیاده تاثیر نماند چه  
 در احوال و افعال و افعال شیخ در باطنی مرید بواسطه غلبه محبت و ارادت چنان  
 محبت و ارادت کاملتر است و مرید صورت تربیت و تقوی شیخ را قایلتر  
**ادب دوم** استغناء و اطلاق شیخ است بر حال خود در سر و عملانیه باید که هیچ وقت  
 شیخ را از خود غافل نداند و فارغ گمان نبرد و یقین داند که همیشه محبت باطنی رقیب  
 و صفا است و هر لحظه که از وی وجودی آید بران واقف و مطلع است و این  
 بهترین ادب است هر طالبان صادق را پس باید که همیشه از بهر ارق و اطلاع باطن  
 شیخ ترسان و برسان باشد و در خللاطی و ملازمه از ارتکاب امری که ملامت حضور  
 شیخ نباشد اجتناب نماید تا سوسه ابواب فتوح نشود و باید که حسن خلق  
 و کمال عفو شیخ اعتماد کنند بر نسبت در همه احوال از هیچ کس تریل نمیشود  
**ادب سوم** انبات عزیمت است بر خدمت و ملازمت شیخ و ماویوی شدن  
 از جزو سبب است وی باید که با خود چنان فراد و بد که فتح الباب من از ملازمت



و خدمت شیخ تواند بود پس با رخاک بر آستانه وی جان تسلیم کن تا مقصود برسم  
 و علامات صدق این نیت آن بود که بتعجب و درویش از دوام و خانه وی روی  
 اخلاقی برنگزاند و تسلیم و نیاز بر آستانه از دست وی نهد هر چه در خاطر یافت قدر  
 ستره الله تعالی در او الهام در نفس احوال مریدان و تحقیق صدق و ایرادت اینان  
 اشکات مختلف بسیار افتند تا مرید صدق در امتحان شیخ اهل ارشاد و نبات  
 قدم نوزد و قابل ترقیات و احسان باطنی اینان نشود **ادب چهارم** نشستن است  
 از روی عینیت و وقار و ادب تمام در مجلس شیخ باید که چون در محبت شیخ نشینند حرکت  
 و متزلزل نباشد و از حرکات فضولی جوارح را نظبط کنند و در سفای قافی عیاضی  
 رحمه الله از خارجه بن زید رقی الله عنه که بفرصل الله علیه و سلم بوقارترین مردمان  
 بود در مجلس و بنود آنکه چیزی بدون آید از اطراف او یعنی دست و با این طرف آن  
 طرف نمی نهاد و بعضی از عزیزان میفرمودند که طلب صدق در همین نشستن محبت  
 و سخاوت توجه و مراقبت و استغناء از باطنی شیخ باید که اهل حرکت کنند تا بکنی  
 و مقدر باشند خود را ضبط کنند و نفس را سترده زنند که حفظ جوارح از حرکات فضولی  
 مد و عظیم است در تحصیل جمعیت و اقبالی فیضی از باطنی شیخ و میفرمودند که تا آب  
 در کاسه از حرکات استاده است عکس از صورتی در روی دست بیناید و چون سخن

شود آن

شود آن عکس در نظر دست نمی آید **ادب پنجم** دوام توجه است بی جنب شیخ باید که  
 همه متوجه و منظور وی باشد و لحظه از توجه مفاصل نشود که این دوام توجه را  
 در استغناء از باطنی شیخ از نامی عظیم است حضرت ولایت بنیامین علیه السلام  
 قدس الله تعالی سرته میفرمودند که متوجه مرید باید که همیشه در میان دو ابروی بر باشد  
 پیرا در مجمع اوقات مطلع و حاضر خود دارند و در حضور و غیبت همه مرتبط بوی باشد  
 که در طریق رابطه شیخ اقرب همه طریق است و نتیجه وی از ذکر و مراقبه و توجه  
 اتم و اکمل است و آنچه از عمر رابطه حاصل شود از هیچ طریق نمی شود پس چون  
 مرید از وی ادب و نوع هم را بی عملی که در طریق رابطه مقرر کرده اند همه بسنج  
 مرتبط و متوجه باشد که بیست و عظمت بر در باطن او توفیق کرده هر چه صلاح  
 حضور حضرت او نیت از باطن مرید خست بندد و رعایت این معنی بجای رسد  
 که احوال هر مرید معانی و من آمده شود و صفات باطنی وی بر آینه استعدا  
 مرید عکس هزار دو آنچه هزار سال درجا آمده و ریاضت مدبر نشدی با نیک  
 فرضی مرید را حاصل شود این کار در وقت کنون تا بر آید **ادب ششم** مراعات اوقات  
 قبض و بسط شیخ است بیاید نیت که اوقات و احوال مشایخ ظرفیت  
 و ارباب حقیقت بحسب اختلاف ظاهر بخند قیمتی باشد و صفات متباینه مختلف



و متفوت می باشد پس باید که در زمان قبض این خود را محبت این دور دور  
 و در زمان بسط گت را لازم نمرد و خود را باین در دهد حضرت خواب بزرگ خواهد  
 بها و الحق و این قدری است که فرموده اند که در یافت اوقات و احوال اهل الله  
 کار بزرگ است که بسعی دنی رسید ازین بسید و از عنایات حق بسجند و حق این  
 ضعیف آن بود که اوقات این تراوری یافتیم و نسبت احوال و صفات این ن  
 معارضه میکردم در مقام قبض این بسبی میشد که از این دور حق افتد و در  
 مقام بسط این از الطیفه دست میداد که باین نزدیک میشدم پس اگر طالب  
 صادق صاحب فطانت ملاحظه زمان قبض و بسط این ن کنند در حین بسط  
 خود را بر بال اقبال این بنده نتواند بود که بیک لحظه از باطن این ن مقید  
 فتح و فوزی مترتب شود اگر چه ابدی میسر و مسعود و نفع بیشتر نتواند **ادب هشتم**  
 گمان اسرار شیخ است و اظهار اسرار خود بروی باید که هر حال که شیخ آنرا بجهان ن  
 از احوال و وقایع و خوارق عادات و غیر آن در بر بفرست خود بران اطلاع یابد  
 یا شیخ و بر ا مطلع گرداند و محرم را از خود زد و در افشای آن از شیخ اجازت در حق  
 بخوبی تکلیف که بخود افشای آن کننده میتواند بود که شیخ در احقای آن مصلحت  
 دینی یا دنیوی ملاحظه کرده باشد که علم و ادراک بر بواقف و گمان نرسد

و از این زمان

و از افشای آن ف دتوله کند و بدان در سطر از نظر شیخ بیفتد و طریق استقامت  
 از باطن شیخ بروی مسدود از نیت مطرود غنی و مردود مطلق گردد باید که هیچ  
 سر از اسرار خود بر شیخ نپوشد و هر گرامتی و موهبتی که حق سبحی و تعالی بوی ارز  
 داشته بصحیح یا تعریفی بر روی شیخ عرضه دارد چه اسطوای مرید بسری از اسرار  
 خود که بجم آن متفرد باشد بس عقیده بخود شود و در باطن بدان عقیده طریق نشین  
 و استمداد از شیخ و استقار از باطن وی مسدود گردد و چون شیخ بران اطلاع یابد  
 فی الحال آن عقیده رفع نمود و آن سده خنک پذیرد و طریق اخافه و استقامت درین  
 میان شیخ و وی گن ده کرد **ادب نهم** رجوع کردنت بجم شیخ در کشف و قیاس عقل  
 و قیاس و باید که در کشف و اقیعات و حالات اگر در خواب بود و اگر در بیداری بجم شیخ  
 رجوع نماید و باستقلال بجهت آن حکم کند و بران جازم نشود چه میتواند بود که منت  
 آن وقت در افشای بود پوشیده در نفس بر بد علم آن بدان نرسد و هر محسوس حکم کند و از آن  
 خلسه زاید دست ندرجی در فیض بیدار آید پس چون بر شیخ عرضه کند و شیخ بر ستمت علم  
 خود بران اطلاع یابد اگر صحیح دارد بعد از حکم شیخ از روی یقینی آنرا قبول کند و آن  
 شبهه از بی بر خیزد **ادب دهم** در آن یزمنت ادب است **ادب اول** ترک اختلاط  
 است بنیکران شیخ باید که مطلقا با میکران شیخ آبروش نگیرد و اختلاط نکند و گوی



بذبحان و بهموده این ن کنند که اگر طالب صادق در اوایل ارادت باشد و هنوز  
 قاعده محبت و اخلاقی استقام نیافته باشد در رابط مودت و اخلاقی التیام  
 نپذیرد فتنه تواند بود که باندگ سخنی را می از جای رود و عقیده وی نسبت بسنج  
 فتور یا بدو راه فیض بروی بسته شود و آن موجب خسرتان دو جهانی و مایه حرمان  
 جاویدان گردد **ادب دوم** ترک اکثر نظرات در روی سنج باید که بسیار در وی سنج  
 سگر دنا مؤذی بجزات و انبساط نشود و مهابت و دفع تمام از سنج در دل وی باقی ماند  
 و طریق استفاضا مفتوح باشد سنج سعده الدین فرغانی قدسی سوره در کتاب صنایع  
 العباد آورده که مرید باید که بر روی سنج نظر ننمواند کرد از غایت حیا و عیبت و  
 نتیجه این ادب آن باشد که چون مرید را فتح روی نماید از سنج و این شرط و ترک ادب  
 نسبت یعنی بسنج محفوظ ماند **ادب سوم** ترک اکثر رگبت است بسنج باید که بحسب ظاهر  
 بسیار بسنج محبت نذار تا اجمت و محنت در نظرو وی کم نگردد و حضرت سنج اعظم  
 سنج محی الدین قدسی تعا سوره در تندر پرات آئینه فرموده اند که مرید باید بسنج بسیار  
 بسنج محبت دارد نه بوجه انی و اللف دارد بلکه نیت تعقل آداب بطریق و تحصیل  
 جمعیت و تیر باطنی خود با وی محبت دارد که اگر طالب صادق نسبت بسنج بروجهانی  
 و اللف محبت بنیاد کند راه بروی در از خود طریق فیضی مسدود کرد و بر سنج در راه  
 باشد معیله

با باشد معیله و تندر روی **ادب چهارم** تر مراقبه است در حضور سنج باید که چون در  
 محبت سنج نشیند از خود مراقبی و متوجهی بران نزد بلکه علی الدوام از روی توافقی  
 انبساط از راه مسکن و افتقار متوجه باطنی هر باشد و نظر آنکه فیض از دل مبارک  
 سنج بوی و اصل شود پس باید که در حضور سنج ترک همه شغلی باطنی خود داده  
 متوجه بجنباب سنج باشد چه آنچه از ذکر و مراقبه میطلبد در صحبت برود و چه بوی بزرگ  
 اتم و اکل باطن بیله تعقل و تکلف میسر است **ادب پنجم** ترک طلب کشف و تالیفات  
 از سنج حضرت سنج محی دین قدس سوره در تندر بر آئینه آورده اند که چون مرید  
 واقعه افند صورت و معنی باید که انرا بر سنج عرضه نکند لیکن از روی محبت کشف آن  
 واقعه هیچ سوال نکند و در طلب رفع آن اشکال تعجب نمی پذیرد زیرا که سنج  
 بصحمت اظهار و ارضای آن دانا تر است با آنچه صلاح وقت و حال مرید باشد  
 اقدام نمودی آنکه وی طلب تخفیف آن کند و این طلب از مرید فصولی تمام است  
 و فصولی مرید صورت کرامت سنج و کرامت وی موجب ستمو ارب منافقت  
 از باطنی سنج **ادب ششم** ترک ملذذ و منام است در ملازمت سنج مرید باید که  
 وجود مساو طبت محبت سنج و ملذذت مجلس وی دامن از قبایح افعال و زنا  
 بل اعمل در چشمند و زنا از کتاب کبایر و اهرار بر صغیر خود را محافظت نمی بد



و بدو در افعال قبیه و افعال برائی محسوس این طایفه مکرر در این برزگوداران جوایس <sup>تفصیلاً</sup>  
 و بکم انفقوا فرستاده المؤمن فانه بنظر منور بر افعال ظاهری احوال باطنی مردم اثر  
 ف و اطلاع می دارند و از اخلاق و اوصاف غالبه مردم بنا بر صفای فطرت  
 متناظر میشوند و نتیجه تاثر ایشان بر دیا قبول نسبت بر همان خصوصیات گردان از بنا  
 ی عظیم دارد و گاه با خستیا را این دگاه با خستیا را این یعنی مقبول اید میشوند و بعضی  
 مردود در سمداد بنام اجتنابیت از موجبات کرامت شیخ باید که اجتناب و بدیع  
 بجای آورد که نگاه باطنی شیخ را از قول و فعل و کرامت می سازد که آن موجب وبال  
 و نکال دنیا و آخرت وی گردد پس واجب و لازم آنکه در این متبع خاطر شیخ کنند  
 در تحصیل رضای اوسعی جمیل بتقدیم رسانند تا بدان واسطه خاطر شیخ مستوجه و  
 مستحق بوی شود و سعادت ابدی و دولت سرمدی بران توجیه و تعلق مرتب از  
 ن بترسد که شیخ باطنی و خاطر از وی باز نگردد که ثنات و دو بهانی و حیران  
 جا و بیانی بران متفرع شود بیت بی عنایات حمی و خا و لما حق باک مسلک باشد  
 سیاستش و رفق ادب بنام ترک اعترافی است بر اقوال و افعال شیخ باید  
 که مرید در مقابل گفتار و کردار شیخ زبان و دل را از اعترافی و چون در هر نگاه  
 دارد که اعترافی را مکنز از قبضی بیت میان وی و شیخ بغایت مسدود میکردند و در  
 بن معنی گفته اند

در این معنی گفتند من قال لا ستاده لم لا یفعل ابد یعنی هر که استاد خود را  
 بگوید هر چه از دستگای نیاید پس باید که مرید صادق بهج وجه ظاهر و باطن  
 در خود اعترافی را بر اقوال و افعال و تصرفات شیخ جمال نداند و هر گاه که  
 بر وی چیزی از افعال و احوال شیخ مشکل شود و وجه تاویل و محبت آن بر وی  
 پوشیده ماند قصه موسی و خضر علیه السلام یاد کند که موسی با خود در تنه نبوت  
 و گاه علم و شرف بر محبت خضر بگونه بر بعضی از تصرف و انکار کرد بعد از کشف  
 اسرار و بیان حکمت آن از انکار باخبر باز گشت پس هر چه علم او بدان راه  
 نبرد از تصرفات سواله انک بغت علم و تصور فهم خود کند نه بغت و آن تصرف تا از  
 در طه فخر ارادت و محبت که موجب تصور اخافت لب مخلص و کجالت یابد  
 و حضرت قطب الاولیا خواجہ محمد پارسا قدس الله تعالی سوره در قدسیه آورده  
 که اعتراف بر اهل الله نامبرگشت و عمل خضر است بغت بیت خواجہ مافک  
 سوره بیخود نمود هر گاه بی که نسبت باین طایفه کرده شود آنرا اندیز است اما  
 اعترافی بر ایشان بی اندیز است در صحبت اولیا الله می فطرت احوال خود  
 نمودی بغایت دشوار است از آنکه سلیمان و ولایت ایشان بر حال ایشان من  
 مستولبت کسی وصف ایشانرا نمیتواند شناخت اگر نسبت آن طایفه



در باطن یا ظاهر چیزی از اعراضی الکار کند اردو خط عظیم دارد مثل حال این که چون کسی است  
 که در خاکستر پنهان است و مثل نفی کننده و چون کسی است که بی وقوف قدم بر آفتاب  
 می نهد **بیت** به پیش چشم چو خاکستر میا کستیم که هست در کتب ادبی در باب  
 پوشیده نماند که اگر چه در بعضی از کتب در سبایل این طایفه بعد از ادب مریدان  
 ن ادب شیخی زیاد کرده اند و در آن باب سبایل و قوه عمد آورده لیکن در این  
 رساله بدگر آن اقدام نرفت از جهت آنکه اگر کسی در واقع بدرجه ارشاد و شو  
 خت رسیده باشد و تعظیم طبعان و تقوی در باطن مستعدان از پیشگاه مائمه  
 و مازون گشته بر آینه بعلم خاصی از نزد حق بسی نه و مخصوص و مشرف خواهد شد  
 چنانچه مظلوم کلله کرده و آینه هفت لدا علی مبنی از آنست تا بنوران  
 علم لدیق گران داد جهالت و نفی ترا بس منزل معرفت و کمال رساند  
 و لب تشنگان را باده بعد و حرمان را بسر چشمه قرب و وصال گشته **نظم**  
 اسناد تو عشق است چو آتشی برسی ادا خود بزبان حال گوید که چه کنی و اگر  
 چنانچه سازی از فانی نه بقا بعد الفنا منوشیده باشد و ضعت وجود و  
 هوب حقیقی نبوشیده بتعلق که از کتب و سبایل اکابر فرابرد و ادبی چند  
 از ادب شیخ حفظ کنند و بدان دکان رزق در آراید و ادب و حیل و تزویر

بازن بزم

بازن بیدید است که از آن سودای خام چه سود بر خواهد بست و در آن حد قوام چه صید  
 مقصود خواهد داشت **قطعه** خاقانی آنست که طریق تو بر بند ز اخند و ز اغرا در کس  
 کبک آرزوست **بیرم** چه مار چو به کندن بسکل مار کوزنده به در سخن و کومره بهر دست  
**فصل بیستم** در ذکر بعضی از ادعای و افعال که اهل محبت را تصدق بآن لازم است و این  
 فصل مشتمل است بر سی و دو ادب **ادب اول** تعجب نیست است در اختیار محبت بر خلوت  
 باید که طالب هدای اول نیت خود را خالص کند از اعرافی و اعرافی هر محبت که بنا  
 بر فاعله زهی و عتق منعی باشد چون غده خراب شود آن عتق روی بزوال آرد  
 محبت نیز منقضي گردد و عاقبت بوحشت و فرقت انجامد و غره محبت در خانه آن برید  
 آید از خانت با بقطع و وحشت کند بر سعی و جهد که در او ایل آن بتقدیم رسیده باشد  
 ضایع و بیجا بود و اگر با فقرافی حیات متصل باشد بر سعی و کوشش که در آن رفت باشد  
 مشکور باشد و نتایج و فواید آن موفور باشد و چون فواید و عواید محبت ظاهر شود الا  
 بحسن خانت و حسن خانت موقوف بر اخلاقی خانت پس بر باب محبت لازم  
 بود که اول باطنهای خود را از نشواید علی و موجبات خصل پاک و پایزه سازند و از  
 حق بسی نه توفیق برکت محبت و حسن خانت آن در خواهد آمد تا از غایت زوال آن  
 مأمون و محفوظ مانند و بنظر توفیق و حسن عنایت منظور و محفوظ شوند **ادب دوم**



طهارت در محبت و عزت باید که طالب صادق در همه اوقات خصوصاً در زمان محبت  
 بر حفظ وضو مداومت نماید چه بنا بر آیه اعلوا صلابت تومع علیک الرزق  
 دوام الطهارت را در سعادت رزق نامرزق باطنی که جمعیت دلت مدخل تمام است  
 و هر گاه که در محبت از طبع خود کلاهی و ملالی احساس کند و آن کلاهی و ملالی در  
 صورت لغالی که خواب سبک است پیدا شود باید که بر خیزد و تجدید وضو کند تا بنوا  
 آن ظلمت و کمورت این مرتفع شود و بعد از وضو در کعبت نماز گذارد و اگر آید  
 که در محبت امتداد خواهد بود و اگر هم آن بود که زود منقعی خواهد شد باید که ترکش  
 نماز کرده زود بصحت باز گردد چه ترک نوافل از برادر بافت محبت رواست و اگر  
 گفته اند چون محبت قائم شود باید که احوال نوافل را در خانه گذارند در حوزة محبت  
**ادب سیم** تعظیم و تظیف لباسی و بنیت باید که بنا بر موافق مشرعیست و متابعیت  
 لباسی و بدن وی بجهت خون بوی و پاکیزه باشد و رایحه گرید که موجب کرامت و مانع از غایب  
 و سبب کدورت مزاج اجباب شود از وی و چنانچه وی پیدا کند بصحت رسیده که بفر  
صلی الله علیه و آله بوی خوشی دوست میداشت و خود بسیار بگاری بر او ای بر بان امر میفر  
 مود و میکف که من از دنیا میمانم از او بوی خوشی را دوست میدارم که بوقتی جسم تمام  
 در نماز است و نابت شده که آن حضرت ظرفی خالی داشت بر آن عطر بوی خوشی از بانی

بگارد اول براد

بگاردی بر دو در کربوی خوشی را در نزدی و نابت شده که آنحضرت بوی ناخوشی را  
 بسیار مکره میداشت محمد یقین رفی الله عنهما روایت کند که نوبتی از برادر  
 بفر صلی الله علیه و آله جاءه سخم از ابراهیم آنرا بپوشید که چون عرق  
 کرد بوی سخم بگشام آنحضرت رسید فی الحال دور کرد دیگر نپوشید و امام محمد  
 عیاضی که نزدی قدس سره در اصل بیت نعم از کتاب نوادر الاصول در آنجا  
 ایراد حدیثی آورده که بفر صلی الله علیه و آله بعضی احوال فرمود که لانه  
 خلوص علی شکر و خراجی پس میاید با دندانهای زده شده از حرکت و ناخوشی بوی  
 از بخارات کراهیده که از درون نایبری آید و نابت شده که میفرمود هر کس از این  
 مستند یعنی از بقولات که بوی ناخوشی دارد مثل سیر و پیاز و کند ناخورد باید که  
 دوری کند یا در خانه خود نشیند و بروایسی آنکه بگوارستان بیقح بودن رود  
 و در صحیح مسلم از فاروق رضی الله عنه روایت که روز جمعه خطبه خواند و در آن  
 آن فرمود که ای مردمان دو کبیه بخورید که نزد من خبث است و آن پیاز و سیر است تحقیق  
 کسی دیده ام از بفر صلی الله علیه و آله که چون از کی بوی آن دو کبیه شنید ویرا امر فرمود  
 که از مسجد برود و بوی کورستان بیقح پس هر که از آن خواهد که آنرا تناول کند باید که  
 اول بطبع آنرا بچشد یعنی بوز از آن بچست را پس گرداند بعد از آن تناول کند پس بر اهل



اهل محبت لازم بود که همیشه خود را از بوی دهن و بوی بغل و امثال آن نگاه دارند  
 و در راز از رواج کرمه از خود سعی بلیغ نمایند تا بسبب کرامت و کورست و احسان  
 مکرر در ادب چهارم حرمی بر محبت اهل بیت باید که بر مدار است و ملازمت محبت  
 چنان صراج و مویع باشد که اگر سختی و لحظه از آن دولت محروم شود چون ماهی بود که  
 از آب دور افتاده و علامت قبول از حرمی در شکر است بر محبت باید که بی ضرورت کلماتی  
 ترک محبت نکند و اگر بنا بر امر ضروری مفارقت صورتی واقع شود مظهر متوجه باشد و غیره  
 طالب حصول محبت حضرت ولایت بنامی عبید اللہ فی قدس اللہ تعالیٰ متره میفرمودند که  
 روزی پیش حضرت سولاناظا دین خاموشی علیه السلام نشسته بودم در خاطر گذشت که  
 بدون آیم ایشان فرمودند که نسبت خاستنی است اگر در پردن کاری است که بهتر ازین محبت  
 است جز و مبارک است و اگر نسبت باری درین محبت صورت عظمی است که چشم از نظر  
 دن بنا محرم و کوشی از شنیدن پهموده فارغت سید اظا یف جید قدس متره فرموده که اگر  
 دانستی که مراد و کعبت نماز نافله فاضله است از محبت هرگز محبت بنامدی آنگاه گرفته اند  
 چون محبت قائم شود ترک نوافل و قیام و محبت اولیت پس در آن وقت بفرایضی و سن روایت  
 اقتضا را باید نمود و در شفای قاضی عبید فی رحمه الله مذکور است که اگر سوز علی الله علیه و سلم  
 در نماز بودی و یکی از حاجت بزودی آمدی آنحضرت نماز را بسبب بکنه از وی و پرسش فرمودند

باید محبت

باید محبت دانستی و از حاجت وی برسیدی و چون از محبت وی باز برداشتی نماز پاکت  
 و در میان مساجد ترک است آن مسکن که گویند نماز را قضا است و محبت را قضا نیست روز  
 در مسجد جامع پیش برادرش خیر که معروف به هر خط و ملازمت حضرت اولادین خوا  
 حمد با اس قدس اللہ تعالیٰ متره بسیار کرده بود و اولاد محبت و خدمت متره سجزه ولایت  
 خواجها بنو سزا که بر کرده نسبت از آن خانواده بزرگه دارد است با جمعی از اخوان نشسته بودم  
 و هر سخن در پیوسته بود ناگاه با یک نماز پیشین گفتند بعضی از حاضران بی ادبانه قطع سخن  
 دی کرده تجردید وضو برخاستند وی گفت این از حضرت خواجها بزرگ قدس استماع دارم  
 که روزی بتقریبی میخواندند **بست** نماز را بحقیقت قضا بود لیکن در زمان محبت ما قضا نخواهد بود  
**ادب پنجم** حلقه مردن اهل بیت در همین نشستن به محبت باید که بنا بر نکته افضل الا نکال مشکل  
 المستبر نشستن یا ران وقت محبت دانستن بر مناسات دایره باشد در اجناس آمده که چون  
 صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین با یکدیگر محبت میدادند بر شکل دایره حلقه بر در  
 میزدند و امام نوای رحمه الله در از کار خود حدیث حج بر اوایت این عمر فی الله عنما آورده  
 که سبزه علی علیه السلام فرمود اگر از امر تم بر باخی الجنة فارغوا فلو ما ری باخی الجنة یا رسول الله  
 قال خلق الذکر اشد من یعنی چون بگذرد بر روئهای کعبت بر بعضی فایده بودی که گفتند و  
 نسبت محبت یا رسول الله فرمود که حلقه های ذکر و در نهایت خمری آورده که حقیق بکسر حروف



جمع صفت مثل قطع و قطع و ان عبارت از بی معنی است که یکی بنشینند مستند بر  
 مثل حلقه پس لفظ خلق که در این حدیث واقع شده مشعر بانست که چون جمعی از ایشان  
 برای دیگر و یاد روحی بسند بصحبت نشینند باید که نشستن ایشان بصورت حلقه باشد  
 و فایده در این نوع نشستن آن نتواند بود که همه اهل مجلس روی در روی یکدیگر باشند  
 یکدیگر دارند در این صورت هیچ صدوری و صف مغال مقرر نیست که کسی بآن تمسک شود لیکن  
 اگر بزرگی در مجلس باشد باید که همه احوال بوی بجانب نشینند پس اگر وی صحبت را صورت  
 تذکر دهد یا نه حکم در آنست و اگر دو کسی با هم صحبت دارند باید که روی در روی بنشینند  
 و اگر کسی تنها باشد باید که روی بقیه بنشیند **اربعتم** ترک نشستن است در وسط حلقه صحابه  
 وقتی که باران نشسته باشند و مجلس حلقه داده باید که کسی در میان دایره نشیند که ملو  
 و ممنوعت مگر بنا بر ضرورتی که با کسی سخن آرد و یا خدمتی بجای آورد و در صحیح ترمذی و در  
 او در حدیث بن ابی انعمانی رضی الله عنه که ثابت گفت ملعونست بر زبان محمد صلی الله علیه و آله  
 که در وسط حلقه اصحاب نشیند و بر وی نیز رضی الله عنه مرویست که مردی در وسط حلقه  
 اصبی بنسنت حدیث رضی الله عنه گفت ملعونست بر زبان محمد صلی الله علیه و آله یا گفت لعنت  
 است خدی تعالی بر زبان محمد صلی الله علیه و آله کسی را که در وسط حلقه نشیند و این منع را در  
 ظاهر است یکی آنکه آنس خود را بجزت و شرف از سایر اصحاب مخصوصی و تمتز میکردند و آن

امینار نوید

امینار موجب برداخت می شود دیگر آنکه مانع می آید و حایل میکند بعضی را از دیدن بعضی  
**اربعتم** نشستن است در مجلس از روی ادب و حرمت و کثرت در نشستن صحابه  
 برای صلح صحبت باید که صادق در مجلس اصحاب تعظیم للمحق سبحان و تکریم العباد  
 باشد بر ائمه فتحد و نشینند و بهلوی هر که نشسته باشد از آن روز از انوی او  
 پس نهاده و باز پس بنشینند و جای بر مجلس خود تنگ نگذارند و میان دو کس که بهم  
 نزدیک نشسته باشند بی رضای ایشان در میان در صحیح ترمذی و ابی داود در حدیث  
 ابی عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حلال نیست مرد را  
 که نفرت افکند میان دو کس که بهلوی هم نشسته باشند الا با زن ایشان و باید که  
 در مجلس از همه فرودتر نشیند و خود را از همه کمتر بنهد و تنقل و افتقار و تخشع و انکسار  
 را لازم ببرد و در شفای قافی عیاضی رحمه الله مذکور است که حسن بن عمار رضی  
 الله عنهما فرمود که از پدر خود پرسیدم که مجلس نشستن پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 چگونه بود فرمود که در هیچ مجلس نشستن و از هیچ برخواستن است مگر بکس که  
 سبب و تعلق و چون بجمعی قومی رسیدی هر جا مجلس منتهی شدی نشستی و صحابه  
 بدین طریق امر فرمودی **اربعتم** نشستن است بطریق اهل تواضع و ترک  
 نشستن بطریق اهل تکبر در صحیح ابی داود از عمرو بن شمرید رضی الله عنهما آمده که





که گفت از پدر خود شنیدم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر من بگذشت و من برین وضع نشسته بودم که دست چپم از بسبب نهداده بودم و تکبیر بر آن کرده آنحضرت فرمود که آیامی نشینی بطریق نشستن طایفه که حق سبحان بر ایشان غضب کرده یعنی مسکوران و پوشیده نمانند که اگر کسی گاهی بطریق اجتناب مرتجع بنشیند جایز است و حتی لغف طریق نشستن نیت بجهت رسیدن که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با اصحاب از روی تواضع نشسته و خواست کردی و بسیار بودی و بطریق اجتناب نشستی یعنی زانند تا مبارک بر آردی و دستها بر کمر کردی در شفای قافی عیاشی رحمه الله علیه کور است که اکثر نشستن آنحضرت بطریق اجتناب بود که بر چیزی سبک زده بنشستی و حیث استقامت مودی یعنی بی پشت باز خستگی و گاه در آن حالت یکسای مبارک بر پای دیگر افکنند و هم در شفای مذکور است که گاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سبب بطریق مرتجع نشستن از روی وقار و تواضع و در صحیح ابی داود و غیر آن بر روایت صحیح ثابت شده از جابر بن سمور رضی الله عنه که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز بنا می نمود که روی در موضع خود مرتجع نشستی که تا وقتی که آفتاب طلوع کرد در این قیام است از برای اصحاب وقت در آمدن و بدون آمدن ایشان از نیت اسلام را در قیام و عدم قیام اختلاف است بعضی گویند که قیام از برای تعظیم مکرده است و آن حدیث را که در صحیحین است

بیت ابی

بر روایت ابی سعید رضی الله عنه آمده که چون پیامد بنی قریظه بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه از صحابا خود فرود آمدند پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی بطلب سعاد معاذ بنجد بنسفر ستاد دوی بواسطه بزی که در غزوه احزاب برکت اکل خورده بود مجروح و چهار بود و بر بردار کوفتی نشاندند آوردند چون نزد یک مجلس آنحضرت رسید اصحاب بر او فرمودند که حق تو را می سیتیم یا فرمودند سیتیم جمعی از قبیله اویسی برخاستند و بر او زدند چنان تا او را کشتند که آن امر بقیام ننداز برای تعظیم و احترام بود بلکه برای آن که دیر از رکعت فرود آوردند در آن عانت و امداد می کنند که حرکت ویرامض بود و الا قیام از برای مجرب تعظیم و احترام مکرده و منی عنه است و مسکت این طایفه از اعیان آن حدیث است که در صحیح ابی داود بر روایت ابی امام رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدون آمدن بر عهده سبک زده پس با تعظیم وی بر زمین فرمود که بر چیزی نهی همچنانکه عجم بر چیزی نندازد از برای تعظیم یکدیگر و بعضی دیگر از اعلی گویند که قیام برادر مؤمن خاص از برای تعظیم و احترام وی جایز است بلکه مستحب امام نواوی رحمه الله در آن کار آورده که اگر اکرام کسی بقیام شرط که ویرا فضیلتی ظاهر باشد از علم و صلاح و تقوا و شرف و امثال آن مختار است و از جمله مستحبات و این قیام از جهت برادر اکرام باید نندازد و با و عظام و برین مذاب که اختیار کرده ایم علی ایمنه سلف استمراریت و قافی عیاشی رحمه الله در شفا آورده که قیام منی عنه آن قیامت که جمعی از برای کسی بر خیزند تا زمانه که



که وی نشسته باشد آن جمع بنوعی است و باشد در این طبقه از عقلی علی که با سبب  
 قیام از برای اکرام قیامند آن حدیث حسن صحیح را که در سند ترمذی بروایت  
 اس رسیده آمده که گفت چکس نزد یک می به خوب تر از بغیر علی الله علیه و سلم  
 نبوده این چون دیر امید بدن برای وی قیام نیکو در از جهت اینکه میدانشند که  
 که وی از آن کزات دارد چنین تاویل کنند که کزات آنحضرت رسی بود آنست که سخن  
 است تا حضرت تکلف از میان احوال دی بر خیزد و مرتفع شود زیرا که چون کس  
 از جهت مملو باشد احتیاج نبود که بتکلف اظهار آن کند پس منع از برای دفع تکلف  
 بود نه آنکه قیام از برای احترام امری فرمود و فعلی مکروه است هر بر او است این در  
 رقی الله علیه صحیح شده که گفت بغیر علی الله علیه و سلم با مادر مسجد نشسته و سخن  
 میکند و چون بر میخواست مایز بنوعی وی بر میسپیم وی استادیم نامی دیدیم که  
 بخانه بعضی از درج طهارت در می آمد حضرت ولایت بنای عبید الله قدس الله  
 تعالی فرموده اند که اگر صوفیه قدس الله تعالی در دایم گفته اند چون کسی بر جمیع  
 آید مینماید که از برای وی قیام نکنند از وی ازین صورت کسری و تحقیری فهم کنند و نه  
 بخند و ترک قیام را در منظر دیگر است یکی آنکه باعث بران کسرت و کزان طبع  
 شد و دوم آنکه از روی تکبر و نخوت نبود اگر ترک قیام از سبب کسرت بگردد

البته تکلف

البته تکلف کند و بر خیزد و بتکلف آن صفت ذمیه را که کسرت است از خود دور کند  
 تکبر خود بمراتب مذموم تراست و در دفع آن اهتمام کردن اولویت پس بر تقدیر  
 سببی و کوشش نموده بر خیزد و اگر باعث قیام آنست که مردم ویرانگامی و متکبر بگویند  
 این نیز مذموم است و ترک قیام در این صورت اولی پس باعث قیام باید که مجرب و تعظیم  
 و احترام برادرش من بود و بلوی و طلب رضای وی و موافقت مؤمنان و آنچه  
 منقولست که صحابه کرام و بعضی از ائمه سلف رضوان الله علیهم اجمعین از برای  
 یکدیگر قیام نمی کردند بجهت آن بود که ترک قیام نزد اهل بیت بر بخشیم ام خاطر نمیند  
 و از آن صورت کسر و تحقیر می طر این نمی رسد و کسرت و تکبر نبود بلکه باعث تر  
 کت قیام آن میخورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده بود که من و پیغمبر  
 کاران آنست من از تکلف بهزاریم **ادب دوم** رعایت حسن ادب است در جمیع اوقات  
 نسبت با صحاب و غیر ایشان باید که بیسته ظاهر و باطن خود را در صحبت و خلوت بمکارم  
 اخلاق و مراسم آداب آراسته دارد از افعال و افعال مجایزانه در همه احوال  
 محترز و محتجب باشد و از حرکات و سکنات نامعقول که موجب کسرت و کزات  
 اهل صحبت بود با بیخ و وجه بر خیزد و بقیض دانند که تا آدمی در خند صحبت باشد  
 و قوال ادراکیده برقرار بود و بر از زراعات ظاهر و باطنی و ملاحظه حرمت داشت



صوری و معنوی است باشند و بیکانه چاره نبود در هیچ حال و هیچ مقال از احوال  
 و مقامات ملوک پیش از تحقیق بر تبه فتنه مراتب و شرایط حفظ حرمت است  
 از وی سخط نوزد چنانچه صاحب ترجمه اعراف در آخر فصل اول از باب ششم تحقیق  
 آن کرده باشد و آنکه بعضی اکار گفته اند چون دوستی درست شد شرط ادب ساقط است  
 مراد آنست که محنت و تکلف از میان یازان مرتفع میشود نه آنکه نسبت بیکدیگر بی ادب  
 میشوند اکار بر دین گفته اند هر که در اندک ادبی از ادب صوری یا معنوی تهاون و غایت  
 دارد از بلوغ مقصد یازمانند و هر مقصود نرسد و صاحب کشف الحجب گوید که هیچ  
 نادرست ادب از مرتبه ولایت نجیب نیاید **ادب یازدهم** تقدیم و تعظیم انفرادی است  
 در مجلس باید که چون بر فضل و کمال و عدم حال یکی از ارجح اطلاق یابد و دانند که وی  
 کمال غلبه و راجح است تقدیم و تعظیم وی بر خود واجب و لازم دانند بلکه بر یکی از ارجح  
 بعضی از صفات حسن اعتقاد کنند و اسباب ترجیح اینها پیش خود مقرر و معین سازند  
 و نسبت همه غایت نیاز مندی و تواضع بجای آرد همه را بهتر از خود دانند و از خطا همه مستند  
 و جمعیت باطن را بر یک از این عقیده کنند و خود را از همه کمتر بنند و فضل و حرمت حق  
 شامل حال همه شناسند و نسبت همه کمال ادب و حرمت مرعی دارند و در رفتاری قافی عیال  
 رحمه الله منکوح است که هرگز کسی ندید که سبزه صلوات علیه و سلم یا مبارک پیش از او

در از کرد

در از کرده باشد و هر که بر وی در آمدی آنحضرت و بر او گرامی داشتی و بسیار بودی که روی خود را بستر  
 تا آنکس بران بالاشیند و بالشی که در زیر داشتی اینار کردی بر کسی که پیش وی در آمدی و مباحثه  
 فرمودی آنکس را که از شستن بران آبا کردی و صاحب را بکنیت و نامی که تحبیب اینان  
 بودی بخواندی از لبت تعظیم و دستهای ایشان **ادب دوازدهم** حفظ مرتبه هر یک از اکار  
 و احوالات باید که هر یک از صاحب را در مرتبه لایق و در وجه مناسب اجتناب کنند و بزرگان  
 و بران را مرتبه بدران دهند و با این بطریق حرمت و خدمت زندگان کنند و بحقیقت محبت  
 با بران بر وجه خدمت بود و آنرا محبت بجای گویند از ابو منصور مغربی رحمه الله پرسیدند که با  
 شیخ خود ابو عثمان مغربی قدس سره چندگاه محبت داشتی گفت من هرگز با وی محبت نداشتم  
 ام خدمت وی کرده ام و باید که اقران و اصحاب را در وجه برادران دهند و با ایشان مجلس معاشرت  
 و موافق و اینار معامله نمایند و بمقتضای وقت حال زندگان کند گاه زمان مبطل باشد ترک  
 ادب را از جمله مکالم آداب شناسد و گاهی که وقت مقتضی است بنا بر شرایط ادب  
 و احترام را از خود لازم دانند و باید که جوانان و خرد دراز با بی فرزندان دهند و با بران از راه  
 شرف و ناموس ارسند و دلالت با آنچه اینان دران بود و زجر و سیات بر آنچه خوب  
 فساد حال اینها باشد معاشی کنند در محبت ساده رویان صاحب جمال بریزند و از  
 اختلاف طایفه اجتناب واجب دانند که در ضمن آن آفات مندرج باشد اگر بنا بر هر دو



سجبت ایشان مبتلا شود باید که چشم دل خود را نگاه دارد و باین از روی ادب و انقیاد معنی  
 کند و قطعاً با نبط و ملایمت باین صاحب کند اگر گرفته اند رغبت خردان سجت بزرگ  
 کان نشانه عقل و فطنت باشد و توفیق سعادت ایشانست و رغبت بزرگان سجت  
 خردان علامت جهل و خزلان و سفاقت ایشان **ادب بزرگ** تعظیم اهل تواضع است  
 و احسن مجلس دعوی خیر کردن ویر باید که اگر یکی از اصحاب نسبت بوی التفات و تواضع  
 و احسن بجای آورد در مقابل آن بوجه احسن تعلق و نیاز مندی و خدمت کار بر تقدیم رساند  
 حضرت ولایت بنیامین **قدس الله تعالی** فرموده اند که طریقی خانزاده خواهد گشت  
**قدس الله تعالی** و او اتم است که اگر نسبت ایشان ادبی و تواضع بجای آورد بوجه احسن مملکت  
 آن میکند اگر چنانچه بزرگی علیه نسبت خواهد بزرگ خواهد بود **الحق و التی** قدس الله تعالی  
 می آمده ایشان نیز بخانه او می فرستند و از زکب فرو می آمده ایشان را کباب وی گرفته سواد  
 می رسد آنده مظلون **ارجمتم** بجهت فحیو با حسن تمنا سینی ازین معنی است و باید  
 که چون یکی از اصحاب دفع مکر وی کند از روی در مقابل آن دعای خیر کند و برادر کتاب  
 نسبی بر او است سعید ابن مسیب **رحمهم الله** آمده که ابویابوب انصار را که **رضی الله**  
 عنه جزئی از زمین شریفی بخرید **رضی الله علیه و سلم** برداشت فرمود که مسح الله یا  
 ابایوب ما مکره برداشتی دیگر از سعید **رحمهم الله** آمده که ابویابوب **رضی الله عنه** جزئی

از اخفوت

از اخفوت برداشت و تعیین فرمایند درین روایت نسبت اخفوت فرموده **لکن بن السوی**  
 ابایوب **لکن بن السوی** در کتاب از عبد الله بن بکر الباهلی **رضی الله عنه** مرویست  
 که فاروق **رضی الله عنه** از محاسن شخصی گفت **صرفه الله عنک السوء** فاروق گفت  
 که بدی از زمان روز بگشت که مسلمان شدند **لکن** هر کما کسی از تو بردارد باید که بگوید  
 اخذت بذاک خیر و زنجری در کتاب ربيع الا برار آورده که شخصی دست بجانب سر  
 فاروق **رضی الله عنه** دراز کرده جزئی از عیال او برداشت وی ندانست که آن چه بود  
 و دعای خیر کرد آن شخص را باز آن شخص دست دراز کرد که جزئی بردارد فاروق ویر  
 گفت که چون از کسی چیزی برداری باید که اول از ابوی غامی بس دورا کنی **ادب**  
**بهرام** رعایت بعضی ادا است در حال عطسه زدن در مجلس است که چون کسی را عطسه  
 آید دست راستین جامه یا چیزی دیگر بردارد تا نهد تا اگر لعاب از دهان یا چیزی از بینی  
 بیرون آید بدان واسطه پوشیده ماند و موجب کرامت حاضران و کمورت ناظران  
 نشود دست راست که کسی در وقت عطسه زدن او را زبانت گرداند و عطسه را  
 نرم زند **در کتاب ابن السنی** از امام مسلم **رضی الله عنهما** مرویست که گفت که شنیدم  
 از پیغمبر **صلی الله علیه و سلم** که فرمود عطسه سخت از شیطانت المذموم و در آن  
 کتاب از عبد الله زهر **رضی الله عنهما** مرویست که پیغمبر **صلی الله علیه و سلم** فرمود که خدا



مکره میدارد برداشتن آواز زدن عطر زدن الحمدین و در سنن ابی داود و صحیح  
ترمذی از ابی هریره رضی الله عنه مرویست که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
عطر زدی دست مبارک با جامه خود بردمان نهادی و آن آوازه خود را دست  
کرد ایند ادب بازدهم محمد گفتن عطر است و آن از جمله مستحبات پس باید  
که چون عطر زدن از عقب آن بگوید الحمد لله و اکرام الله رب العالمین بگوید  
احسن است و اکرام الله علی کل حال گوید افضل بود در صحیح ابی داود بسند علی بن  
سیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون یکی از زن عطر زند باید که بگوید الحمد لله  
علی کل حال و در صحیح ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که مردی نزد یک وی عطر  
و کف الحمد لله و السلام علی رسو الله ابی عمر گفت من نیز میگویم آنچه وی کف و این نه  
آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما را تعلیم کرداده باشد آنحضرت ما را چنین تعلیم داد  
که بعد از عطر خود الحمد لله علی حال گوید و امام طبری رحمه الله کف که مستحب است  
که عطر پس در وقت حمد گفتن آواز بلند بر دارد و عطر کف اند که قد بلند گفتن است  
که مجلس وی بشنود و امام نوآوری رحمه الله در از کار آورده که اگر کسی در روز عطر زند  
امام مالک در آن سه قول است اول آنکه الحمد لله گوید لیکن بروحی که غروی است  
کسی آنرا شنود و این قول مخیر است و تحت را بنی العری از چندان مذکور است

قول دوم آنکه

قول دوم آنکه بدل گوید نه بزبان و قول سوم آنکه بدل گوید نه بزبان ادب بازدهم  
تسمیت عطر است یعنی دو عای جز عطر زنده را و آن بعد از حمد گفتن  
وی است پس باید که چون کسی حمد عطر بشنود گوید بر محمد الله یا گوید  
بر محمد الله یا بر محمد الله یا بر حکم الله و مستحب است که عطر دعا کننده را گوید  
بهدیکم الله و یصلح بالکم یا گوید یغفر الله لنا و لکم در موطن امام مالک رحمه الله آمده  
که ابن عمر رضی الله عنهما گفت چون کسی عطر زند و برابر محمد الله گوید باید که در برابر  
آن بگوید بر محمد الله و یا بکم و یغفرن و یا بکم و یوشیده نماید که این جمله است نه او  
چنانچه مذکور است کابر سلف امام نوآوری رحمه الله فرموده که اصحاب را بر آنند که تسمیت  
است علی الکفایه است و چون از حفران بگوید از دیگران مجزئ است لیکن افضل  
که همه حفران بگویند بنا بر ظاهر قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حدیث فرمودگان  
حقا علی کل مسلم آن بقول له بر محمد الله اختلاف و اصحاب امام مالک رحمه الله  
اختلاف کرده اند در وجوب تسمیت قاضی عبدالوهاب از چندان مذکور است  
که است علی الکفایه است چنانچه مذکور است لیکن ابن العری و بعضی  
از دیگر چندان مذکور است بوجوب آن تا اینکه گویند تسمیت واجب است بر  
فردی از افراد حفران بشرطی که عطر حمد کف باشد چنانچه این تسمیه باشند

قول دوم آنکه



**ادب مقدم** ترک التسمیت است وقتی که عاقل حد مکتوب بر موافق نیست چه در هیچ  
 مستقامت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عاقل حد خدا را گوید و برابر  
 حکم الله گوید و اگر حد مکتوب بر حکم الله مکتوب بود و در صحیحین بر ایت انس می آید  
 عنه آمده که شخصی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم عطسه زد آنحضرت و برابر حکم الله  
 گفت دیگری عطسه زد و برابر هیچ تکلف وی گفت یا رسول الله فله نزلوا کردی و برابر  
 من هیچ تکلفی آنحضرت فرمود که وی حد خدا گفت و تو تکلف مکن و رحمه الله که از علی  
 تابعین است جنبه گوید که در مسجد مهبوی ابن عمر رضی الله عنهما بود شخصی از کناره مسجد  
 عطسه زد ابن عمر گفت بر حکم الله آن شخص گفت حمدت الله و عمار را التفاف  
 در آنکه اگر کسی عطسه زند و حد خدا را گوید بروی که بعضی بشنوند و بعضی نشنوند که  
 بشنود باید که تسمیت کند آنگاه آنها که حد عاقل نشنوند لیکن تسمیت دیگران بشنوند  
 در آن اختلاف است که ایشان نیز تسمیت کنند یا نه چنانکه آنست که حاجت نیست  
 که تسمیت کند لیکن ابن عربی گوید که بعضی از علی بر آنند که هر چند عاقل نشنود باشد  
 آنگاه چون از تسمیت دیگران دانست که وی حد گفت اولی آنست که وی نیز تسمیت کند  
**ادب مقدم** تبنه عاقلی است که تارک حد باشد امام نوادی رحمه الله آورده که  
 که سبب آنست که چون کسی عطسه زند حد خدا را مکتوب بگوید یکی از حاضران مجلس و بر تبنه کند

امام خلیل

امام خطای رحمه الله در کتاب معالم السنن از امام بزرگ ابراهیم النخعی رحمه الله نقل  
 کرده که وی فرمود که امثال تبنهات از قبل نصیحت امر مبعوف و ابن العربی الحاکمی رحمه الله  
 بر آنست که این تبنه جایز نیست لیکن امام نوادی رحمه الله فرموده که منع ابن العربی درین  
 باب خطاست بلکه تبنه از جهل استجابات است و بعضی از علی بر آنند که چون عاقلی در  
 مجلس ترک حد گفت باید که حاضران حد مکتوب بر او برین صورت اعلام و تبنه کنند و بعضی دیگر  
 بر آنند که حد نباید گفت تعریف و تخریر و برابر آنکه اگر تبنه وی برین وجه بود بودی پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم او بی بودی یا کتاب آن پوشیده نماند که اگر عاقل بی حد لفظ دیگر گوید مستحق  
 تسمیت نکرد و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی از امام ابن عبد الله الصمی رضی الله عنه  
 روایت کرد که گفت شخصی در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم عطسه زد و پرسفت است و مکتوب علیکم آنحضرت  
 فرمود که علیک و علی امک بعد از آن فرمود که چون یکی از آن عطسه زند باید که حد خدا را گوید  
 و کسی که حد وی بشنود و بر حکم الله گوید و باز عاقل معاننده را گوید بجز الله لنا و لکم و  
 این قول که آنحضرت در جواب سلام آن عاقل فرمود که علیک و علی امک و اشارت  
 یکی آنکه سلام نمودن محلی بی موقع است چنانکه کسی بر مادر تو سلام گوید و تو تبنه وی است  
 با آنکه این ادب امتیاز است و آنست که تسمیت مردان بی نیافتند و از مادران ادب کس کرده اند  
**ادب نوزدهم** ترک تسمیت فرنگی است علی را اخذ و نیت در آنکه چون عطسه زند حد مکتوب



شود و باید در این العربی رحمه الله گوید که بعضی از علما بر آنند که مجلس عاقل  
 در نوبت دوم و بر آن گوید که تر از تمام یافته است و این قول بنا بر حدیث است  
 که در صحیح مسلم بروایت بن الاکوع رقی الله عنه آمده که گفت در مجلس سخن  
 صل الله علیه وسلم منقطع عطله زد و آنحضرت فرمود یرنگک الله بادوم عطله زد  
آنحضرت فرمود که این مرد در تمام یافته است و بعضی از علما بر آنند که در بارسیم گوید  
 و این قول بنا بر آن حدیث است که در صحیح ابی داود و ترمذی آمده که آن اصحابی در بار  
 دوم یا بیع عطله زد و آنحضرت بعد از تسبیح فرمود که این مرد کرم است و بعضی اصحاب  
 بر آنند که باید در چهارم گوید و این قول بنا بر آن حدیث است که در کنز ابی اسحاق  
 بروایت ابی هریره رقی الله عنه آمده که گفت شنیدم از پیغمبر صل الله علیه وسلم  
 که چون عطله زدند یکی از آنها باید که مجلس وی تسبیح کند و اگر عطله وی از دست  
 بار بگذرد و او پس او را تمام یافته است تسبیح وی حاجت نیست بن استی گوید  
از جناب استاد این حدیث حاصل یک مرد پیش من محقق نیست و صحیح است و ابی البر  
رحمه الله گوید اصح اقوال آنست که در بارسیم گوید و مراد از این گفتن آنست که تقییم  
 وی کند که بعد از این تسبیح از برای تو حاجت نیست چرا این حرفی را گفتم اگر  
 ساعی گوید که تسبیح دعا بی است که برای عاقل منقطع کنند و هرگاه عاقل منعی بود پس

در آن حال

در آن حال بدعا محتاج تر بود جواب گویم که آری دعا کردن برابر تسبیح است لیکن نه دعا  
 عاقل منعی بلکه لایق آنست که در احوالی سلامت و عافیت و امثال آن کند و این  
 دعا در تسبیح عاقل منعی نخا ندارد و ادب بیستم خدمت کردن همه اصحاب است از روی  
 طوع و رغبت بی ثواب است و کفایت باید که هر چند که در صحبت پس آید بیکفایت  
 آن سعادت نماید و بر دیگران در آن خدمت سبقت جوید و بعضی اصحاب بر آنند که بعضی  
 بخندوی ممتاز و مخصوصی کند و آنرا بلکه تعلیم آتی که نسبت بر او و بنی علیه السلام فرمود  
 یا داود ادا ریت لی طالبها فکن له حاد ما باید که در هر کس آتری از آثار حق پس نه منزه  
 کند از روی صدق و اخلاص بخدمت کاری وی قیام نماید و در بن مال و بی و جان در  
 او اهتمام فرماید و بخونی خود بخندست و ملازمت وی بردارد و دیگر برادران کار با خود  
 شریک نیست نزد یکی از بزرگان فرمود که دور باشی از غیر در خدمت زبیر که گفت  
 که ایشان را در خدمت ممتاز نتواند سخت ظاهر نمانده اند پس همه را خدمت کن  
 تا مراد حاصل گردد و مقصود فوت نشود یعنی از آنجا بر گشته آنکه هر که خدمت از  
 یاران و برادران در رخ دارد او را خواری دهند که هرگز از آن نزد حضرت نباشد  
عبد القهی قدسی ستره میفرمودند که هر کی را زوری در آورده اند مراد از خدمت در آن  
 انداز تسبیح است که خدمت مرعی و سخا و راجب است هر که آید او را در آن خدمت



میزماند و این بیت خوانند که **بیت** هیت ترا بکنند کبریا کند آن سفکاه را ببارینا  
 نزد بان بخواد فرمودند که من چنین میخواهم خدمت ترا بکنند کبریا کند **ادب بیت دوم**  
 ترا طبع است از خدمت احمی ب طالب صادق تا تو ندانند باید که با مجلس از اخوان و غیر  
 ایشان خدمت خود نفرمایند بلکه دیگر از خود بخود خدمت کاری نماید از آن مالک رحمتی  
 عینه بجهت اسیده که گفت ده سال در ملازمت و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 بودم هرگز در هیچ سفرها جبه شدم برای خدمت وی الا آنکه خدمت او مرا زیاده  
 بود از خدمت من او را ثابت شده که از صد یقه رفی الله عنابر سیدند که محامله  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خانه چه کونه بود فرمود که آن حضرت با بشر و طلاق و جهیز  
 و در خانه خود چنان گنجینه بود که یکی از آنجا و الناس و بکارهای خانه استند سا  
 میفرمود خانه جاروب میکرد و بدت مبارک خود را قه بر جاده میدوخت و غلین  
 بر پایه دوزی میکرد و لوفانه را باره میزد و شتر کوسفندان را آب علف میداد و کوس  
 سفندانرا میدویشید و با خادم طعام میخورد و برادر کارآمد میکرد و دستاش میزد  
 میکند وقتی که خادم مانده میشد و بعضی خود را از بازار بر میداشت و بیانه می  
 آورد و اهل خانه را بنفس مبارک خود خدمت میکرد و هم ضعف و بیوه زنان  
 کفایت میفرمودند و نیز یکی از کهنترگان مدینه دست مبارک من میکردت و براس

کفایت تمام

کفایت تمام خود را که میخواست برادر و بر کسی اعتراض نمیکرد و از کسی اعتراضی نداشت  
 نمود و با غنی و فقیر مصافحه میفرمود آنس بن مالک صلی الله علیه و سلم که در مدت دو سال  
 که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کردم در سفر و حضور هر چه کردم هرگز تکلف بر او نکردم و هر چه بکنم  
 هرگز تکلف بر او نکردی یعنی اگر در منزل اربط خدمت قصوی و تقوی و قمع میشد با او هیچ عذر  
 آورد **ادب بیت دوم** قیام نمودن است بخدمتهای فرود نشیده مانند که عداست صدق  
 و خلوصی طوبیت در صحبت است که هر چند خدمتهای دون و کارهای زبون پیش آید بکفایت  
 آن قیام نماید و از اقدام بان نکند و عاقلان را در صحبت حفظ و ناموسی دقیقه در آن فرو  
 نگذارد و حضرت خواب بزرگ با دعا کحق و التلی قدس الله تعالی ستره فرمودند که من  
 در بابت ارادت برزنامی مدارس بخارا را پاک ساخته بودم و بزرگشید چون من این  
 کار خود را بدویشی گفتم عواکف سهل کاری کرده که بزرگشید من بآن رفته بودم و سپر  
 کشیده ابو بکر دین پذیر همه الله تعالی که از ائمه اسلاج است حکایت کند که من بگفته بودم  
 اسن با حرم حلقه میزدند و صد رعه ابو بکر زجاجی بود قدس ستره و چون سخنی رفی وی حکم  
 وی دیوی حواله کردندی وی بهوسته کفی که من سسی خلدی خید قدس الله ستره بدت  
 خود پاک کرده ام و بان مباهات میکرد از وی آردند که گفت در ابتدای ارادت که خدمت  
 شیخ جنبه تمام مدت مدید و فرصت بعید پیش وی بودم و بر از انجی که داشت فارغ نمی



با فتم و بیکار درین مدت بی نصیب من تکلیف و با من بکنش تکلیف تا روزی که منزل از  
 اصحاب غاما بود بر خاستم و جامه از برکت بدم و خلاصه جای از بنامت پاک خستیم  
 و طهارت خانه را صفای دادم و شیخ براقه مشغول بود چون فارغ شدم سر بر آوردم و انار  
 غبار بر روی من دیدم مراد و عای جز کرد دستم بار فرمود که احت احت چیست بر زبان  
 نیشل این خدمت و حضرت ولایت بنای عهد اللهی قدس الله روحه میفرمودند که مولا  
 رکن الدین خوانی علیه رحمه لیس فضا بل و کلمات داشت از دانشمندان معجز بود  
 می گفت که من از هیچ کار خود امیدوار نیستم الا از این که کار که بغایت امیدوارم و آن است  
 که روزی در گمراهی خدمت شیخ زین الدین علی بادی کلاه قدسی سوره که از کبار مشایخ شیخ ازین  
 بطهارت مشغول شدند و من کلوف استجی ای این ترا بر خاره خود سودم تا بان استجی کردند  
**ادب بجهت** ترک امتنانست برای ب از جهت خدمت کاری خود نشان صدق  
 و اخلاقی در خدمت است که هر چند شرط و آداب خدمت بیشتر است و از بنامت و شیخ و توفیق  
 فتح وی نسبت بخادم زیادت شود و انواع خدمات و یرایست انبساط علی شیخ  
 و اکابر و اقران و اخوان شود موجب امتنان برای ب و اجباب نکرد بلکه هزار مرتبه  
 دیگر بر جان خود نمند که در بخت خدمت کاری قبول کرده اند بر خفت خاطر آن طایفه  
 شده شیخ گفته الدین قدسی سوره در ویس را خدمت حضرت عزیزان خواهد علی مستیع را  
 که از کبار طبقه

کس از کبار طبقه اخراجا نکند قدس الله روحه اسرار هم به بی زانست او چند مسئله از این پرسید  
 و جوابها شنید از آن جمله یک سوال این بود که نماز و خدمت آینه و روزنه بیکم و بی در سفر تکلیف  
 نمی کنند و تکلیف میکنم مردم از نماز آزادی میکنند و از نماز در تکلیف اند این جز است حضرت  
 عزیزان علیه الرحمه و التوفیق در جواب شیخ فرمودند که خدمت کنندگان منت نمند  
 بسیارند و خدمت کنندگان منت دارند هم همد که از خدمت کنندگان منت دارند  
 باشند تا کسی از این تکلیف **بجهت** بجهت بجهت و به است با آشنایان  
 و آن از جمله مکارم اخلاق و محاسن آداب است در هیچ مسلم از این ز عرفاری رفی الله عنه روایت  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حقیق مشا ریم از محروم چیزی را و اگر همه آن باشند با برار  
 مؤمنی خود مملکت کنی بروی کش ده و در شفای فانی عیاشی رحمة الله مذکور است که پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم از همه مردمان تبسم تر بود خوش فرزند و بطریق او همه مردمان فرایم رسید  
 عبد الله بن حنات رفی الله عنه روایت کرده است که ندیدم هیچکس را تبسم تر از رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم جز برین عبد الله بن حنات رفی الله عنه روایت کند هرگز پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 را ندیدم مگر آنکه تبسم فرمود و با محب خود مزاج و با کودکان بازی میفرمود و دعوت آزاد و بنده  
 و کنیزان و مسکین را قبول میخورد و پوشیده فاند که طایفه صوفیه قدس الله ارواحهم بنا  
 بر کمال حسن متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم همیشه با خلق خدا از آشنایان و بیگانه نشانت و ناز



و نازه روی نماید و هوار و با بشو و طلاق و چه زندگانی کنند و خلق باین خلق با خانی و اهل و ناهل و اولاد  
 و دشمن پیش برین از برای طلب است و وقتیه عرض و ابر و خود نه بخت ربا و منفق و با نفوس  
 بی زبیره رفتی و بلاست بجای آرزو چند نه از محض محبت و صمیم قلب باشد بخت رسیده که صدیقه  
 برنی الله تعالی فرموده که روزی مردی بدر خانه آمد و من در خدمت سبزه بودم علی الله علیه و سلم  
 پس از خواست که در آید آنحضرت آواز و برایشانست و فرمود بنس این العیبه بر دینی است که  
 بنس القوم بسبب العیبه و این العیبه و بعد از آن و برادستوری داد چون در آمد آنحضرت  
 ت با وی نازه روی و خوش ملوقات کرد و من از آن صورت مستحبت شدم چون آن مرد  
 برون رفت از آن حال پرسیدم آنحضرت فرمود ای علی بن ابی طالب چه بدترین مردمان  
 است که مردم و بر کرای در انداز زبان و شمش کفش وی یعنی این خوشی خوبی و نازه روی  
 که من بوی بسبب مردم از آن بخت بود که وی مرد شمش کوی و بد زبانست پس من بطلاست  
 وجه زبان و بر از شمش کفش کویا کرده ام **و در بیت و پنجم** موافقت است با صاحب  
 در امور و مشورت شیخ چند قدس الله تعالی ستمه گفته است که موافقت بیاوران بتر است  
 از شفقت بر این و سپهری قدس گفته است که طاعت داری تا حرمت داری و خواججه  
 الدین قدس الله تعالی ستمه فرموده اند که ارادت و تسلیم و اجابتی بزرگ کار است و در صفت  
 ارادت سخن بسیار مختار است که گفته اند اراده ترک اراده پس طلب صادق باید که

صناعت رسمی و امور طاری تا ممکن و مقدور باشد و صحبت بیاوران با و بر اختیار  
 امری نشود بلکه ارادت و اختیار خود را در ارادت و اختیار صاحب کم کند صدقه  
 رضی الله عنهما روایت کرده است که هیچکس خود را بگوید من از پیغمبر صلوات الله علیه بیاوران از هر حال  
 بر او اگر کردی نمی کردند و در ستر و زود بینی کرد و اگر بیا اختیار کردند و در ستر بیا اختیار  
 کردی و اگر زار طعم و شراب رفتی وی نیز با این موافقت نمودی و از هر دو ای بقیه میگرداند  
 وی نیز بقیه میفرمود و بر عهده ایشان خندیدند و در خال بود یا بنس **و در بیت و ششم**  
 ایشان است و آن از ادب بکلیه است و محبت بس طریق است که صد کی مخطوط ای در حفظ  
 عاجل و اصل خود است که صد و آنچه مقدور وی بود از نوا بد و عواید بر اخوان ایشان نماید و اگر  
 خود بان محتاج بود تا در زمره صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین داخل شود و بعد از این  
 آیت که در مؤثران علی القاسم لو کان بهم صحابه صحاب کف ایچ خوب گوید هر کسی ستمه که از شیخ  
 ابو القاسم کرمان قدس الله روحه پرسیدم که ستر صحبت چیست فرمود آنکه خط خوب بخوبی در صحبت  
 که همه اتفاق صحبت از آن خبر داد که هر کسی در صحبت خط خود کند و طالب خط را تنهایی به از صحبت پس  
 طالب صادق باید که خود را در صحبت خط خود طلب کند و طالب خط را تنهایی به از صحبت پس طالب  
 صادق باید که خود را در صحبت هیچ ملکی و خطی اختصاصی ننهد مگر بضرورت شیخ ابراهیم بن عثمان  
 که از ای ب خواججه است از طبقه را بوی گفته است که صحبت مدار با کسی که خود را ملکی انبث کنند



و گوید این کفش منت و آن کفش تو این ایشان است بجای صفت ایشان روایاتی دارد و نقل  
 که از قرآن چند است قدس سرها گفته که روزی در میان قوم بودم کفتم از آن در  
 میان سخن از من جدای کردند که تو کفشی آن من را که بر گفته اند که نه از ادب است در میان  
 صوفیان که کور از آن من یا نخلین من از ادب ایشان است که خود را در میان یاران  
 چیزی ملک نه بنده مگر بفرود است شرح پس باید که در محبت اخوان طریق فقرت ایشان  
 در هر چه است ملکیت مرسوم باشد الا از آنچه حق سبحانه مرام کرده است مضموع و مسکوت  
 دارد و آنرا زیادت بخود اختصاص ندهد بلکه ایشان را خود در ملکیت آن مساوی دانند  
ادب بیت هفتم تقیم مدیه است بر صاحب چون مدینه از جای برسد و اگر چه برای وی آن  
 که حکم العدا یا شترت اصحاب را در آن شترت اند و هر یک از ایشان را بقدر حال حق  
 رسانند در اصل بیت هفتم از کتاب نوادر الاصول بر او بیت ابن عباس رضی الله عنه عامد  
 است که سر علی الله علیه وسلم فرمود که چون آورده شود از برای یکی از من مدینه چنین است  
 شتر میان و بیند در آن مدینه اقامت محمد علی حکم ترمذی رحمه الله این حدیث فرموده که شتر  
 شخص آنکس بود که بر سبیل اوام با وی مصاحبت کند در امور که مینه محذور و معاون وی باشد  
 صاحب شتر و عکاسه و هکذا و هکذا و صاحب شترت در بود و از کثرت اختلاط و آئین بهم حکم  
 بکنش گرفته باشد لیکن اگر شخص با کسی گاه گاهی صحبت را در اجناس با او طهارت یا شترتی خود

در گاه گاه

در گاه گاه صحبت دارد اجناس با وی طهارت یا شترتی خود را در گاه گاه با یکی که شترتی گویند یا  
 مشورت کنند اینها جلیس یکدیگر نباشند پس اگر جلیس کسی حاضر باشد و مدینه برسد  
 باید که در آن شترت داند و کرامت خود را کرامت وی شناسد و در قرآن چند  
 است شایعین معنی واقع است آنجا که میفرماید و الا صاحب با جنب زیدی اسم غنی الله  
 عنه در تفسیر این آیت فرموده که صاحب با جنب عبارت از جلیس نمودن خود و این تراز  
 سفر و زوجه نو که همی اند و همی بهت اما آنکس جلیس است که صاحب هم تو باشد و ب  
 راحت تو وقتی که غنما و الهامی خود بر وی عرفی میکنی اما آنکس رفتن در سفر که موا  
 فقی و معاون تو باشد در امور کار در بار تو بسبب میکند اند و مونس و مدد کار است  
 در طوری و نوابی که در سفر حارث میشود اما آنکه زوجه نیست خود را بسیار از  
 تمام مدد کار و کار گذار است و در تمهت غنما و لباسی و اسباب معاشرت بسیار  
 در کار پس این سه طایفه نسبت به صاحب با جنب اند و این تراز بر زوجه و حقوق  
 نابت که ادای آن شترت و عقلاً از مفضای مروت و قنوت ادب بیت هشتم  
 عقوبات از زلات اخوان باید که اگر ناگاه بر زنت عیب یکی از اصحاب اطلاع یابد  
 از آن صورت تغافل کند و تجامل فرزند و وجه معذرت آنرا با خود مقهور و مقهور سازد  
 و مکرر امرنا شرح که بان در سخن هیچ وجهی رو نیست از بزرگی پرسیدن که با که محبت دارم



فرمود بکنس که هر چه حق سبحانه و تعالی ازنا داند با وی بگوید ازنا زرد و بز و شیخ الاسلام  
 خواججه عبداللّه انصاری قدس اللّه تعالی ستره فرموده است که قبول و محبت  
 پس از عیب دیدن درست آید که در حق عیب است اگر ببرد بکنوی محبت پیوندی چون  
 عیب سرزند بری آن نه محبت است محبت پس از شناخت عیب است مگر عیب بینی  
 و بدعتی بود که آن دیگر است چشم از آن بپوشیدن مداومت و غنسی بود درین آن عیب  
 که نه در دین و عیب بود جدا بود آوی نه معصوم است از وی جرم آید که قبول و غلوم است  
 و موی فرموده که از سزا سزا محبت است که حق محبت بدی و حق خود طلب نمی و عیب  
 خود بینی و عیب دیگران عزیز بینی و خلق را ز بر قدر و بر مضطر و مقهور بینی تا خصوصت  
 بر خیزد حضرت خواججه بهاء الحق و الذین قدس اللّه ستره فرموده که اگر چه عیب با نظر  
 میکنم بیا با منم بچکنس نیست که از صفت حسن نما بود **بیت** حاصل در ربان نه در  
 بود و یک هنر از آوی بر بوده **ادب بیت** و نه مفاقت از عیبی و مهاجرت ازنا  
 یوسی که اگر بنا بر عیب احکام نفس نه چنان یکی از احوال نفسی با فساد منبتد شوند  
 و در جاده شریعت و طریقت منحرف شود ترک مهاجرت و خستند تا وقتی که کسوف  
 احوال خود شود امام خطابه روحه اللّه گفته است که هجران از اهل عیبی در امور دینی  
 تا بوقتی است که آن عیب از ارباب زایل شود و توبه این ظاهر کرد و در کعبه بنی

رفی اللّه عنده

رفی اللّه عنده ثابت شده که گفت چون از عزوه بنوک تخلف نمودم سبغ علی اللّه علیه و سلم از  
 تکلم و آمیزش بمن و کس نه که تخلف نموده باشند باز است در او صمی بر این باز داشت و آن صورت  
 پنجاه روز کشید امام بخاری رحمه اللّه مبالغه کرده است که از عیبی پنجاه شبانه روز مفاقت  
 باید نمود چندانکه که بوی معین و متین شود و اگر کسی نخورد با اللّه در بر او افتد که ضلوع  
 وی از آن در طر متوقع نباشد و با س تمام از وی روی نماید مفاقت و مهاجرت از عیب  
 و اختلاف وی اختیار باید نمود اما بر این قدس اللّه تعالی ارواحهم در آن اختلاف کرده اند که  
 آن وقت بزاری تمام از وی لازم است یا بی عیبی گفته اند که بموافت حق سبحانه و بر او  
 داشته حق سبحانه پس بکنی از وی عمل هزار باید شد و بر از او ایراد محبت اخراج باید کرد و  
 و مطرود باید کرد ایند و بعضی گفته که از عمل وی هزار باید کرد نه از وی چنانچه حق سبحانه و تعالی بجز  
 رسول خطاب فرموده فان عصوک فقل انی برئ مما تعلمون و من ذب اهل تحقیق  
 درین باب است که اگر کسی باشد که رجوع و انابت وی امید نتوان داشت و این معنی بقوان  
 و امارات واضح شده باشد که او را دشمن گیرند و از وی عمل وی بزاری کنند و در مجلس خود بکنند  
 آند و اگر کسی باشد که بیازگشت وی امید و ارتوان بود و این معنی بدلائیل و علامات ظاهر شده  
 باشد عمل و براد دشمن گیرند و لیکن از وی بزاری نکنند و بر از خود صحبت نزنند **ادب سیم**  
 نصیحت اخوان است باید که اگر نگاه از مجلس خود امر مکرره و فعل مستکر معلوم کنند در از آن آن

رفی اللّه عنده



آن سبب بی آورد و بحکم المؤمن مرآة صورت آن مکره را در خلق ستم بوی باز ناید و در وقت  
اصلا یا وی نیاید و تا منقحی بفضیلت نشود و در ادبی نخب است ابرام و مبالغه روانه از  
و طریق اقتضا و مینان روی را فرود کند از راه امام نوادی رحمه الله در ادبی آورده که  
سخت است که چون یکی را با جمعی را نخب کند طریق اقتضا فرعی دارد و سخن را برست  
دور و از آن زده که ملامت است مستحقان موجب رفع جهالت و جلالت علم است  
از دلهای ایشان و بکن که در آن وقت کرامت و کبر در آن استماع کلام جز در بطن ایشان  
سپد شود و حال ایشان از آن بجا و انجا مدوم امام رحمه الله ازین الشباب زهری رحمه الله  
مقل کرده که وی گفت چون مجلس نصیحت و موعظه شود و در آن باشد شیطان در آن بطنی  
است پس باید که حکم خیر الامور و اسطفا در نصیحت اخوان و موعظه ایشان طریق وسطا  
اقترا کنند و با نجه مناسب طریقه اولیاست ایشان را دلالت کند و از هر مخالف طریق است  
تصرف کنند تا از غمده حق محبت ایشان بیرون آمده باشد و این کنی را در عرف صوفیه  
قدس الله تعالی ارواحهم نقار کونیند ابو محمد روم قدسی ستره فرموده است الصوفیه خیر ما  
تأقرو فاذا صطلوا املکوا یعنی صوفیان در تصوف نیک باشند ما و می که با یک دیگر رفتار  
کنند یعنی صفوق صحبت و وفاقی را بعد از یک دیگر مطالبه نمایند و چون مدانه کنند و از  
بیت خوئی آمد نفس حفظ حاصل دانسی ظاهر با یک دیگر خوئی بر آئیند و ترک مطالبه و حقوق

طریقت و دقایق

طریقت و دقایق صحبت کند از مقام تقوی بمقام عارف خلق آفتند و ملاک شوند **ادب**  
**بسی** و یک قبول نصیحت است باید که اگر عزیزی از روی شقیق و محبت و برانگیختگی کند و عظم  
گوید طلب قلب از قبول کند و در امت بر جان خود نهد و هیچ نفسی و سینه بر آن  
نیت که شقیق را بر عیب نهانی وی اطلاع دهند و از قیامت بعضی صفات که در نفس او  
پوشیده است و بر او واقف سازند تا بازاله آن قیام نماند و آن رنگ از آینه باطن بر آید  
و هر که نصیحت عزیزان بدل جهان قبول کند علامت است که در صدق و ارادت و  
قصود و فتور است پس طلب صادق باید که در وقت نصیحت بزرگان با خود جهان  
قرار دهد که حق بسینه بنا بر یکی غنایمی که بوی دارد زبانی را بجهت اهل کار و تربیت و  
چارگرداننده است پس آن نصیحت را بجز حقیقت عینیتی دادند که از نیکان ظاهر شده است  
و بشکر گذاری آن قیام ناید و با هر دهنی آن ناصح اقدام فرماید **ادب سی** دوم ختم کردن  
صحبت است بجز موعظه در وقت متفرق شدن باید که هیچ مجلس منقحی نشود الا بعد از  
ذکر آتی و در حضرت رسالت بناهی صلوة الله و سلامه علیه اما ذکر آتی در هیچ ابی داد  
بر ادبیت ابی هر بره رحمی الله عنه آمده که پیتر صل الله علیه و سلم فرمود که هیچ قول نکرند  
از مجلس که در روز کفر خدای نکرده باشند الا گفته بر خیزند مثل جفدها در در سنن ترمذی  
و غیر آن از اب هر بره رحمی الله عنه حدیث حسن صحیح روایت که پیتر صل الله علیه و سلم



فرمود که هر کس بنشیند در مجلس آنجا آواز سخن بسیار شود پس بگوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ  
أَسْتَغْفِرُكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ و آنگاه آنکه آفریده شود آنچه در آن مجلس گفته  
باشد و امام حاکم ابو عبد الله در کتاب مستدرک از حدیقه رضی الله عنهما حدیثی صحیح  
الاشنا در روایت کرده که روزی سخن علی بن ابی طالب علیه السلام از مجلس برخواست این کلمات  
که مذکور شد بر زبان راند مردی گفت یا رسول الله سخن گفتی که پیش ازین از تو نرسیده  
آنوقت فرمود که این کفارت آن جزئی است که در مجلس از مردود واقع شده باشد و امام  
منوایی در ذکر از کتاب حکیمه الاولیاء نقل کرده است که مرتضی علی رضی الله عنه فرموده  
که هر کس که در وقت مبادرت که چند شود به همانند تا ستر و بیشتر باید که در آخر مجلس خود بگوید  
سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ و سلام علی المرتضی و الحمد لله رب العالمین آنرا در  
حضرت رسالت بنیاد علی بن ابی طالب علیه السلام در صحیح ترمذی با سند حسن از ابی هریره رضی الله  
عنه روایت که سخن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که بر بجز نرفتم از مجلس که در روز خوار تعظیم کرده  
باشند و در روز برین نخواستند الا الله این نژاد بال و نقصان باشد پس آنکه اگر خوار خواهد  
این نژاد عذاب کند و اگر خواهد این نژاد عفو کند و از جا بر رضی الله عنهما روایت که سخن علی بن  
علیه و سلام فرمود که بنشینند جمعی در مجلس پس متفوق شوند بر عز حلاوة من الابرار یعنی بر بوسه  
ناخونی و در شفای قاضی عیاض رحمه الله از بنی ماطم روایت کرده از طریق عمر بن شقیق از

ابن ابی دینار

از ابی دینار که وی کیفیت ندیدم عبد الله مسعود را رضی الله عنه که بر خاستی از مجلس نشسته بود  
بر او نه خبازنه یا غیر آن از مجلس الا که مد گفتی و صلوات فرستاد و دعا کردی و در را خبر  
داریده شده که بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم صلوات فرستادن در آخر مجلس در رفع  
شده باشد و از سفینا شوری رحمه الله که گفت چون کسی خواهد که از مجلس بر خیزد باید  
که برین وجه صلوات فرستد که عَلَى اللَّهِ وَعَلَى مَلَائِكَتِهِ وَعَلَى رُسُلِهِ **فصل چهارم** در ذکر بعضی  
از اطوار و احوال که اهل صحبت را اجتناب از آن واجب است و این فصل مشتمل است بر چهار  
ده ادب **ادب اول** ترک صحبت افساد است و این از اعظم ادب است پس باید که بحکم  
پسند و عیسی عثمان توفی عن ذکر نماز صحبت فرقه که نه روی درین طریق دارند و این نژاد از بن  
فریق میشمارند اعراضی نام و اجتناب کلی واجب و لازم دانند حضرت شیخ اعظم شیخ محمد  
قدس سره در تدریجات العیبه آورده اند که زبان منندترین چیزی بر مبر از صحبت افساد است و بد  
واجب است که اگر جمع از اهل این طریق نیاید که با ایشان صحبت دارد البته خلوت و عزت اختیار کنند  
و اگر احیاناً بجز جنبه اختلاف و لا وقع شود باید که در آن وقت مراقب نفس خود و بدل باور در نیاید  
و بلکه سعی بلیغ و اهتمام تام در آن کند که بهر حال و بهانه که تواند خود را از صحبت در بر مانند حضرت  
و لایبت بنیامی عبد الله قدس سره روزی بعضی اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که  
در حفظ و نگاه داشت نسبت خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم هیچ اهتمام ندارد و چیزی از آن



از صحبت اجنبی و از کسی که اتحاد نسبتی دارند با بلیغ و جود هم است صولت و غیرت نماید حفظ  
 نسبت بمرتبه باید که مردی ازین نسبت بیکار نباشد پیش نما توان داشت نشستن یا بیکدیگر بکلیت  
 باید که کسی مناسب بنماید داشته باشد از نسبت نشستن یا مفاخر کرد و کسی که مناسبت نداشته باشد  
 و مشغولش وقت نما بود پیش نما آرام نتوان گرفت و بهت و برادر و سازید اشتغال در چنان  
 باید که هیچ اجنبی نتواند بداند که در صحبت نما نشیند یا بدین معنی کسی در حق بزرگ صحبت نما نتواند گفت  
 صولت ازین مرتبه که هر کس آنچه خواهد نزد نما باید پیش معنی نماند و خود را منزلت سخن بمرتبه هر کس  
 بی مصلحت کلی تصحیح وقت است و عمد در حضرت این میفرمودند که اگر هر کس یک بیت نشوند  
 و بر اثری مجتمع نشینند و یک کسی در میان باشد که باطن او مشغول نقوشی گویند باشد تفرقه  
 او بر همه کس غالب است و بکرات و مراتب این رباعی از حضرت ایشان استماع افتاده است  
 که در خلوت مجالس بتقریب منع دهند و میخواهند که رباعی با هر که نشستی در نشیمن جمع دل و زور تو ببرد  
 زلفت آید کلفت از صحبت وی اگر تیرا نکلی هرگز نکند روح عزیزان بکنت ابا بوم از تنادوب  
 است در صحبت که باز بین است بدان و عوام تغییر نکند و آن از جمله افعال مکرر است  
 در صحبت صحبت رسیده که بفرقی الله علیه و سلم فرمود که در تنادوب بسیار از بیطاعت حق  
 سبب عیبه را در دست میدارد و تنادوب را مکرر در صحیح بخاری که روایت ابن عمر بر روی الله  
 عنه آمده که حضرت فرمود حق سبب عیبه را در دست میدارد و تنادوب را دشمن باید که چون

یکی از آنها عیبه

یکی از شما عیبه نزد الله گوید و هر که حد در سینه بر ملک الله گوید اما تنادوب از  
 نسبت باید که چون یکی را از زمان هفت هدا بشود بهر وجهی که تواند دفع آن کند زیرا  
 که شیطان از تنادوب شما میخندد و در صحیح مسلم آمده که چون یکی از شما آغاز تنادوب کند  
 و گوید یا شیطان از ان فعل بخنده در آید امام خطابی رحمه الله گوید که بسبب محبت عیبه  
 آنست که موجب فرخت دمانت از بخاری است عیبه که در ان صورت دفع میشود و آنست  
 صفای قوای ادراکیه است و بقای آن مضمحل و اعرافی و اعرافی او به است در دماغ و لبت  
 که است تنادوب آنست که من آن از میان است و طعم او مشغول نفس و طبیعت است و تا  
 غفلت و کت و گندی فیم و در ابیت در این هفت است که مکرر حق سبح و محبوب  
 شیطان و بروایات صحیح وارد و ثابت شده که هرگز هیچ سخنی را تنادوب نبوده است اما  
 نوادی رحمه الله در زکار آورده است که است آن است که چون کسی آغاز تنادوب کند  
 بقدر طافت و کوشش در رفع و منع آن سعی بلیغ نماید و بعد کند که زود بگذرد و است  
 که در ان وقت دست با آستین بردمان نماند زیرا که مشامده آن طبع ناظران موجب  
 نقدیه و سرایت آن هفت است چه آن از جمله اعرافی معذب است و در حرب مثل است  
 که گویند احدی من السواد در صحیح مسلم بروایت ابی سعید خدری رحمه الله عنه آمده که سخن  
 الله علیه و سلم فرمود که چون یکی از شما تنادوب در باید باید که دست بردمان خود نماند که شیطان



در آن وقت بدان وی درمی آید تا آن نوای رحمة الله تعالی فرموده که در نشا و بدست  
 دست بردمان سنج است خواه آن نشا و بد در نماز بود خواه در خارج نماز **ادب سیم**  
 ترک نفاس است که با سبب آن آثر نیکی گویند آن نیز از جمله مکروهات است در صحبت  
 پوشیده نماند که در صحبت خواب کردن و بخی زدن دلیل طهارت است **ادب چهارم** در برکات صحبت  
 اهل متناظر شده است بلکه در آن صحبت بواسطه عدم مناسبت موجب مکلا و ملامت  
 در صورت نفاس پدید آمده روزی در مجلس حضرت ولایت پناه **عبدالله قیس** **ع**  
 ستره سفیدی یکی میزد او را ملامت و تناب کرده فرموده اند که خواب تو یکی از چهار نوع  
 بیرون نیت باقی الواقع خواب است بآنکه نیت خواب زفته اجناس کرده با آنکه طبع ترا  
 از نیت مجلس کللی و ملامت است و آمدن نیت از قبیل خاطر منته قدسی ستره باین صحبت  
 نثار و بفرودت در ملاقات خواب ترا آید با آنکه خود را چنین غرضی میجوهر که طریقه  
 خود را نیت نوع پوشش با آنکه حقیقت ترا استغراق نیت در بر جمعیت و از نیت برین در حفظ  
 احوال ظاهر عجز است اگر سبب پدیدار بسیار خواب ترا آید نشستن باین طریق خود را  
 نیت میباید جبار خواب رفت و اگر طبع نیت باین صحبت آمدی نیت و از مجلس  
 است خود را هیچ و اگر احوال خود را باین نوع پوشش نوبت نیت بر تو در نیت که بگنجد  
 سعی و اتمام نماز که ملک حاصل کنی عمل آن نیت که در مقام ستره باشی و اگر میگوئی ستره

نیت و ضبط

نیت و ضبط خود نمی توان کرد غلط کرده همچنین نیت **ادب چهارم** ترا امتیاز خود است بتوجه  
 و مراقبه در صحبت و سعی نمودن در ستره و احتیاجی این نسبت امکانند طریقه نقبندید  
 قدس الله تعالی و اللهم در معنی ستره و احتیاج طریقه نماز و از اتمام بحفظ این  
 معنی بر درازند چنانکه ابتدا متقیین این ستره و احتیاج حضرت ولایت پناه  
**عبدالله قیس** **ع** در معنی ستره میفرمودند که شیخ عی دین العرفان قدس ستره فرموده اند که از ستره  
 فقر و سکت اگر چه از اسراف قوم باشند مثل ملائمت باید که طریقه و نسبت خود را بطریقه  
 کتب و گفتگوی علم و دینت که کند اگر استعداد و صلاحیت آن داشته باشند و الا با امری از امور  
 دنیوی از هیچ و سترای و نواز از انواع مکاسب مشغول باشند و سترت خود کنند و خود را بجز  
 و عدم اشتغال موسم نگردانند را قم اینخروف بکلمات من آمده افنده که اگر کسی در مجلس حضرت  
 ایشان قدس الله تعالی ستره خود را بتوجه و مراقبه و مجلس نفس از بر صاحب نماز گردید  
 با سر خود را بست کردی و کردن کس غنی آنحضرت بسیار مکره میدانند و از هر وجه میگویند  
 روزی طالب علی را که در مجلس طریقی ایشان کردن کس کرده بود و چشم بر هم نهاده بسیار فر  
 مودند و گفتند همراه مولانا نظام الدین خاموش علی را که روز جمعه در جامع نامکنند بودیم  
 و نزد یک ماسخفی مراقبه کرده بود و کردن کس رخت خدمت مولانا از آن صورت کرامت  
 یافتند و فرمودند که من بنم از او دو چیز دو با می رود و بعضی غیر از آن از حضرت ولایت پناه







که گفت پیش از رخسار رفی الله عنده رستم و براتناد مسجد با قسم بطریق اجتناب شده بود و کلمه  
 سبانه در خود بجمده کفتم یا باز را این هفتاد تنگ است گفت از بغیر صل الله علیه وسلم  
 شنیدم که تنها شنیدن بهرات از هفتادین بد است و هفتادین نیک بتر تنها شنیدن سخن  
 نیک املو کردن بهتر از خاموشی است و خاموشی بهتر از سخن بد املو کردن صاحب کف غایب  
رحمه الله که کلام برود کونه یکی حق و یکی باطل و سکوت برود کونه است یکی متفلس حصول  
 مقصود و یکی متفلس غفلت از مقصود پس متکلم را در وقت سکوت ملاحظه باید کرد اگر  
 کلامی یعنی باشد و از حق باشد آن کلام به از سکوت بود و اگر باطل بود از باطل بود سکوت  
 به از آن کلام باشد و اگر ضایع سکوتش از حصول مقصود بود عیب بر آن حضور دل و من آمده  
 مستر بود آن سکوت به از کلام باشد و اگر از عفت و حجاب باشد کلام به از آن باشد  
در بی فم ترک کلام است پوشیده نماند که یکی از اصول طریقت کم گفتن است صحبت  
 رسیده که بغیر صل الله علیه وسلم اکثر اوقات سکوت اختیار کرد و جز بقدر حاجت سخن  
 نگفتی در شفا قافی حیاتی رحمه الله مذکور است که بغیر صل الله علیه وسلم اندوه بهیسته فکر  
 دایم داشت و تا صورت غرض سخن ترک گفت و خاموشی و در دور دور بود و در مرآة العجبین  
 امام یاضی رحمه الله بر ادب مند ابی ناله رفی الله تنها آمده که بغیر صل الله علیه وسلم  
 کثیر الخزن و دایم الفکر بود و بر اهل نبوی سکوت او دور از دور بود سخن ترک گفت بغیر

حاجت

حاجت در این سخن کفنی بچو مع الکلم کفنی مقصود او را اندک عیب است او را کردی در سخن  
 از الطائب و اکثروا ملوا و اخلاول احراز نمودی و سخنان جامع بر فایده هر مورد  
 که همه عین حکمت نصیحت بودی در همین از ابی هر بره رفی الله عنده مرویت که بغیر  
 صل الله علیه وسلم فرمود که ایمان دارد بخدا و بر ذقیامت باید که سخن جز بگوید یا  
 خاموشی باشد امام نوادی رحمه الله گفته است که این حدیث صحیح نقل است در آنکه  
 سزاوار است مرد را که سخن گوید بگوید فی که دانند که آن سخن متفلس جز است و تا بر ظاهر  
 نشود که صلاح قایل و صلاح دانشیدن و گفتن است باید سخن بگوید و امام شافعی رحمه  
 الله عنده فرموده که چون کسی را راده تکلم کند بر وی لازم است که اول تا ممل نماید که صحبت  
 گفتن بر او ظاهر است تکلم کند و اگر در ظهور صحبت تنگ افتد سکوت باشد تا و  
 که آن سکوت را بهر نوع و صحبت ظاهر کرد در هیچ تر مندر بر ادب است از ابن عمر رفی الله عنده مرویت  
 که بغیر صل الله علیه وسلم فرمود که سخن بسیار بگوید بجز زخردار زیرا که بسیار سخن سخن دل آرد  
 بر استی که در ترین مردمان از خدای تعالی شایسته که دلها سخت دارند شیخ سعید الدین فرغ  
 فی رحمه الله در کتاب مناهج العباد آورده که سخن بسیار گفتن دل جمع برین ترس از زبیر  
 که هر نفس که از باطن انبعاث می یابد و صدافی الصفة جز باشد و بواسطه تکلم و تلفظ در ترس کسب  
 و فی ج حروف ممتکر نمینود و اثر آن باز با نفس دیگر همراه باشد بدون میرود و منبع نفس را



مستکرمیکردند و ایشان به طایفه برسد و او را مثل کس میبازد و خواجگان سلسله نقشبندی  
 قدس الله تعالی تعالی و اهل حق اند بر آنکه هر چند صفت و سکوت بیشتر باشد نسبت حضور  
 آگاهی بجناب حق سبحانه قوی تر شود حضرت ولایت بنام عبد الله قدس الله تعالی است  
 میفرمودند که پس از وصول بمقام تکلیف بی ضرورت سخن نزنید بگفت همچنان که خدا بسیار  
 دلایر از سخن گفتن بسیار نیز موجب موت است بمقام تکلیف عبارت از است که است  
 حضور و اکابر بجناب الهی وصف ذاتی شده باشد که هیچ وجه را بر نشویند که نور با هر دو  
 وقوت سامع ذاتی با هر دو سامع است وقتی که حضور و اکابر درین مرتبه باشد سخن گفتن  
 جایز است و الا متضمن سقط است و غفلت موجب موت دل و میفرمودند که اکابر  
 طریقت قدس الله تعالی ارواح فرموده اند که سخن گفتن وقتی رواست که مستمک بان در  
 رسیده باشد که زبان و نایب دل شده باشد و دل نایب حق سبحانه ساقالب صادق را  
 که در مقام نگاه داشت نسبت اکابر باشد در غالب احوال خاموش اولست در بیستم ترک  
 تکلف است در ادراک کلام از جهت اهل الفصاحت و بلاغت و غیر آن پس وقتی که در این تکلف  
 کند باید که از این تکلف و قطع و مسجع و مبالغه در ادراک صرف از مخارج و ایراد لغات غیر  
 بیبه و الفحاشی و صیغه و اطناب و اکثرت کلام و املل و اخلال در کلام اجتناب و اجتناب  
 نماید که بی جمله مکرره و مذموم است در سخن تر متر از جابر بنی الله عز و جل است که بترت

عز و جل است

صلوات الله علیه و سلم فرمود بدین که در سخن در نزد یکسری شیخ مجتبی من روز قبالت کشا  
 باشند که اخلاق ایشان بهتر بود بدین است که دشمن ترین نامزد هم دورترین نماز مجتبی  
 روز قبالت تر ناردن و متشدد قون و متفقون صحابه گفتند یا رسول الله  
 تر ناردن و متشدد قون را میدانم متفقون است آنحضرت فرمود که منکران  
 بعضی از علماء در پیش این حدیث گفته که مراد از متفقون منکرانند که سخن را میگویند  
 و متفقانه ادا میکنند مراد از تر ناردن همان است که سخن بسیار میگویند و مستهزاه جلوه  
 و کلام از آن مراد از متشدد قون طایفه اند که تمام دهن و بری اشراق سخن گویند از  
 تکلف و تعظیم کلام خود سخن گویند و در از گفتن بر از بر اهل الفصاحت و بلاغت و  
 پوشیده نماند که تمام دهن سخن گفتن است لیکن نه از جهت احترام و تعظیم کلام  
 خود بلکه از بر این شرف مستح و سنت است که در صحن تکلم از غمزه که سخن نامفهوم گفتن  
 است و از همه که سخن در زبیده و چنان گفتن است اجتناب نماید بگفت رسیده که سخن  
 صلوات الله علیه و سلم تمام دهن سخن گفتن و کلام و غمزه و همه بنور و اکثر سخن در جامع الکلیم  
 بودی و هر کس بگفتن و مالا یعنی زبان نمیشود و در ادای سخن سرعت نفرمود و صرف و کلمات  
 را در مثنوی بلکه سخن را مکرر ده ادا کرد در صیغه اگر کسی خواستی که کلمات و صرف آنحضرت  
 بشمار و یکس بود و در سخن بی داد و در حدیثی رفی الله عز و جل آمده که گفت کلام غیر صلوات الله علیه و سلم



فقد بود که در یافت هر کسی که آنرا شنود در هیچ جای از آن سر می آید و الله اعلم و در وقت که  
 چون بهر حال الله علیه و سلم بکلمه تکلم کرد در گاه آنرا سبب بار عباد و نمودن صاحبان این کلمه  
 در یابند و حفظ کنند در شهر قافیه عیاشی رحمه الله منکورات که بهر حال الله علیه و سلم  
 بنام دهی سخن تکلف و معانی بسیار در عبارات اندک درج میفرمود و عبارات و فصل  
 بود یعنی شمرده تکلف و در کلام و در فصول و تقصیر نبود یعنی زیاده و کوتاهی در وقت تکلم  
 همه کف دست اشارت میکرد و گاه در آشنای سخن گفتن درست راست را بر بطن ایهام  
 بزرگ ادب ترک تصوف گفتن است باید که از ادب سخنان بلند و حقایق را بچند  
 که حال و مقال در بنیاد زبان کوتاه دارد و او را بگرفته اند علم تو حید تکلف گفتن ترک  
 است و هر عری قدسی الله سوره فرمود که هر که علم تصوف گوید همه وقت تواند گفت  
 است سخن کند کافی باید گفت که در سکوت از خدای بزمی کلام این طایفه نه چون کلام  
 دیگر است چون زندگان نبودم بر دنا زنی با حجت باید که چون متفوق باشی از جمیع و تو حید  
 بخوی آه چون خود بنیادی توفیق را با تو بکار حضرت ولایت پناه عبد الله قدس الله سره در بعضی  
 از راه بل خود نوشته اند که اینها را پس از آنکه چنان نشوی که هر چند در خود مکنای غیر شریعت  
 نبینی و تا درین درجه ترقی یابی در هر مکنی که خود را مستغرق در ذکر بینی و تا از استغراق در ذکر  
 ترقی یابی مکنی که از غایت حضور یعنی سبب آنرا از تو کم شود و تا درین مرتبه نیز خود را مکنی اینها را

حکایت بلند

حکایت بلند مردم را بر دل میدارد و شنود تا از جمله بدان بی معنی او هر زه کویان بنیادی بلکه از جمله  
 تو حید کویان حرام خواری باطل جاه جوی باطل الحق که بحقیقت این بنیادنی اند که مقام تکلم با  
 ایشان بزبان و سیف باید کرد اعزاز الله من منترجم مجرسته محمد صل الله علیه و سلم و اگر بنا بر  
 مقتضای وقت و حال چیزی از سخنان این طایفه در میان آید باید که با اندازه عقل و ادراک  
 مستح سنی گوید و چیزی که در آن خفای و وقتی باشد و فهم شنود بحقیقت آن نرسد البته  
 بزبان نیاید و هر سخن که مستح از آن مراد قابل در دنیا بدقیقه بران مرتبت نشود بلکه امکان  
 هر زبانی کلی وارد تواند بود که عقده مستح باین طایفه و سخنان این طایفه است که در یاد و هر  
 اعتقاد وی قصوری و خطی پیدا شود که با می و در نزد کسی که شیخ چند قدسی سوره در آخر نامه  
 که با ابو بکر واسطی رحمه الله توفیق نوشته گفته که علی و علی از الله توفیق بر خلق رحمت اند چنان کن  
 در سخن خویشی که خلق را رحمت باشی و خود را بلا از حال خویشی بگردان امر و حال این سخن گوید بقدر  
 طاقت و حال ایشان بایشان سخن گوی و خطاب بران مریض نه که این ترا بران ترا  
 فمذ و بیخ گفت و لیس فی القسم قولاً مبغضاً و ادب مستح است که چون سخن شنود از  
 حقایق و دقائق این طایفه که قوت عقیده و در ادراک آن قاصر باشد عقیده خود را  
 در حق ایشان فاسد نگرداند و بر سخنان عامض ایشان انگار در اعتراضی نکنند و قصور  
 و نقصان را بفهم ادراک خود عاید گرداند و کلام این ترا حق و صدق دانند و بر تامل قسم گوید

حکایت بلند



و بعد از آن صفی مال ایشان **ادب و ایم** ترک جنگ و جدالت با ارباب این اهل محبت را  
 که با یکدیگر در امور کاینه خصوصیت و منافقت کنند و از یکدیگر هجرت و مفارقت نمایند مگر آنکه تسبیح  
 یا دعوی شایسته باشد فند که بانی در سخنان غایت صوف ایوان و کلام است در صحیحین بر دایه ابی  
 هرزه رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که از هم جدا نشوید پشت یکدیگر نکنید و با هم عهد  
 و پیمان مورزید و یکدیگر حسد مینمایید و ای بسندگان خدای برادران یکدیگر بشنید و حلال نیست هیچ  
 را که جدای کند از برادر مؤمن خود زنیاده بر سه روز در صحیح ترمذی بر دایه ابی هرزه رضی الله عنه  
 آمده که حلال نیست هیچ مسلمانی را که جدای کند از برادر مؤمن خود زنیاده از سه روز پس هر که جدای کند  
 از برادر مؤمن خود در روزی از سه روز در آن ببرد و پیش در آید عیال گفته اند آنکه نهی از مفارقت  
 اخوانی زنیاده بر سه روز در حدیث واقع شده نسبت برانی مؤمن است که سب امری از امور دنیوی  
 با هم نزاع کنند و از یکدیگر جدای گنجیند این مفارقت ناسه روز است و زنیاده برای حرام است و لیکن  
 مفارقت پدر از فرزندی و برادر از برادر و همدار از همدار از زن و امثال آن زنیاده بر سه روز است  
 و در آن حدیثی نیست بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با بعضی اصحاب که از غزوه  
 تنگ تکلف نموده بودند زبان در بست و از ایشان از غرض نمود و جواب را از آن سببش در خفا  
 ایشان سبب فرمود و آن امر تا پنجاه شبانه روز بر پشت رخساری در کتب سبب الایار  
 آورده که بعد از آن عمر رضی الله عنه از بسر خود امر نامشروع شده نموده و آنرا فرجیت

از سنی

با او سنی نکرد و پیش خود را نداده در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که شیطان غایب است از آنکه دیگر نازگنزان در جزیره عرب و بر سر استند و زمان و بر  
 لیکن غایب نیست از جنگ افکنندگان و میان ایشان در قطع کردن و نیز دادن و لایس  
 ایشان از یکدیگر پس اگر در میان دوتی از یاران بنا بر عودتی نماند و همار حسد سنی  
 عاجزی واقع شود نشان طالب صادق است که ترک تقویت و نفرت نفس خود کند بلکه  
 و بر ایم دارد و در قهر وی و انکار حق سبب بی بی آرد و اگر نفس بر صاحب وی حمله کند  
 باید که وی دل پیش آر یعنی بر فتن و ملامت و مدار که از صفات است در مقابل  
 اهل غضب در آید تا غلبت نفس آن در برابر نور دل این منور می و نابود شود و اگر در  
 یزد در برابر صاحب غضب صفات نفس بس آید و آغاز متناظره کند فتنه قائم کرد و از آن تر  
 که در تمام عظیم ناری شود که نه است آن بغایت دشوار بودی اولی آنکه چون بر یکی از ارباب  
 غضب ستولی شود و آتش قهر در اشتغال باید روانی بوفوس خشن و استعازه کردن  
 چنانکه از مضمون بعضی احادیث معلوم میشود و در اطفالی آن تعد کوشش نماید و آن  
 آتش را بر دوشی تواند فرو دینش نندونش طالب صادق آن بود که اگر خود با الله خفی  
 طاری شده باشد و نفس بر او غلبه کرده بعد از آن بخطای خود صفا شود فی الحال آرد  
 نیاز و سکت بعد از خواهر مغضوب علیه قیام نماید و از کرده خود استغفار کند و وطن سخن آن بود



که مغضوب علیه نیز مغذرت وی قبول نماید و از سر جرم و در گذارد و بدل صاف بهم چند بار  
 کند و اگر بعضی از شیخ طریقت قدس الله تعالی آنرا بخوبی کرده اند که جرم را در صف تعالی  
 سر برانه بدارند و بر مواخذه و مطالبه نمایند و از وی معامله بکنند لیکن در طریق خانواده  
 خواجگان قدس الله تعالی را در او اهم آنها شود و اینست بلکه اینجا به نیاز و توافقی که از روی  
 صدق اخلاص نماید آن محفوت و حرمت تریب میشود و احتیاج بآن مبالغه نیست لاجرم  
 در شرایط و آداب آن که در بعضی کتب مسطور است اقدام نبرد و این طایفه خندان کرم اندا که  
 از کسی جرئت و سواد بی نیست باین وقوع میشود و عذر آن خود بخود می افتند و بر ارکان نشویر و  
 نفس حال بردن از آن نیست **بیش** جوش لطف بخدمت تو نه توبه کردن از گناه آنکه  
**ارباب یازدهم** ترک خویش آمدن گفتن اهل بیت بدانکه در روی برادر مؤمنی صبح و شام در گفتن  
 دوران مبالغه نمودن مکرده و ممنوع است در هیچ بنیاد نیست است که سبح علی الله علیه وسلم  
 فرموده که از حد مکن را بنده در صبح منی بجز نای که در روغ باشد همچنان که نصرت در حق مسیح  
 مریم کردند که در صفت دین بر تبه مبالغه نمودند که و بر این جزا است و ندان پس باید که چون مراد  
 کنید که میدنبند خدا نیست و فرستاده و در هیچ مسلم آمده که سبح علی الله علیه وسلم فرموده که استغفر  
و جود الملائین الزاب یعنی چون کسی از صبح گوید یا نارا است ای کفر بصفات نامان متصف  
 بنابند خاک در در اینان باشد بعضی از آن رحمان حدیث گویند مراد آنست که این ترا خاست

و خاک گردیدند

و خاک گردید و عطف و عله مدویه و بعضی گویند مراد از پاشیدن خاک نسیج کرانت باغ  
 را از مثل آن سخنان و معزور و مفنون ناشدن بآن صبح و دی بنفس خود و بصفات خود  
 و بصفات ذمیه که بر نفس در غایت و انانیت است از این و بعضی بزرگان بظاهر حدیث  
 کار کرده و وقت استخوان مانع قدری خاک در روی و پاشیده اند در هیچ مسلم ثابت شده  
 که روی مرزی التورین رافعی الله عنه مدح میکند و مقدر ابن الاصول فی التبعیه اینجا  
 بود بر سر زانو نشستن و قعد کرد که سنگ برزه در روی و پاشیده عثمان رافعی الله عنه و بر آن  
 که ترا میبندد و در حال دارر مقید در حق الله عنه و بر آن گفت که سبح علی الله علیه وسلم  
 فرموده ادار ایم الملائین فی حوائی و جوبهم الزاب و دجین از زاب موسی استغفر علی الله  
 عنه رویت که سبح علی الله علیه وسلم شنیدم که مردی را سنا میکند بر مرد در صبح او مبالغه  
 میکرد و از حد میرد و آنحضرت فرمود که ملک سنجید این مرد را و بر او بی آنکه قطع کردید  
 بنیت این مرد را یعنی از او خارج کردید و در شرطه الاسلام آورده که سبحی در روی کسی صبح  
گوید باید که محدود در روی این دعا بخواند اللهم اجعلنی خیر ایا یظنون و اغفر لی ما لا یعلمون  
و ان توادعتنی بما یقولون فانک تعلم و هم لا یعلمون اگر سایل گوید که حضرت رسول صلا  
 الله علیه و سلم مدح میفرمودند بلع و غیر آن و آن حضرت استماع میفرمود و شاعر احدی میگوید  
 و بلکه در عار خیز میگردند چنانچه در حسن ابن ثابت رافعی الله عنه فرموده که اللهم اینه بر و ترک



جواب گویم هر چه مدعی آن گفت بود همه راست در است بود بلکه مناقب و خصایص می زیاده از آن  
 بود که مقرب بر زبان و غیر بر بیان عشر عشر از آن بیان توان نمود با وجود این می گفت که هر چه بر  
 درم یونس بن یسعی علیه السلام تفضیل میکند پس اگر شخصی مدعی گوید بعضی که در احوال بود در آن  
 مبالغه باشد این مدعی رواست بلکه مانع آن مناقب و ما جو راست در از کار امام نواز رواست  
 مذکور است که مردم مدعی و شنا گفتن بعضی است چنانکه اینها صراحت بود از علم شیخ است  
 و کم و سخی است و امثال آن چه در حضور ایشان وجه در غیبت جایز است مگر آنکه مانع بود  
 از سخنان گوید که مدعی گفتن حرام شود از آن جهت که دروغ است نه از آن جهت که مدعی است  
 و مدعی گفتن که در آن دروغ نباشد مستحب است بشرطی که در ضمن آن مصححت منقول باشد و غیر  
 مفسدت نشود که مدعی دروغ افند یا مغرور شود یا نماند که در اجاب مدعی گفتن  
 حضور مدعی و گوشت آن احادیث بماند که اگر مدعی را کمال ایمان و حسن یقینی در باب  
 نفس و معرفت تا آنجا حاصل است بعد از شنیدن آن مدعی مفتون و مغرور نشود و از نفس  
 وی عیبی و کبری سرزنش نکند گفتن آن مدعی شنیدن آن مدعی و بر احرام نیست و اگر از این گفت  
 بهره ندارد و در باطن خود از استماع آن تفاوتی و تغییری با نثر با یک گفتن شنیدن آن هم ندارد  
 را دم مدعی را حرام است از باب اول از هم ترک آن را مطایبه و مزین است و رعایت آن  
 در آن باید که طلب صاف خود را در انبساط و انقباضی بر صورت استمال بدارد و از افعالی و تقویط در آن

دو صفت

دو صفت اجتناب نماید در همه و انقباض بخدا نرسد که موجب کلال احوال جلوسه ایگر شود  
 و در راجح انبساط بجای کشد که سب طبعان نفس و جذب قرینه الله که در امام شافعی رحمة الله  
 که بود الانقباضی عن الناس مکسبه بعد از تمام و الا انبساط الیهیم بحبته بقرانه الله و ممکن  
 بهی و المنقبض و المنبسط یعنی گرفتگی و ترش روی از مردمان موجب طلب کردن دشمنی است  
 نت و کن دکی و تازه روی بایشان بسبب جذب عشقشان بدست پس باطن میان منقبض  
 و منبسط چه انقباضی و چه بر اوام در محبت موجب کلال و سواد احوال شود کلال و ملال بر  
 اوام بلکه در است و کرات کشد و آن بجز بفرمانست و اختلاف در محبت شود کمال تا کرات و  
 دلگرفت و فقط منبسط القلب لا انقباضه این حرکت و انبساط و مطایبه بر اوام سبب است  
 و با اوج و رفیع لها سبت و عرفی و وقار احوال شود با یکدیگر و دوام این صفت سبب است  
 و کم و در آن نیز بجز بفرمانست و اختلاف صحبت شود پس رعایت استمال در  
 انقباضی و انبساطی الیهیم احوال است و انبساط صحبت باشد و بکشیده نماند که ارباب  
 بدایت را که هنوز از تصرفات احکام و آثار نفوس بکمال خلل نشده و از آن کس طبع  
 و وسواسی بسیار لطیف تمام با نرسد این نرسد انقباضی و چه بر دوام می فطرت است اما  
 جنباب الهی اتم و اولی است بر نفس گوید رحمه الله هذا من ذهب کله جده فله فی لیلوه  
 شیخ من الغزال این عزیز است همه جده است پس از این برل مایه نیز در از عادت است از او است



بهر فرزند یکی اصحاب نهایت را که از بنده مقصدات نفس و طبع از او گشته اند و بود  
 موجب حقایق مریضی شده مزاج و مطایبه بردمی که مریضی در مسکنت هیچ مانعی نیست  
 بلکه بحسب اقتضای بعضی اوقات اشتغال بر طبایبیت از امور استسجیه است  
 چه این در اوقاتی میباشد که در آن صدمتی و شکستی عارضی میشود از نواز تر بارهات  
 نوز و تعاقب تجلیات ظهور حق سبحانه که قوای بشری با احتمال آن واقعی نیست پس  
 در آن وقت کسی این ترا لحاظ بطلایه و مزاج مشغول دارد و از آن حال است باز آرد  
 مریضی و آسایش ایشان باشد و متابع خبر بر آن منفع شود بر هر حال که استمره فرموده است وقت  
 باشد که کسی مراد در آن وقت است مشغول دارد از باری که بر آن بود تا آنکه بر آب طبع  
 که از همه جرمها آزادی با بد از شیخ ابو زرعه رازی که از کبار اهل بیست است و همما الله سبحانه  
 که چراغ روزنه طبع و مزاج یکی کشف که هیچ مایه نزارم بجز آزادی که در این از سخن  
 من میخندند علماء اسلام کف اند که مزاج سستی است بر فیه یکی استمراد بر آن مکرده و  
 عنده است در می و احادیث و در آورده که سخر علی الله علیه و سلم با اعیان کام مزاج میکند  
 از بر سر صحنی و بی مثل تطبیق نفس مخاطب و اشف و مودت از دبا و محبت و مودت و  
 از عبد الله بن حارث جزوی رضی الله عنه مرویت که کشف ندیم کسی که مزاج بر سر  
 سخر علی علیه و سلم کرده باشد و یکی مزاج او همه حق بود روزی صحی به کفند یا رسول الله بد است

که نوبت مزاج

که نوبت مزاج یکی و حال آنکه این طریق مناسب منصب شریف تو نیست آنحضرت فرمود که است  
 لا اقول الا حقا صدقه بقره رضی الله عنهما گوید که سخر علی الله علیه و سلم بسیار مزاج میکند و غیر  
 شود که خدار تعالی از آن راست را مواخره نمیکند و آنچه مرویت از آنحضرت که فرمود می داند مزاج  
 مکن با برادر مومن خود نزد عیال و عیالت بر مزاجی که در آن افزایش بود و در آن مداومت کند چه  
 آن صورت کثرت محکم است و موجب قسوت قلب و غفلت از امر حق سبحان و تعالی است  
 که سخر علی و برادر مومن میشود و مسقط عرض و لغایت در آن میگردان اما آنچه از این امر  
 سالم باشد جایز بلکه سنج است بشرطی که گاه و گاه واقع شود و آنچه واقع شود حق و صدق بود  
 این بقیت صحبت است پس اول آنکه در آن سینه ترک از اول کند و در آن گویند و شنوند چیزی  
 نماید در منصب الابان امام بهیضی رضی الله عنه مرویت ابی هریره رضی الله عنه آمده که سخر علی و سلم  
 فرمود که بنده باشد از بندگان خدای تعالی که کلمه گوید خاصی از بر آنکه مردمان را بخنداند و بان سب  
 شترال کند از مرتبه خود در نزار ما بین زمین و آسمان و زمین و آنگاه از زبان خودی نزار صحبت است از آن  
 از قدم خود میلغزد و در سینه امام احمد دانی را در مرویت که سخر علی الله علیه و سلم فرمود که در آن  
 که سخن گوید دروغ گوید تا آن وسط خود را بخنداند و ای برداری برداری و در بر علی گفته  
 اند این حدیث دلیل است بر آنکه اگر کسی در مزاج سخنان راست صفا نزار بخنداند هیچ باکی نیست  
 بطلت رسیده که انسید بن خیر رضی الله عنه اجمی برادر حضور آنحضرت میخندد و ثابت سینه  
 که اجمی برادر حضور آنحضرت مزاج او مطایبه کرده اند و آنحضرت نسیم فرموده مرویت که از



بن سفيان كلاه بي روى الله عنه مردار بود بغير بيت فبيح الوجه و كبر المنظر بحسب مباحث ميسر  
 سخره انبياء و هم آمد و قتی که هنوز آیت مجاب نازل نشده بود عایشه صدیق را فریاد الله عندها بود  
 صحاک آنحضرت را گفت که بس حزن دوزنده فرزند ازین جبر ایلی را بکنم از دم تا بجا ای صدیق و بر  
 گفت یا تو خبر است یا تو خبری کن گفت من از دور خودم آنحضرت ازین سوال و جواب تسبیح  
 نمود و نوبتی همید بر او را فریاد الله عنه کین جسم در دیگر و فرما میخورد آنحضرت فرمود ای کعب  
 سخیوی وصال آنکه رسد در آن کف یا رسول الله بان جانب سخیوم که در در میکنند آنحضرت بنمود  
 عید نمازهای که آنحضرت کرده است یکی آنست که نوبتی انس بن مالک را فریاد الله عنه گفت باز آید  
 منین و بخت رسیده که یکبار زنی بنزد آنحضرت آمد گفت یا رسول الله منم و من ترا میخواند  
 فرمود که مشورت نکند ایات آنست که در چشم در سفید است گفت در چشم در سفید است آنحضرت  
 فرمود که در چشم در سفید است آن زن گفت فی و الله آنحضرت تسبیح فرمود بحسب سنت الا  
 در چشم در سفید است یعنی آن بیافنی محیط است بسیار چشم و بخت رسیده که مرد بود  
 از اهل مدینه زهرا نام فریاد الله عنه چون از حجر البئر آمد بر او آنحضرت از او پرسید چه نام است  
 آمدید بیو در چون بر فریاد آنحضرت تجزوی کردی و فرمود بر بدستی که زهر با دیده نشین است  
 و مابده نشین وی آنحضرت و بر او دست میداشت و او کعب ظاهر مردی فبیح الوجه بود و او  
 آنحضرت بوی رسیده وقتی که مشغول خرید و فروخت بویس از عقب وی در آمد و بر او در  
 آغوش مبارک در آید در زهر آنحضرت را نمیدید و نمیدانست که کبریت گفت که کیت این را بکنم

ما انکاه

ما انکاه باز نکسبت و دانست که آنحضرت از برای تین و تبرک بخت خود را بنده آنحضرت  
 باز حسابند آن حضرت فرمود کیت این بند را بجز در زهر کف یا رسول الله و الله که هر کس  
 خواهر یافت آنحضرت فرمود لیکن تو نیز حق سبحانه کاسه نیستی در دایمی آنکه بنزد حق ک  
 ن بهار و نابت شد که کاه چون آنحضرت با ۱۴۱ ابو محمد حسن بن علی را فریاد الله عنه در حسین  
 طفولیت مباحث میفرمود ز بن مبارک خود را از دهنش بردن می آورد وی چون سرخی زبانی  
 آنحضرت را میدید خوشی حاصل می شد و وی می نمود **از بس بزرگ** ترک غیبت کردن در غیبت نشینان  
 است باید که اگر یکی از افرغان بواسطه زنی از دولت محبت بجزو شود از بزرگ خدایت  
 مردم کرد چون دگر وی در میان آید بگری و خوبه با دی آرد و منی محبت کند و منی را فرود کند از اند  
 تا بغیبت که بدترین صفتی در صحبت آنست مبتلا نشوند بوشیده تا ندانند که کلمه آیه که کبریه و لا  
 یغیب عنکم بعضاً ترک غیبت فرقی است در کتاب آن حرام و منی عنه احدیست بلکه که  
 بکت در منع بلیغ از غیبت بسیار است و اجزا را بجهت در نهی آن شی را در تعب الایمان امام  
 بهی فریاد الله با سنا و حج از ابی سعید خدری و جابر انصاری فریاد الله عنهم آمده که سخر صلی  
 الله علیه و سلم فرمود که العیبه اند من الزنا صلی به گفتند یا رسول الله چگونه غیبت نکند ترا از  
 زنا باشد آنحضرت فرمود که مردی زنا کرد حق سبحانه باز نکند حق سبحانه تو بنده وی بزرگت  
 و بر دایمی آنکه در برابر مرزید تا ه ه غیبت آفرزیده میشود تا وقتی که معتاب از او حرف بکنند



اهم در جنب الابان بر دواتی دیگر مکتوبات که در باب زنا تا توبه است و در حقیقت راقبه نیست  
 امام حجة الاسلام عنه الله فرموده که اجماع است همه مؤمنین را بر آنکه غیبت فکر کسی است  
 با نجه مکتوبه دارد در صحیح مسلم بر دایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که سئو الله علیه السلام فرمود  
 که ایها الذین یؤمنون غیبت کردن حجتی که گفتند یا رسول الله صدا و رسول دانان ترند فرمود یا کبریا  
 برادر مؤمن را بجز آنکه مکتوبه دارد یعنی در حقیقت وی چیزی گفتن که آنرا در پیشگاه او است بدل  
 رسد و معلول شود یکی از صحب کتف یا رسول الله چون می بینی که در حق برادر مؤمن خود چیزی گویم  
 که واقع باشد آنحضرت فرمود که اگر آنچه در حق وی میگوئی واقع باشد تحقیق که غیبت کرده و بر  
 و اگر واقع نباشد که بهمان کرده و بر امام نواد رضی الله عنه در آنکار آورده که غیبت در آنرا آن کی  
 است بجز آنکه مکتوبه دارد خواه آن بجز در بدن او باشد چنانکه کوی فلان کور است یا کل یا کوی  
 یا دراز و آنچه بدن ماند و خواه در دین او چنانکه کوی فلان فاسق است یا ضامن یا ناکت  
 ناز و آنکه یا عی در بهر و مادر و امثال این و خواه در دنیا او چنانکه کوی فلان یا اوست  
 یا مردم آزار یا حق شناس یا بر کسور یا بر غرور یا بسیار غرور و مانند این و خواه در بهر و مادر  
 او چنانکه کوی هر فردی گفتن و زارت یا جملله یا کنس و مادرش درم خریده است یا بکار  
 و آنچه بدین مانند و خواه در اخلاق و صفات او چنانکه کوی فلان بدخوی است یا کبر  
 یا مراد یا سبک دسر یا عاجز یا ضعیف ال و امثال آن و خواه آن جز در لباس و خانه او نباشد چنانکه

کوی دستار

کوی دستار یا خانه فلان کسی هر کسین است یا استین او فرخ است یا منتشر دراز و آنچه بدین مانند  
 و خواه آن بجز در فرزند آن او باشد یا زوجه او یا خادم و خادمه او یا ملک او یا رفیق او است آنرا او  
 یا حرکت و سکون او باشد و غم و آنچه بوجهی از وجوه تعقیق با و دارد و جز بیات این است غیبت  
 غیبت پس هر چه چنانکه گفته شد بر و تهبی که اسم و صاحب بوی کند کوی فلان کرامت یا در آرزو  
 شود آن غیبت است و اجتناب از آن واجب و لازم و پوشیده نماند که غیبت کلام حرام است  
 غیبت شنیدن نیز حرام و منتهی عنه است و واجب است بر مستمع که غیبت کننده را منع کند  
 اگر دانند که از آن منع حرری بدنی یا مالی بوی لاجتی نرسد و اگر خوف حرری در بدین بدل  
 انکار کند با از آن مجلس مفارقت نماید و اگر قادر است بر قطع آن سخن باید که بگوید  
 کلام را غیر و به سخن را بگرداند و اگر به وجود قدرت بر منع آن تقصیر کند و نهاده و زود  
 مالی بشود و اگر بزبان منع کند و دل در میرساند آن بشود امام حجت الاسلام فرموده  
 که از او در او شتم سپردن نیاید و اگر تکرار بشود بر منع و حیل مفارقت نیز بود و در طریق  
 آن بود که به بدن و دل بی بدنی مفارقت زبان شنود که با با مرد بگوید که از او رود  
 و خاطر تسویه آن گرداند و در آن امر آغاز فکرها کند با او شنیدن غیبت مفسد و اهر شود  
 و اگر در آن مجرب احتیاطی در غیبت کسوی وی رسد مضاف است و در اولیای  
 و برادره که غیبت و امام نوادی رحمه الله در حدیث الله عز و جل در بابی القلیلی در باب  
 القلیله آورده است که غیبت کردن در شی صورت روایت اول داد خواهی ظهور



از دست ظلم مریسل سلطان و حکام و قانی و محنت و محرم که بر دفع ظلم و رقا و باشند و باید که ظلم را برین  
 وجه عبت کنند فلان بری این مستم کرده و این ظلم بی را آورده باز من این وجه بن حق گرفته و باید  
 باید که زیاده بر ظلم وی جزیر نکوبد و دویم است آنست بر شمر و دادن مسکری و عوفه  
 کردن آن مسکر که برین نعم که قادر نشد برین آن و طریق عوفه کردن است  
 که گوید فلان مرکتب آن مسکر است و بر این معنی گوید که زیاده بر آن جزیری نکوبد و باید  
 که در آن کفش قصد و نیت وی از آنکه آن مسکر و شفقت بر حال مراد رسوا من  
 نه ایند از زارد و عوف و مال دی که آن ضرر است که سیم است و آنست که در آن  
 وجه است که معنی را گوید که فلان برین ظلم کرده باین معنی که بی را آورده که در هر شیخ  
 میرسد که باین این کند یا میرسد و طریق خلصی من از وی که در هر است و تحصیل حق  
 خود از وی دفع ظلم وی از خود چگونه کنیم در امثال این سخن کفش جایز است اگر  
 به حاجت باشد و اگر چه نام از من پیش معنی بودن جایز است لیکن طریق احوط است  
 که نفس شخص نکند و معنی را گوید چکوی در حق کسی که این ظلم کرده باین کار پیش برده  
 زیرا که باین از عوف حاصل میشود بی ثنی آن شخص چه هم کند بر وجه سالیان از  
 شر طبعی برده آن در این در چند صورت می تواند بود اول حج کردن از رویان  
 حدیث و ثانی از زارد است و این با جمیع مسکین جایز است بلکه واجب و  
 وقت حاجت صورت دیگر اگر چه کسی بادی است و است کند که فلان

در باره خود میگرداند

در باره خود کرد آنم یا شریک خود میکنم یا بادی می میکنم یا امانت بوی میسپارم و دیگر  
 بین مانند پس باید که از میب دی آنچه بر بعضی دارند مشرفان و در عیت  
 اعدا و جبهه و غیر آن بی زیاده و نقصان است شمار بگوید در آن کفش قصد و نیت  
 باید که آن بود که ناکه سنی را از بانی و عوفه برسد نه آنکه خود بانی  
 عیب سنی کند چه آن ضرر است و ضمنی عیب است صورت دیگر آنکه بنید  
 که کسی بنده میفرودند که محرم است بدزدی یا شرب خمر یا زنا یا غیر آن  
 و باید که خریدار از آن سنی عاف و دونه نماید و در عیب آن اصلاح کند صورتی دیگر  
 آنکه اگر بپند حاسق یا مبتدی بفقیر یا نالی بازگشته میکنند و از وی علم خوا  
 میکنند و در آن عالم عیب وی حاضر نیست و در آن ضرر دینی شوق میجوید  
 که بآن عالم عیب شمار دوی بگوید و در از آن آگاه گرداند و اگر آگاه کنند  
 در ضمن این حسدی یا عوفی مندرج باشد آن شبهه در اسلام مجرم است بخم  
 از آن صورتش خانه غیبت کردن مبتدی یا حاسق است که مجرم بود  
 در سنی باید عطا همچون کسی که رشکار استراب خورد و تمار باز با مبتدی مال  
 سنی گیرد و در آن خیانت کند و امور باطله را می گسی مرتکب شود چنانچه  
 ذکر ادیان جزیر که خود را چهار میکند و از آن تران باک نمیدارد و غیبت کردن







این صفت فرموده که این قول مخصوص نیت بود کس بکند از جمعی باشند و رازی در میان را  
 رند و نیت که کسی بی رخصت ایشان بمیان ایشان در آید یا آنکه از جمله اصحاب  
 و اصحاب ایشان باشد و چون قوی بجهت راز گفتن بکجک جمع شوند کویا این بی طنی  
 و بنای در آمده اند پس چنانکه وقت در آمدن بنی نهای ایشان استندان و حجت آنجا  
 نیز بجهت نشستن در میان ایشان استندان لازم است اما اگر کسی جای نشسته باشد استندان  
 بروی در آمدن جایز است از آنکه میراد آن زمان با کسی رازی و ستری در میان نیت که  
 طلوع مغرب بر آن موجب آنرا که است خاطر وی شود و لیکن مفقودی روح آنست که حجت و قوی  
 و حال وی کند چنانچه تواند بود که در آن زمان با جمعی بسینه و قوی ستر باشد که تنهایی از حلق  
 مطلوبی بود و از آمدن کسی وقت وی از دست رود و عبد الله مبارک رحمة الله علیه روایت کرده  
 که صاحب بن عبد الله اشجعی گفت که من و سفیان نواری پیش ابو حنیفه میماندیم که از آنجا بر زمان  
 بود رفیق و برادرم جای تنها بروی خاک نشسته نزدیک می آمدیم و سلام کردیم آنجا سفیان  
 گفت یا ابو حنیفه اذن میکنی که پیش تو بنشینم گفت فی پس من و سفیان باز نشینیم و نشینیم  
 و سفیان گفت ای مردم که ز خویشی نداشت که مردم پیش وی نشینند **باب چهارم** در آداب  
 مصاحبت و معاشرت از و چون و استقامت مشرب بر کباب **فصل اول** در آداب مصاحبت  
 بر وجه خود و این **فصل ششم** است برده ادب ادب اول اختیار کردن زن صالحی است باید

که چون مرد

که چون مرد با مردان قیام نماید البته زنی دین دار استوره عقیقه قبول کند و اخلاص نیت مال  
 و کمال ترک عفت و صلاح بخند از مرقف عارفی **التمنه** منقول است خیار نیکم العقیقه  
 خزنها المطیعة لزوجها و بعد از امام منی رحمة الله علیه استنب است که پیش از نیک آن  
 را یکی نظر به بند که آن نظر موجب از یاد غربت و افس می شود باید که زن بکروی بی نیت خواهد  
 نیت و فرود ما به درج مسلم بر دایت جا بر رفتی الله عنه آمده که ستر صحی الله علیه و سلم از من پرسید  
 که که خضاسندی یا جا بر کفتم که آری فرمود که بگر خواستی یا کالم کفتم کالمی بنواستم یا رسول الله فر  
 مود که هر جا بگر خواستی تا با وی بازی کرد و در بازی با تو بازی کردی و بر دایتی آنکه تو ویرا بخند آورد  
 و وی ترا بخند آوردی **المندب** و در مشرب است الاسلام آورده که چون کسی زن خواهد سزاوار  
 آنست که زن بکجا از مرد فرود تر باشد و چهار چیز برتر آن چهار فرود تر اول عمر است دوم نیت  
 سیم مال چهارم **بیت** و فایده درین آنست که مرد از تسلط و تفوق و امتنان و تعظیم زن خلا  
 صی باشد اما آن چهار که بر تزویری تر باید اول جهالت دوم ادب ظاهر سیم حسن خلقی که از  
 آداب باطنی است چهارم عفت و صلاح و طهارت ذیل و فواید این ظاهر تر است و پوشیده  
 مانند که زن از هیچ صفتی فاضلتر از عفت و طهارت نیت باید که چون مرد این را بیانی صف  
 باید خاست شرف و حرمت نسبت با ایشان بجای آرد و در اینجا مرادات و صحاح بساط  
 ایشان نهایت سخی و اهتمام بتقدیم رساند **ادب دوم** اجتناب است از خواستن شش نوع زن



زن اول عظیم یعنی زن نازا آینده چه زنی اصلی از تزویج و نازا نواله وقتنا سلسله است و درین صورت آن زنی حاصل نمیشود اما بر گفته اند که سموات او در کوه خرمین خشنود و عظیم یعنی زن بسیار بد شکل که نازا آینده باشد بهتر از خوب بود که نازا آینده باشد و بچندانه و آن زنی بود که بال نوبه و بجز بر فرزندان که از سوره پیشین دارد و بر خیزان خود بدل و هر با نیز از تفاوت و احوال عال و باک ندارد و بچشم منانه و آن زنی بود که عینک و جواهر و لب خود بر لبها همیشه منت نهد و از آن است باو بکبر و تعظیم کند چهارم آنانه و آن زنی بود که پیش از آن نازا نوبه کند یافته باشد و هر کس که نازا با بر فرزند آن ناله و فریاد کند بچشم کینه اتفاقا و آن زنی بود که سیرت ناپسندیده و تر عفت او هر کسی را نمی بیدگفتن و خجست کردن بر قضاوی وی و سوره وی می نند ششم حضور اذنی یعنی سینه که از روی نعل سر کین نمیده باشد و آن زنی بود که طهر تر و نازه و خون منظر ناید اما اصلش ناپاک ناپاک بود و چنین زن غالباً سبط و بد فعل و بد خویش میباشد **بیت** زنی را زازا زنی بد زنده نامه و قنار بنا عزاب الثار **او ب سیم** حسن معاشرت است بازواج باید که مرد بازو خود بچوب کرمی و عاقل بر دهنش با معرفت و بچشم معاشرت معال کند و از زور و سحر و طهارت و چه باوی در آبر و در هیچ ترمیزی و سخن شنائی از صدقیه رفی الله مرد است که سوره الله سوره فرمود که کاسلترین مومنین از روی ایمان آنند که اخلاق ایشان بهتر است و لطف ایشان برادر خود بیشتر در هر اطاعت بفرموده آبدی مذکور است و بجهت رسیدگی که سوره الله سوره

بازواج

بازواج طهارت در خایت رفیق و مدار او بود اگر بعضی از اینها تمامس امری بکنند که وی درین مخدوری بنمودی آنحضرت آنرا **بزرگ** استی و متابعت نمودی و از خایت لطف و نهایت مکارم اخلاق صدقیه رفی الله خدا در صخر سن بلکن دادی از لغت بازی کردن چنانچه عادت کوه کانت دکامی دختران انصار را نزدی خواندی تا با هم ملاحظه کنند و گاه بودی که در حضور ازواج دست بر یکی نمادی و با وی مزاج کردی و بپوشیده نباشد که زن حکم اسیر دارد دست سوره پس مسقف صورت و فتوت است که با سیر خود رسم و بلوی و طریق بخوی و خوشخوی بی بی آوردن با وجود سیری و زبونی که در اندام و دل نکلانند **او ب چهارم** هر دست جفا بی بی ناپاید که هر چند زن تند خوی و درشت کوی باشد بر او الفت وی هر کند و بر صاحب وی بکنی و زرد و زازا از حق بسینه استی ن نسا بلکه عنایتی دانند که باعث برتر کیمه اخلاق و تصفیه احوال شده است و باید که از اقوال و افعال که بخلاف عقل و عرف از ایشان صادر میشود و حساب بر نواز و ذلت و ضلوع این نرا که بچشم ع بران حدی متفح نمیشود با روی ایشان نیاید و عیله از روی رفیق و مدار او حکم و سوس با ایشان معامله کند زیرا که زنان از خلق معوج آفریده شده اند با ایشان هر تلاکیت و ملاطف هیچ سود ندارد و در هیچین بر او بیت ابی هر بره رفی الله شنیده آمده که سوره الله سوره فرمود که وقت پذیرید در حق زنان زیرا که زن از استخوان همبو آفریده شده است بدستی که آن کرمی که در دانه همبو باشد واقع است اگر خواهی آنرا است کردن بکنی و اگر بکنی داری و بر اگر بکنی با نسیب

س











رسیده شوهر و بر طلبید و فرمود که در برابر من سلام برسان و خبر ده و بر آنکه نصف از او بماند و بر او صلوات  
**ادب چهارم** اطاعت و فرمان برداری است با پدر که بر تنه ما موراح و مملوک حکم وی باشد که اگر شوهر  
 مسئله گوید که گفت این کوه بدان کوه می باید کشید در آن می لطف می رواند و در او بر اعی و دلی که از او  
 صادر شود بقدر نافت بان است و کی ناید و هر وقت که شوهر و عینه مباشرت و اراده می معیت کند باید که از  
 فرمان وی سرسختی نه بجهت و کوران نمی کشند که در آن باب از حضرت رسالت صلوة الله و سلامه علیه تعبیر  
 واقع شده و در عین تمام دارد گفته **ادب پنجم** ترک نکامیت است زن باید که اهلدار شوهر و روزگار پیش  
 به کس از اهل نکامیت کشند و شوهر بکلیفهای مال و لایق خاطر نباشد که از روی خیر آنکه فرودست وقت  
 باشد از طعام و لباسی جزئی دیگر طلب نرزد و بر او حق بماند و باقی و نکر باشد و از دستم و نفوس  
 و طعن و لعنی که عادت زمینه این طایفه است اجتناب نام ناید که در احادیث صحیح و معتبره تعبیر  
 عنایات ثابت شده است **ادب ششم** موافقت است با فرموده خود که عبارت عم شوی است و بی  
 ادب مخصوصی یعنی است از زنان که این نراه فرقه باشد حال ایمان مستقی است که زن باشد  
 خود طریق محبت و ستودت پیش کرد و اگر از آن جانب مخالفی و تعویجی ظاهر شود وی در مقابله  
 آن نشیند موافقت و مطلق باشد که بر او آزادی هر دو یکبار و زرد نایب است این  
 و سمیت این حضرت عنبر و حنث و کدورت از میان ایشان فرقی شد و موجب ملاول  
 و کلال شوهر نکراد و صحبت رسیده که ام المومنین رسیده درمی الله عنان نسبت خود را بقدر تقیه  
 الله علیه

الله عنانها کند استه بود وقتی که کلان سال شده **ادب هفتم** رعایت عهد و وفای شوهر نخستین است  
 و ادب مخصوصی بطایفه است از زنان که شوهر آن پیش از این وفات کرده باشند در آن وقت  
 الاسلام آورده که از جمله مستحبات یکی است که زن بعد از وفات شوهر نخستین بجهت و  
 و جهالت شوی دیگر در دنیا بد و وفای شوهر نخستین را بهی آرد و طریق وفاداری و حق کند از  
 فرزندگزار و تار و زرقی است و بر این شوهر طریق مصحبت هم منف میسر کرده و در حدیث  
 وارد شده که سهر علی الله علیه السلام فرمود که زن در میت با شوهر آخرین خواهد بود **فصل ششم**  
 در آداب مباشرت بطریقه است و این فصل نیز مستخرات بر هفت **ادب اول** ناز کنان  
 اذن و عادت کران است در ملاقات اول باید که چون مرد و زن با اول بیکدیگر احتیاط  
 کنند پیش از معاشرت و مواقعه هر یکی از اینان دور کسحت ناز کند از آنکه نگاه مرد صوی پیش  
 زن بیکرود این دو بخواند اللهم بارک لی فی امی و بارک لانی اللهم از رفتی نهم و از رفتی منی  
 اللهم اجمع بیننا ما جمعت فی خیر و فراق بیننا ما فراق فی خیر اللهم اجمع بیننا ما اجمعت بیننا  
 فی ما بنا علی حق و اذنت خیر الفاحشین **ادب دوم** تقدیم تقبل و معانقه است بر مباشرت باید  
 که پیش از شروع در مباشرت تمهید مقدمات مع مباشرت کند و با امر و جبال خود او بختنان صلوات  
 آرزو و کلمات ناموت اینک و قبیل و معانقه و ملائمه اقدام ناید و پیش از ترتیب این مقدمات فی  
 الفور در امر مباشرت شروع نکند که نهی شده است و می لطف طریق است که اگر نکرند اندام موافقت قبل



المواقف قبل المعانف جفا در نظر منته السلام آورد که موضع مبارک است باید که از آدمی و سایر حیوانات  
 خنایا باشد و هیچ بیهوده جنبیده آنچه حاضر نباشد و گفته اند که در اول ماه و نهم ماه مبارک است نباید که  
 که در آن اوقات جن بسیار گردنی آدم کردند و بگویم ایشان در آن محل بیشتر باشد **ادب پنجم** هیچ  
 هم و غشی بصر است باید که در همین مبارک است هیچ سخن نگویید و حواس خود را جمع گردانید و اول دست  
 خود را بجنباب حق سبحانی حاضر و ناظر دار تا بر بدن حال در نطفه مساویت کنند و فرزندانش  
 سیه از او مکتون نگردد و باید که استقبال قبله باشد و اصل در عورت زوجه نظر کنند که منافی طریقه  
 شروع وقت است و مخالف میثقه اوب و حرمت بلکه باید که در همین منقول مرد و چشم خود را به پیشانی  
 در ادبی و پوششی بر سر روی خود افکنند و از آن سله رفی الله خدا بخت رسیده است که بخورد  
 عیب و سنگ چون باری از ازواج طهارت محبت داشتی همه های مبارک خویشی بر هم نهادی و چنان  
 بر سر پهن نیندی و باز گفتی که علیک با بکنته و الوقر **ادب چهارم** تسبیح دستت است  
 که وقت شروع در مبارک است استغزانه نید و ابتدا به سجده کند و از دعوات آنچه درین باب  
 سفر کرده بخواند تا هم که حکم ترمذی قدسی سوره در اصل استفاد است از نور در الاصل  
 خود از انس بن مالک رفی الله عنه روایت کرده که بخورد علی الله علیه و سلم که شیطان مکتوب است  
 از ناکت سینه مؤمن در طعام و شراب و لباسی و هیچ امور نادانی که بسیم الله گوید و اگر  
 تشبیه کند شیطان فرصت یابد و مبارک کند با وی در آن امر تا حدی که در مبارک است زوجه با او

در این یک سوره

با وی شکر شود و از بی مده رحمة الله رویت که گفت چون مبارک است کند روی باز و خود در  
 اول اربعم الله کشف باشد شبلی بر اجدید وی منطوی شود و نزلت کند با وی در آن مبارک است و کتاب  
 این است بر روایت انس رفی الله عنه رویت که بخورد علی الله علیه و سلم فرمود که در آن است میان چشم  
 جن و عورت بنی آدم آنکه در مسلمان چون خواهد که جامه ازین دور کند بگوید بسم الله لا اله الا هو  
 و در همین روایت ابن عباس رفی الله عنه از طرق کثیره ثابت شده است که بخورد علی الله علیه و سلم فرمود  
 که اگر یکی از شما با او خود مبارک است کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطن و جنب الشیطان فان قنا  
 فرزندش که از میان ایشان پیدا شود فرزند او از شیطان و در روایت بخاری آمده که فرزندش  
 شیطان او را هرگز و باید که در همین انزال بدل بگوید نه بزبان الحمد لله اللطیف من اللطیفین  
**ادب پنجم** ترک منزلت در آن انزال و حضور سخن بعد از مبارک است باید که بعد از اذق  
 انزال زمانه مکت کند و فی الملل نماید تا نطفه تمام در رحم قرار گیرد و در این وقت کما سیر باید و اگر حق  
 سبحانه خواست باشد که از آن نطفه فرزند بوجود آید تمام الحلقه باشد و اگر در غل کند و بعضی از نطفه  
 خارج شود بلیس که آنچه از او مکتون کرد و ناقص الخلق آید و باید که بعد از مبارک است کردن جنبیده تا مکتور  
 اجدید از نطفات منی پاک شود و بعد از آن عفو مخصوصی را بنویسد و حضور زود پس خوب کند تا طریقت  
 در بدن پیدا آید و آن ماده که از وی بجدید رفتی فی الجمله نزاری باید و قوتی به بدن باز آید و در همین  
 روایت ابن عمر رفی الله عنه آمده که بخورد علی الله علیه و سلم فرمود که در حضور س از و بنویس عفو خود را



یعنی بعد از مباهرت بس خواب یعنی چون بن مباهرت کن و خوابی که غسل نکرده بجانب روی اول وضو  
 سازد و عضو خفوی را بنویس خواب کن تا وقتی که غسل خوابی کردن **ادب هشتم** طهارت کردن  
 و وضو و حقیقت است بعد از آن مباهرت و سپس از غسل باید که بعد از مباهرت کرد وقت  
 نازیبی باشد عضو خفوی را بنویسد و وضو سازد و همچنان بر جنب است حرف نشیند که آن سکر  
 و ممنوع است بجهت رسیده که بخیر **صلی الله علیه و سلم** چون در اول شب مباهرت فرمود و غسل کرد  
 و آنگاه بخفتی و گاه بودی که بعد از مباهرت کردی و وضو نمی در خواب رفتی و در آخر شب غسل  
 دی در صحیح مسلم بر روایت ابی سعید خدری **صلی الله علیه و سلم** آمده که بخیر **صلی الله علیه و سلم** فرمود که چون بجا  
 بیاید بجانب اهل خود یعنی مباهرت کند پس اراده نماید که باز بر مباهرت آید باید که وضو  
 و عضو خود را بنویسد و در آنکه این حدیث در بعضی کتب آمده که فائده الشیخ **طبرانی** یعنی این شش  
 عضو بعد از آن مباهرت اول و سپس از مباهرت ثانی فائده اینک تراست از برای برکتش مباهرت  
 سترت و امام بخاری رحمه الله گفته است که این شش است از برای تطهیر و نظیر  
 صحیح **ادب** از انس بن مالک **رضی الله عنه** به شهادت میبویست بهیوسته که بسیار بود که بخیر **صلی الله علیه و سلم**  
 در یک شب با در یک روز بر مجموع هر هفتای نه گانه طوف فرمودی و اکتفا بیک غسل نمودی و گاه  
 که بعد از مباهرتی غسل میکردی بعضی از عمران از آن حضرت پرسیدند که چرا برای هر یک غسل میکنی  
 فرمود که این طریق ازکی و اطلب الطهارت و در شفا **فافی عیاضی رحمه الله** بر روایت **صلی الله علیه و سلم**

که مولا در آن وقت

که مولا آنحضرت بود **صلی الله علیه و سلم** همین حدیث مرویست و در روایت دیگر است که آنحضرت  
 بعد از مباهرتی طهارت میکرد و سپس آنرا که بدیگری رسد و میفرمود که این اطلب الطهارت در  
 هیچ سنائی بر روایت انس **رضی الله عنه** ناسبت شده است که آنحضرت را در مباهرت قوت  
 می برد از خواب داده بوده اند و در روایتی دیگر آنکه قوت جهل مرد لاجرم و بر اصلاح بود که چند  
 خواهر از آنرا بکنج خود گسندند و نباده بر نه و در شفا **فافی عیاضی رحمه الله** از انس **رضی الله عنه**  
 روایت که بخیر **صلی الله علیه و سلم** فرمود که مرا فضیلت دادند بر اومان که ما در سینه است و سینه است و سینه است  
 هیچ و قوت بطش **ادب نهم** ترک مباهرت است در ایام حیض و نفاس باید که در غیر ایام طهر  
 باز و خودی محبت کنند و چون زن حالیه بود از مباهرت و بجا بجا جنب نماید و یک جز از آن  
 فرماید که آن فعل بجز پیش از آنکه مکروهات و انهیات و اگر بخورد با دست بس طبعان نفس  
 جنب و میلان طبع کتیف آن فعل قبیح از وی در وجود آید کفارت و تصدق بر و لازم است  
 پس باید که از زوجه استفسار و نفی خاص کند اگر وقت مباهرت خون بیگ سرخ بوده باشد شرط  
 آن بود که یک مسقال از خالص تمام عیار تصدق کند کفارت آن جریمه را و اگر خون بزوی یا میکرده  
 باشد نیم مسقال از صدقه باید داد **فصل چهارم** در آداب حمام رفتن پوشیده فائده که حمام  
 رفتن را آداب و مشراط است که بعضی از آن واجب است و بعضی مستحب و بعضی مستحسن  
 و پوشیده نماند که سپس آنکه اهل حدیث بجهت رسیدن است که حضرت رسول **صلی الله علیه و سلم**



بر بزرگواران زلفت بلکه هر یک از هم فرید و معانی که در سکه مشهور است بجام نبی همانکه در موضح که آنحضرت  
 بکبار غسل کرده بنا کرده اند لیکن در کتب معنی از عاصی حنفی واقع است که آنحضرت هم را دیده بلکه  
 در هم بزرگواران نام محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی ستره در اصل صدوسی و دویم از کتب نامور  
 الاصول با سنا و خود از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده که سفر صا الیه علیه السلام فرمود که خوب  
 خانه است خانه هم که هر دو مسلمانان بوسه برون آیند و این خوبه از آنست باشد که چون مرد منسوب  
 در آید از حق سینه لبنت خود آمد و بحق سینه پناه برد از آتش دوزخ و بد خانه است خانه عروسی که مرد  
 بوی در آید و این بوی از آن است باشد که در آنست فراید در دنیا فراموشی کرد اند بوی استحقاق  
 و در کتاب ابن استی این حدیث بانکه تفاوت مذکور است لیکن وی تصحیف السناد آن کرده است  
 و در ستره الاسلام آورده که حضرت رسول صا الیه علیه السلام مردان را حضرت تمام رفتن داده است  
 زیرا که حرارت وی یاد دهنده آتش دوزخ است و رفتن زن از آنجا هم مکروه دانسته چه در ضمن آن فتنه  
 اقربا مندرج است اگر چه آداب و ستره ربط تمام رفتن در کتاب بنظر نبوده الا یکی اب ستر عورت  
 چنانچه بعد از این مذکور است خود آمد شد لیکن آنچه در این باب زبان وقت است که کند ایرادی فتنه با  
 انکه فقیه آداب تمام رفتن نیز بدست است **ادب اول** بای چه فراموشی است و با لبنت و در  
 کردن و قبول نمودن هر طاس و فوطه که آرنده منع ناکردن هر خادم که پیش آید باید که وقت بجام در  
 بای چه فراموشی مند و وقت برون بای راست را چه تمام حکم طهارت خانه دار از این جهت است که ناز

گذاردن و سلام

گذاردن و سلام کردن در هیچ کرامت دارد و منع سلام را در هیچ جنبی دیگر است و آن است که همیشه نباید بود  
 که ستم علیه جنب هر جنب سلام کردن مکروه است و با وجود جنابت جواب دادن مکروه است و تمام  
 فتاوی رحم الله در از کار آورده که ستم است که چون کسی بجام در آید از خدائی لبنت خود آمد و از  
 آتش دوزخ بوی پناه برد بنا بر مفسران آن حدیثی که در مقدمه این فصل گذشت اولی آن است که  
 هر فوطه و طاسی که فوطه دارد که از برای ولجی بیمار آرزو است و بگریز از آن بگریز و بگریز از آن فوطه  
 کند و هر گنی باشد و آن طاس سنگت باید دست باشد بمنزله که ستر عورت بانی ستر شود باید  
 آزار آرد کردن و بیکر بدست آوردن و <sup>بعضی</sup> در کتب حدیثی و حسن خلقی و قوت آن بود  
 که هر کس از خدا می بر خیزد و خدمت کردن وی باید در هر چه بدترین و در هر  
 بود و بر بخدمت قبول کند و در پیش خود معفف و در شتی نماند و اگر بخدمت وی  
 محتاج نیستد و بر از نردوی ظلمت وجه در حق و مردمان کند و خدا مان ساده روی  
 در اصله کجبه مالی و دلاکی خود حضرت ند به مکرانکه و بگری نبود و ضرورت باشد  
 پس اگر در آن وقت بسر نرسید آید مانع نشود **ادب دوم** حفظ عورت محبت  
 و حفظ نظر از عورت دیگران باید که در آن امر اتمام نماید و در اثنای فوطه بستن  
 در راه رفتن پیشتر خواستن و آب برداشتن و دلاکی کردن کبیره لبیدن در  
 شال آن فوطه خود را بطوطه و محفوظ نگاه دارد و تا در شکاف آنها عورت وی کشد



نشود و باید که در تمام نظر هر طرف بنشیند و بجای خود برآورد تا زردیدن عورت دیگران یعنی مانند  
 در اصل صندوسی و دوم از نوار بالا اصول آمده است که دخول هم را از ایت از آنجا که سر عورت  
 کند و خلوت اختیار نماید تا نظری بر بعضی چیزهای غایبه نبیند و اگر بکوشد نشیند با جسم  
 خود را نگاه دارد و از زردیدن مبادا بر عورت شخصی افشند هم در آن اصل بر ایت ابن عباسی است  
 الله اعلم الله که ستر عورت است فرمود که هرگز بر زرد آمدن بخانه که از راهی که گویند بعضی از  
 اوصیای گفتند یا رسول الله آن خانه حرکت از تن میرود بدن را با آن در بکوشد و میگرداند و نشیند  
 و دروغ یا که بیدار است عورت فرمود که اگر جاره نیست از آنکه این کار کنید پس بپوشید تا بجای در آید  
 یعنی ستر عورت کنید هم در شرح ابن حبه است فرموده که منع دخول بجای چنانچه از مضمون این حدیث  
 معلوم میشود بنا بر آنست که بسیار شخصی را نظر بر عورت شخصی افشند پس هرگاه که این ملاحظه  
 چنانچه شرط اوست اجابت کرده شود بجای در آمدن جایز خواهد بود **در سیم** حفظ عورت  
 است در حای ضلی و غیر آن پس اگر بجای خایانان یک در آید باید که بکشد آب ریختن پاکه یا  
 لیدن خلق خانه و غیر آن فوط از تن باز کنند و عورت خود را مکشوف نگردانند مگر در وقت  
 و در غسل خایان پس آنچه در حای و در حای که حریان شود همین حکم دارد تا هم در همان اصل از کتاب  
 الاصول آورده که در بعضی روایات آمده که چون کسی بجای در آید باید که بکشد و حرمت باشد  
 اگر چه حای خایان بود زیرا که از جنس آدمیان اگر چه کسی آنجا نبرد لیکن ممکن است که بعضی برادران

مستند از

مؤمن از جنس ملائک و جن آنجا حاضر باشند و هم درین اصل مذکور است که در احادیث صحیح آمده  
 که حضرت رسول الله علیه و آله استخفی را گفت که عورت خود را حی فطنت کن مگر از زرد خود بجا آید  
 خود زرد فریده خود استخفی گفت پس وقتی که در جای خایان یا شیم این حی فطنت کنم آنحضرت فرمود که  
 حق سبحانه و تعالی تراست تا کنه از وی شرم دارند **در سیم** تزلف امر است در ریختن آب گرم  
 و سرد باید که بنا بر حکم لاشرف فی المال در آب ریختن اسراف رواند و در بعضی آب گرم در بعضی از  
 اصل دروغ و تقوی است که با ریختن آب بر رویکری نباید ریخت زیرا چون قصد عام کند نیست آب  
 ریختن بر تن خود روا دارد و اجزه تمام بآن نیست بیدمد و تمام بزبان نیست میگردد که در سرش خود خواهد  
 نه از آن دیگری می باید که آب ریختن بر دیگران رواند و بعضی دیگر گویند که آب ریختن بر روی باز  
 حای رداست زیرا که چون کسی بجای برود بآن نیست برود که در چند خواهد آب بر دارد و در آن تصرف کند  
 کند پس چون آب بر دارد حمت راست اگر خواهد بکار دارد اگر خواهد بر دیگران نیز لیکن اسراف  
 و اتلاف در آن نامستحبت پس باید که اگر در آب ریختن بر تن خود طبع را از دست نهد و در آن  
 باب اسکا را مستحسن شمارد و باید که در وقت ریختن آب اطراف و جوانب خود را ملاحظه نماید که ناله  
 کسی استند باشد یا نشسته باشد مبادا فطرات بر روی بریزد و در آن مکشوف و در آنجا بیاید  
 که چون برکنار آید آب غوغا و از دهان صحن بود بر مردمان سبقت نمی برد و چون بر دیگران مکشوف از  
 و هر کسندت بجای بیدار شود نگاه بس و او این وقتی است که حضرت نماز کند بنا کند که از صحن وقت بود







پیشتر شرح نماید در احوال و در احوال تمام تمام فرمایند بجهت رسیده که پیغمبر صلی  
 الله علیه و سلم عبادت چهاران میکند و او را می بران آن تحریر من فرموده در غیب می بود  
 در صحیح مسلم بر دایت از اب رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که  
 عبادت کند از پیغمبر همیشه در روز قیامت بهشت باشد و ثابت شده که آنحضرت  
 در چهار سال پیش از فرموده در عبادت چهار روز برضی من مرفی مقید نمی بود بجهت  
 اسید که زید بنی ارقم رضی الله عنه از برای در چشم عبادت فرمود و آنکه در بعضی  
 از کتب نوشته اند و در افواه اقباطه که در چشم و از در دندان و در دو مل را عبادت  
 نیست منافی معنی احوال صحیح است و الله اعلم چنانچه جواری بود انصاری  
 چنانچه آنحضرت روزی عبادت از در فتنه آن جوان انصاری چشم باز کرد  
 آنحضرت را دید آب در دیده بگردانید و زبان حال میگفت **قطعه** خدر از زکات  
 سود می گفتند تا عظم ایقده ای دانم **در در چشم زکات نیست و لیکن **ب****  
 بر در بی که تجوی می نامم **در در چشم عبادت کردن** کا فر جا برکت مردم  
 از دین بچکانه را عبادت کردن اگر سابقه خدمت می داشته باشد امام نوادی رحمه الله  
 در از که از کرده که عمارت اخلافت در آنکه عبادت زنی را است یا بی معنی  
 از استجب داشته اند و بی منیع کرده اند و تمام ابو بکر شاشی رحمه الله پنا

اخلاق

اختلاف بر یک از آن دو فرقه کرده اند و تمام فرموده ترکش من واجب  
 است که عبادت در همه حال جایز است و بر اوید قول راست و آن حد  
 که در نجاری بر دایت اس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم جواری  
 یهودی را که نسبت به حضرت سابقه خدمت و ملازمتی داشت عبادت  
 فرمود و نزدیک سر وی نشست در میان بروی عیضه کرد و می بکین پدر  
 کز لیت پدر گفت فرمان بروی او انعام کن و گوش وی مسلمان  
 شد پس آنحضرت بر حالت پروردان رفت و میگفت **الله یقده آتی**  
**انقده** من انوار هم در صحیح نجاری بر دایت مسیت بن خرن که دالده شجید  
 بن مسیت است رضی الله عنه ما که از علماء این بوده آمده که چنانچه  
 او طلب را از نزدیک است پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر بایس وی آمد و عبادت  
 در شوخ فرمود که ای عم کجول الله الا لله الحمد و نیز در آنست که چنانچه  
 کسی بی عبادت کا فر رود بقصد آن رسد که در اسلام دلالت کند نه آنکه  
 از او در شرط عقد صحبت و فراید الفت کرد اند که آن مکره و ممنوعت  
 و چنانچه بعضی کا فر را دعا کند که دعا بر دایت کند نه رهای محبت و صفیت  
**در بسم** تلاوت با بر فیض از روی بشرد و خلافت و دلجوی در و لغت



در طریقت الاسلام آورده گشت در عبادت اهل بیت است که روزی آید در روز  
 نیاید و باید که چون قصد کند بر پیش پا کند با جامه نو بر سر بالین نیاید و جامه کهن  
 بنویسد و خندان دکن ده روی پس در آید و نزدیک سر در نشیند و خود را از در دراز  
 و چون بنشیند بپای عین و بسیار نظر کند بیکه متوجه چهار باشد و نیز تر در در  
 ننگ و تائب و غیره در نشود که آید از بصره من چه علامت فهم کرده است در حضور چهار  
 سخنان و کلمات شستی نگوید بلکه باید هر چه گوید در و خیر بار در آن بود و صحیح  
 مذکور کتاب ابن انس از ابی امام رضی الله عنه که سحر صلاه الله علیه و سلم فرموده که تمام کردن  
 عبادت در بعضی عبادت کامله است که هر کدام از آنها بر سر چهار در دکت بر سر  
 و نهند با بر سر در کتف اهل از در سلا کنند این ترجمه لفظ تر منقولات در در  
 این است آن است که تمام عبادت در بعضی آن بود که دست خود را بر در نهند پس بگویند که او  
 چون کوز ایند و بن چون کوز ایند **ادب چهارم** بر پیش اهل چهار است در داد  
 بر دفع مرضی جهت سبیده که چون سحر صلاه الله علیه و سلم چهار در آمد فرمود در لایک  
 ظاهر آن است که بود که فرمود که کفاره و ظهور پس بر بالین در نشیند  
 و از در بر سید که فرمود چون بر با بر وجه جزا شده دارد و اگر آن جز که چهار طبعید و بر  
 مفر بنمود و فرمود تا بورد مند و میفرمود که چهار از آنرا میکنند بر طعم و شراب که سخن

سبحان الله

سبحان الله **ادب نواظم** و شراب میدهد و بیع بجهت بهاران میفرمود و خود نیز بسیار از آنجا  
 را می بجهت میخورد و از نزد او حرمت منع بیع میکرد ثابت شده است که طارق بن صعصع رضی الله عنه  
 از سحر صلاه الله علیه و سلم سوال کرد در باب حرم حنتی آن حضرت نمی فرموده گفت بر او و امسازم فرمود  
 که لبس بپوشد و بکینه دآخ در در حدیثی دیگر ثابت شده که هر که در نماز سحر صلاه الله علیه و سلم  
 مرد است که طبعی از آن کرد که درین دار و ضفوع بجای آید آن حضرت در بر منع فرمود از قتل ضفوع  
**ادب پنجم** تخفیف عبادت است باید که بفراست معلوم کند که کت در بر بالین مریض مطلوب بعضی  
 است بانی اگر مطلوب است بجهت مراعات دست از خاطر زان تا توقف نماید و بر او در داد و بخت  
 طرب اینک و حکایات فرخ آیز از آن است و ملاحت در کند بجهت رسیدن که سحر صلاه الله علیه و سلم فرمود  
 که بعضی را بختان حرمی فرضاک سزاید و بارانده از دل می بردارید و اگر در یاد که کت در مطلوب  
 نیت روانی بر خیزد در بر نهد چه بجهت رسیدن که سحر صلاه الله علیه و سلم فرمود که زمان عبادت برابر جلالت  
 که عبادت از یک در نشیند میراث شیخ سر سفلی قدس سره گویند که در طریقی چهار ششم بعد از آن بجا  
 قاریان بعبادت حرم آمدند و چندین نشند که هر از آنرا قسم و سواد شد بعد از آن از آنرا سواد  
 کردند دست برداشتم و گفتم اللهم علما کیف نحوذ الراضی خدا یا کار کیف بر شی بهاران در آموزد بیا  
 دن تبه کرد ایشان را بر ادب عبادت **ادب ششم** در حاجت و عاقبت کردنت مریض را در داد  
 طلب و در کردن است که چون کسی بر چهار در آید و بر او سحر کند در کتاب ابن انس از من فارسی







طلب برک در آن حال امام نوادی رحمه الله در زکات آورده که سستی که چهارم بر باشد  
 و هم بزبان مکتوبت که جنح کند و بدفوی نماید و دشنام دهد و دشمنای حرکت برود و طلب  
 دن کند چه در حین از انس رفی الله عنه مرویت که بخبرها الله علیه السلام فرمود که زکات بخند  
 یکی از آن حرکت را به سطر فرزی که بجز رسد بسبب الزمان چهاره بن رسد یعنی از رفتنای حرکت باید  
 که گوید اللهم فاجنبی ما کانت الحیوة خیرا لی و توفیقی اذا کانت الی انا طلب نماوات  
 و تمنای حرکت در بنده طیبه جایز است در زکات دین و دفع شده و در صحتی بر از حضرت  
رفی الله عناه مرویت که گفت بهرام فاروق رفی الله عنه مکیف اللهم از زکاتی نماوات فی سبک  
اجعل موتی فی بلد رسولک ادب سیم توبه و استرجاع و ادای حقوق است باید که انیس از  
معنی توبه و انابت کند حق سبحانه بازگشت تمام نماید و میگویند باشند بجنبان حق سبحانه  
 امام نوادی رحمه الله در زکات آورده که سستی است که چهار قطع طول امکنند و مبارک نماید  
 با در حقوق از در و اوج در داون و در در مطلم و در استمال اهل خود از و اوج و اولاد و غلامان  
 و کیزکان و هم بکان و دوستان و عمر کنی بادی معامله داشته باشد یا زکات یا فیه یا  
 مع جستی داشته یا تعلق بوجهی از وجه و استرضای ارباب کند و باید که در زمین خود حاضر  
 کرد اند این معنی را که آخر حیات من است پس چه در آن نماید که چشم کار و زخیر و بیکسور باشد  
ادب چهارم و طلبت کردنت در تجیز و تکفینی و غیر آن امام نوادی رحمه الله در زکات آورده

که ادوات

که ادوات تحفه را که وصیت نماید و تکفین و غیر آن امام نوادی رحمه الله در زکات آورده مردم خود را  
 که مراجه کفن کند و چند کفن بپوشد و کلام کس از شما ناز برین کند را دوم یکی دنی کند و آنچه  
 بدین ماند و این جمله ادوات و در احادیث صحیح و اخبار هر کس نابت شده که حضرت رسالت  
 ص الله علیه و سلم و صحابه کرام آن حضرت رضوان الله علیهم اجمعین مثل این و جسته کرده اند  
 و بر بعضی از آن احادیث موجب تطویل میشود لاجرم بر همین قدر اقتصار فرستاد ادب پنجم  
 تفاوت قرآن ذکر است در حین وفات امام نوادی رحمه الله فرموده که از جمله استسجبات  
 وقت وفات یکی است که در آن حال قرآن بسیار خوانند و ذکر بسیار گوید و هر خود وقت  
 قرأت هزار و بیست و پنج قرآن بسیار اشغال نماید و بکسی خود متوجه اخذ و باشد و باطن خود را  
 منقطع سازد از اشغال ظاهر و اولاد و اقربا و ایتام خوز او حیت کند بفر و بکبار بر محبت  
دی ادب ششم استعانت و طلب مغفرت است از حق سبحانه در حالت نزع در کتاب ابن  
 اسی و سنن ابن ماجه بروایت صدیق رفی الله عنهما نابت شده که گفت دیدم پیغمبر را رحمه الله  
 علیه و سلم در حالت نزع که پیش وی قدام آب نموده بود و وی دست خود را در آن قدام میبرد  
 پس بر در مبارک میکشید اللهم اعنی علی عزرات الموت و سکرات الموت و در حین نماز  
 صدیق رفی الله عناه مرویت که گفت شنیدم از پیغمبر ص الله علیه و سلم وقتی که میکشید بر من داشت  
 که مکیف اللهم اغفر ما و در حق و الحقیق بالترقیق الا علی ادب هفتم او در کینه نماوات در



در همین رفتی از دنیا امام بنوادی رحمه الله در ارکان آورده باید که در همین نزع کلمه طیبه لا اله الا الله  
 بسیار گوید و بعد طبع نماید که آخر کلمه وی این کلمه باشد چه در احادیث صحیح اشعار باین دروغ است  
 در سخن ابی داود و غیر آن با سند صحیح از معاذ بن جبل ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود که هر کس آخر کلمه در لاله الاله باشد به نیت در آید حاکم ابو عبد الله در کتاب مستدرک  
 کن آورده که ابی حمزه صحیح الا سند است و الله اعلم **فصل سیم** در آداب تغزیه گفتن و سزا  
 اهل محبت و ابی فضل نیز منتهی است به نیت ادب **ادب اول** کلمه السراج گفتن محبت  
 در کتاب ابی انسی بر روایت ابی عباس رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که  
 هر کس از غزوات پس چون یکی از نماز خروافات برادر مؤمن باید که بگوید ان الله لله وانا الیه راجعون  
 وانا الی ربهنا لنلقین اللهم کتبه عندک من المحبتین و اجعل کتبا به فی علیین و در خلفه با الله  
 فی الغای برین ولا تحرمانا اجره و لا تقننا بعده چون خروافات دشمن از او جدا گردی بگو باید که  
 الحمد لله الذی فرغ عبده و اخر ذنبه در کتاب ابی انسی بر روایت ابی سعیده رضی الله عنه آمده  
 که گفت آدم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی در خروافه بدر پس گفت یا رسول الله خوارت میگویند  
 اباجله را آنقدرت ابی کلمات مکنوره بر زبان جه مبارک بگذرانند **ادب دوم** تغزیه رسانیدن  
 است از باب مهاسب را در کتاب ابی مایه و سخن بدقی با سند حسن جزم رضی الله عنه فرمود  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هیچ مؤمنی نباشد که تغزیه رساند برادر مؤمن خود را مگر الله بپوشد

صدار کتبا

صدار کتبا و بر از خلقهای کرامت روز قبالت و تغزیه بفر فرمود است و در جز کران  
 که موجب استی صاحب محبت باشد و بکفیف اندوه و سلاکت از شد تغزیه محبت  
 پیش از ذوق و بعضی از علما بر آنند که تغزیه بعد از ذوق اولت زیرا که اهل محبت پس از از  
 قش و بعضی از علما بتجرب و کفیف شغلی دارند و در وقت و کسرت این بعد از از این بتر است  
 از لذت مفارقت محبت و این بزرگی است که پیش از ذوق است چون اهل محبت شد بدو عظم  
 بنانند که اگر جرح و اضطراب ایشان در آن محل صعب و قوی باشد تقدیم تغزیه اولت بر  
 شکیں دل ایشان و نزد امام محمد جوینی و بعضی دیگر از علما در آنکه الله در آمدن تغزیه از وقت  
 اوقات مشخص است تا مدت رسد و در تغزیه بعد از از آن مکرره است زیرا که تغزیه بر آن شکیں دل  
 اهل محبت است و غالب آن بود که بعد از از آن رسد روز دل تا غم زده را شکیں حاصل شود پس باید  
 که به تغزیه رس بیدان تجوید حزن و اطمینان کنند اینست قول جمهور علی دو امام عبد الجبار  
 ابی القاسم و بعضی دیگر از علما در مهم الله بر آنند که هیچ باکی نیت از تغزیه رسانیدن بعد از از  
 روز بلکه زمان در همیشه باقیست الا که تغزیه گویند و با صاحب محبت مغایر بوده باشد و بعد از از آن رسد  
 شود و با اتفاق تغزیه گفتنی جایز است و در احادیث تغزیه رسانیدن لفظی مفروض شده و لکن اهل علم سوا  
 الله الله فرموده که مستحب است نزد اهل محبت که چون مؤمنی برادر مؤمنی خود را تغزیه رساند بگوید  
 اعظم الله اجرک و احسن عزاک و خیر تمنک **ادب سیم** سکوت و فکر است و قی که همراه



جنزاه باشد امام نوادی رحمه الله فرمود که سبب آنست که در آن محفل مغول و فرنگی باشند  
 و بنظر و نامل رود و در حالت میت و آنچه در پایش آمده و در فضاوی اعتبار در میان باشد  
 اندیشه کند و البته حذر کنند از سخنان بی فایده گفتن در عقب جنزاه از برای آنکه آن وقت  
 ذکر و فکرست بغایت قبیح و مسکبر باشد که در جهان وقتی بغفت و لغو مشغول باشد و کلمات  
 شنی و سخنان مالا یغی در راه اوقات مکروه و منتهی است خاصه در جهان وقتی و تحت راعی  
 در این اقامت الله سکونت در حالت تشییع جنزاه و اگر چه جائز است بر خلاف آن عمل میکنند  
 پس باید که چون عراه جنزاه باشد او از بر بنهاردید بزرگفتن یا قرآن خواندن بلکه سبک گفتن  
 باشد در سکوت قوت منفرکه قوی تر میشود و در آن حال جمعیت خاطر بهتر مدیریت میشود  
 و باید که زنان عراه جنزاه بر آن بنیاید که مکروه و ممنوعست در اصل بازده از نوزاد و حصول  
 مذکور است که در روایات ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمعی نازادید که بجنزاه  
 شده بودند فرمود که ارجح یا زورات غیر باجورات و از آنست رضی الله عنه مروی است  
 که گفت ما پیغمبر صلی الله علیه و سلم همراه جنزاه بردن اکرم ناکاه الحفرت جمعی نازاد  
 که حاضرند فرمود که اینها بر میدارید این جنزاه را گفتند یا رسول الله فرمود که ای  
 شما وقتی میکنند این فرموده را گفتند فرمود پس باز گوید ای زیارت کننده گان بگو  
 ادب چهارم تلقین میت است بعد از دفن امام نوادیر رحمه الله فرموده که آن تلقین

بسیار از حدیث

بسیار از حدیث چون امام قاضی حسین صاحب تعلیفه امام ابو سعید مستورا امام ابو قاسم را  
 فصحی و غیر ایشان رحمهم الله مستحب لفظ تلقین جنزاه شیخ ابو الفتح نصر بن ابراهیم  
 بهم نفس المقدس رحمه الله در کتاب تذهب فرار داده که چون مردم از دفن میت فارغ  
 شوند تلقین کنندگان نزدیک سب فر توفیق نمایند و گوید یا فلان بن فلان اذکر الله العزیز  
 فرجبت علیک من الذنبا لنهاده ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان الله سميع عليم  
 لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور قل رضیت بالله و نباله اسلام وینا و بجد  
 علی الله علیه و سلم نسیباً و بالکعبة قبلته و بالقرآن اماماً و بالمسلمین اخواناً ربی الله  
 لا اله الا هو و تورب العرش العظیم این است لفظ امام نصر مقدس و لفظ باقی حدیث  
 منلی این است مانند بخبری و این لفظ مختار امام نوادیر رحمه الله است و شیخ ابن الصلاح رحمه الله  
 در فتاوی خود آورده که تلقین میت برین وجه مجزومات اما تلقین طفل شیر خواره را مسند  
 نیافتم که احتیاط در آنست امام نوادیر رحمه الله فرموده که صحاب است که تلقین کنند غیر از مطلقاً  
 خواهد شیر خواره بود خواه بزرگ تر از آن مادا که یکد بلوغ نرسیده و مکلف نشده **ادب پنجم** کلام  
 السزجاع گفتن لعل محبت است و هرگز آن بر آنچه روی نموده است اینست از اصحاب است  
 آنست که چون مصیبتی در غم خود از جزع و فرح اجتناب کند و در آن حال بزبان راند که یا الله  
 و یا الله را جعول اللهم اجر فی فی مصیبتی و اختلف فی حرامتها ما صحیح است و برادر خوبی آن



از اوقات شده بهتر است فرماید در دینی یا در بعضی و در هیچ مسلم بر ادبیت ام سلمه رافعی التذکره  
 آمده که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هرگز معصیتی رسد و این دو که مذکور شده بخیر از خدا  
 تعالی اجرت نام دهد و برادران معصیت و بهتر از آنکه فوت شده بپوشانند از زانوار در پس چون اولی  
 که شکر بود و فایده یافت من این دو را در دستم و همیشه بخوانم آن بود که خداوند تعالی  
 بهتر از این بود که نوبت مراد زنی کرد آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم **ادب ششم** نترس نباحت و آن  
 و آن با جماعت که در مقام الله حرکت و در حرمت آن احادیث صحیحه نایست شده و نباحت رفع صوت  
 در کربیه یا ندیه که عبادت از تعداد محاسن معیت است و بعضی گفته اند که نباحت مجزیه است  
 یا ندیه بی رفع صوت و امام نوادی رحمه الله فرموده است که بعضی از اهل بیت مابرا نند رفع صوت  
 در کربیه حرام است یا آنکه بنده آینه باشد اما اگر بر بخت بی رفع صوت و بی ندیه حرام نیست چه  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با وجود آنکه رافعی نرسن خلق بقیض صحت بسیار و صاحب بر نی  
 و شاکرترین از هر مخلوق در بود در وفات ابراهیم که فرزند دوسر آن حضرت بود که بی فرمود  
 و در هیچ بخار از انس ری الله علیه و سلم است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وفات ابراهیم کربیه  
 میکرد و مکلف العینی نذمع و القصب یکن و لا تقوالا یظفری تبنادانا بفرافک یا ابراهیم  
 نکر و نون و این احادیث صحیحه که در منع بکایت واقع شده مثل ان المکتب یجذب بیکاه الله  
 علیه تا دلست با آنکه آن کربیه را بسبی باشد که وی در حیرت کرده باشد که بر نیک برید یا بر آن بسبی

و امام نوادی

و امام نوادی رحمه الله فرموده که کربیه کردن پیش از مردن میت و بعد از مردن جایز است  
 لیکن کربیه پیش از مردن اولیست چنانکه از بعضی احادیث معلوم میشود و امام شافعی و  
 صاحب در رحمه الله تعالی بر آنند که کربیه بعد از حرکت مکرده است که است تزیینی **ادب هفتم**  
 نترس اجتماع است از برای میت بعد از دفن وی امام محمد الدین فرود آباد رحمه الله در کتاب  
 مستقیم آورده که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم عادت نبود از برای میت جمع شوند و قرآن  
 خوانند و محتات کنند بر سر قبر و نه در غیر آن و این مجموع بدعت و عادت نبود که از حضرت  
 بران مردم طعام ترتیب نماید بلکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم دیگر نرا میفرمود تا از برای اهل بیت  
 طعام فرستند پس این نرا استعمال بجهت کافیت و قبور را بلند نکرد و بر بالار آن بنا  
 آید و سنگ خشت بخت در امثال آن کس از وقتیه و عمارت من ضعی و این مجموع بدعت مکرده  
 و مخالف طریق سنیست حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و نمی فرموده از آنکه بر قبور صاحب  
 بنا کنند یا چراغ افروزند بر فاسل آن لعنت کرده است **فصل چهارم** در آداب زیارت قبور  
 و این فصل نیز مشتمل است بر هفت ادب **ادب اول** بکبر زیارت قبور است مردمان  
 امام نوادی رحمه الله در اکثر باب زیارت قبور از کتاب اذکار آورده که مستحب است مردمان  
 از زیارت قبور کردن و مستحب است توفیق بسیار کردن نترس یک قبور اهل جز و فضل و آنکه  
 در ابتدا و اسلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم از زیارت قبور منع کرده است بنابراین بوده که از امام



جاهلیت و عداوت اعراب یکی زیارت قبر بوده است و ایشان از کار در کان مباحثه بسیار  
 میدادند و غرض آنحضرت خوانا را جاهلیت و طمس رسوم و عداوت اعراب بود پس چون  
 دلمای ایشان با بیان مطلق شد و از رسوم جاهلیت تمام بدون آمدن آن صفات مکرده طبع  
 ایشان گشت لاجرم آنحضرت بعد از آن این زیارت قبر را فرمود بلکه ترخیص نمود  
 و در صحیح ابی ماجر بروایت ابن مسعود در فی الله عنده آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس یکی  
 از این نمازهای مکیوم از زیارت قبور بعد از این زیارت کند که آن را همه میکردند مردمان در دنیا و بعد از  
 سید مرتضی آنرا در اصل بارزده هم از نوار الاصول بروایت محمد از ابی هریره در فی الله عنده  
 مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس زیارت قبر بدرود خود را با یکی از این نماز  
 هر روز جمعه بکند آخر زنده شود و نام او بیکو کار بود و در بیان نویسنده هم در آن اصل بروایت نافع  
 از ابن عمر در فی الله عنده مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود کسی که زیارت کند قبر بدرود  
 خود را با یکی از ایشان از روی احتساب و انجام برابر کند با یکدیگر پس بدو کی که دائم زیارت  
 قبر بدرود کند ملائکه زیارت قبر وی کنند **ادب دوم** تقبیل زیارت قبور است زنازع بعضی  
 از اهل کفر اند زیارت قبور مخصوص مردانست زنان از آن ممنوع است بنا بر آن حدیث  
 که در مسند امام احمد جمل در زهد و غیر ایشان بروایت ابی هریره در فی الله عنده از پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم نایت شده که بعضی روز اوقات القبور و امام تر منزلت صحیح آن کرده و گفته ابی حدیث حسن صحیح

است در العسل

است در اصل بارزده هم از نوار الاصول بروایت ابن عباس در فی الله عنده آمده که پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم لعنت کرد است زنانی را که زیارت کور را کنند و آنکه شرا که بر قبرها میسجد کنند  
 و چراغ افروزند و بعضی دیگر از اهل ذم که زیارت قبور مردان را مستحب از نوار مکرده و لعنت  
 کرات وقت مردان است و بعضی دیگر از اهل ذم محقق بر آنند رفت اند که زیارت قبور  
 در نوار نزار جاهلیت و جور و زحمت است بعد علی استویه است و امام محمد هم فرمودی که کسی که زیارت  
 موده است که منع زیارت است بینه و جناب بعضی اهل بیت فهم معینند و در این از حضرت ایشان  
 بوده است و حکم آن با حدیثی که بعد از آن در بعضی از زیارت قبور در آمده منسوخ گشته  
 است و زنان از زیارت قبور منع نیستند و در نفس ایشان اجماعی باقی بر کوه نیست و نایت شده که  
 حضرت فاطمه در فی الله عنده در سالی بکبار بروایتی آمده زیاده بر یکبار بکبارستان احد میرفت و بر شهید  
 سلام میکرد و بر قبر امیر المؤمنین حمزه در فی الله عنده میرفت و از امرت میکرد و از بعضی دیگر از صحابه  
 نایت شده که زیارت شهیدای احد میرفتند عطف بن خالد فرمود از ارضان خود در فی الله عنده نایت کردند  
 که گفت زیارت شهیدای احد فرستیم با من دو غلام بودند که از غم گناه میداشتند و من شنیدم که  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده امین سلام کنید که زنده اند و در جواب میگویند سلام کردم و جواب  
 شنیدم و گفتند بدستی که ما را می شناسیم همچنانکه بعضی از نافع بعضی دیگر را می شناسند پس از نوار  
 من افتاد و از جهت سواد ششم در او ان شدم **ادب سوم** خواندن دعوات ماثوره است و کلمات کور



مسلمانان و آخر نفس خواستن از برای این در حج مسلم از هدیه رفی الله نماز است که پیغمبر  
 الله علیه و سلم در آخر شب بکوهستان بقیع بدون جبرفت و کیفیت السلام علیکم دار قوم  
 مؤمنین و انکم ماتوا عدون عندا موتا حقون و انان الله بکم لا حقون اللهم اغفر لانا و  
 الفرقه و در کتاب ابن انسی هم از حدیثی رفی الله عنما روایت که پیغمبر الله علیه و سلم بی جنب  
 بقیع آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین انکم لنا فرط و انکم لا حقون اللهم لا تحرمتنا  
 اجرهم و لا فضلنا بعدم و در حج مسلم بر روایت حدیثی رفی الله عنما آمده که از پیغمبر الله علیه  
 و سلم پرسیدم که چگونه وقتی که زیارت قبور بدون روم فرمود که بگوی سلام علی اهل القبور  
 من المؤمنین و المسلمین و برغم الله المستقیمین و المنضربین و انان الله بکم لا حقون  
 و در حج مسلم بر روایت بریده رفی الله عنما آمده که پیغمبر الله علیه و سلم بخیلم و در صحیح خود را  
 که چون بکوهستان بدون روند بگویند السلام علیکم اهل القبور من المؤمنین و انان الله بکم  
 لا حقون اسأل الله لنا و لکم العاقبة و در سنن نسائی و کتاب ابی ماجه ابی حدیث مذکور  
 است با خبر کار زیاده بعد از لفظ لا حقون و انان الله بکم لا حقون و انان الله بکم لا حقون  
 ترجمان بر روایت ابی خیال رفی الله عنما حدیثی حسن مرویت که پیغمبر الله علیه و سلم بقبور میفرست  
 بر کندشت در وی مبارکت بآن سوره کرد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انکم  
 سلفنا و نحن مالواثر و در سنن نسائی و ابی داود و ابی ماجه باسن و صحیح از ابی هریره رفی الله عنما روایت

که پیغمبر الله علیه و سلم

که پیغمبر الله علیه و سلم بدون رفت بی جنب کوهستان بس فرمود که السلام علیکم دار  
 قوم مؤمنین و انان الله بکم لا حقون و ثابت شده که چون آنوقت زیارت  
 می احمد رفت گفتی السلام علیکم یا جبرئیل منعم جمعی الدار ادب چهارم انفاض است  
 و استغفار بر خواهی باید که چون بس فر برادران مؤمن رسد زیارت بدرود او و فرما و خیار  
 خود رو و بعد از سلام بر ایشان و طلب مغفرت و عافیت بر ایشان بختی است و تلاوت  
 آیات قیام نماید و فایده و اخلاصی و تبرک و آنچه مهمود است بخواند حضرت این فدی الله  
 نقیستر میفرمودند که از حدیث مولانا نظام الدین خاموشی علیه الرحمه نیز که در کتب معتبره زیار  
 دارم میفرمودند که یکبار سوره فاتحه و یکبار آیته الکرسی و دو بار قل هو الله احد و در بار  
 صلواتی می باید خواند و چون بر سر قبر یکی از اکابر دینی ای که اهل کشف و یقینی رسد باید که بمغفرت  
 در آید و ترک افافه کند و افافه نماید چنانچه خواجگان سلسله شریفیند قدس الله تعالی ارواحهم و  
 کنند و طریق ایشان در زیارت قبور اکابران بود که چون آنجا رسیدند باطنی شریف خود را از  
 غلبه نسبتی با سز و منتظر نشینند تا چنانست و چه کیفیت ظاهر شود و حال صاحب قبر و نفسان و کمال  
 و بر از ان نسبت و کیفیت معلوم کنند و نزد ایشان کشف قبور چند ان اعتبار کار ندارد و حضرت این  
 قدسی الله تعالی میفرمودند که کشف قبور آنست که روح صاحب متعلق میشود بصورت از صورت  
 و صاحب کشف آن صورت را نظر بصورت مثل آمده میکنند اما چون شیاطین را قوت مثل و شکل بدهد



در کمال مختلف باشد از آنچه خواجگان ابن سلسله قدس الله تعالی ارواحهم ازین کف اعتبار  
 گرفته اند و حضرت خواجیه بزرگ قدس الله تعالی ستره میفرمودند که من آمده صور مشایخ  
 کم اعتبار در درود و در جنب شناختن اهل بیت در زیارت و توجه با روح ایشان در میفرمودند  
 که روزی مراد مولانا نظام الدین عبید زکریا در تاسکند زیارت بعضی مشایخ رفیع حضرت مولانا  
 بر سر قبر گذاشتند و زمانا متوجه بودند بعد از آن برخاستند و فرمودند که نسبت علیه بر صاحب این  
 قبر خائب بوده است و آن قبر شیخ زین الدین کوی عارفان بود که در علوم ظاهر اسناد شیخ کاتب  
 الدین سیرامی بوده است قدس الله تعالی و اما بعد از آن بر سر قبر دیگر رفتند و آنجا نیز اقبه تمام  
 کردند آنگاه بعضی قول برخاستند فرمودند که نسبت جزیه بر صاحب این قبر خائب بوده است  
 و آن خواجیه ابراهیم کجیا که بوده است که از اکی بر اهل باطنی بوده است **در بیان تعظیم و تکریم**  
 قبور است باید که چون بر قبور اهل اسلام عبور کنند البته بپایه رود نه سواره چون قدم  
 کورستان نمند کفش و نفس از پا برهن گشته و بر خاک کورستان پای برهنه راه رود که  
 بکفش و نعل و سوزه آبی راه رفتنی مکرده و عینوع است و در احدی پیش و نعلی از آن واقع  
 و در هیچ داد و سنسنتا و کتاب ابن مایه با سناد حسن از پیشانی سید که موقوف بانی الحقا  
 است رفی الله عنه حروریت که سخر علی الله وسلم مردی بود که از کورستان میگذاشت بعضی  
 در باد است فرمود که با صاحب السبب یعنی ای صاحب یعنی بنیاد یعنی خود را

نارحان کورستان

نارحان حدیث گفته اند که سبب یعنی را گویند که هر استه باشد از سوی پاک شده و سبب کب  
 لغته پوست کا و دباخت کرده گویند و باید که چون در کورستان بنشینند بالای هیچ قبری بنشینند  
 و بر قبر مکتبه نزنند و بنیست بر قبری باز نهند که نزد بیشتر از علما ابنا جمله مکرده و محمدت و در هیچ مسلم  
 از ابی مرتضی عنوی رفی الله عنه حروریت که سخر علی الله وسلم فرمود که بر بالای قبر بنشینند  
 اندیش و در بعضی روایات آمده که آنحضرت مردی را دید که بر قبر بنشیند از کورستان جا سا  
 ابی قبر را پوشیده فاند که نزد اسرار استن و مکتبه رذن بر قبور بنا بر ظاهر ابی اجناد مکرده و در  
 مومست لیکن بعضی دیگر تجویز آن کرده و شناسی را که بر قبر عمین است عمل کرده اند بر شناسی را  
 دفع حدیث باشد و از نافع رفی الله عنه آمده که بر بالار قبور نشینند و از نظر علی رفی الله عنه نه  
 کنند که روزی قبری را با لاین ساخته بود در آن مکتبه زده **در بیان تکریم** تکریم تکریم تکریم تکریم  
 که قبور در پیش باشد آن از موقوف مکرده است بزی نماز و نماز کز آن در جهنم جای مکرده و معنی است  
 و در هیچ مسلم از ابی مرتضی رفی الله عنه حروریت که سخر علی الله وسلم فرمود که بوی بجانب قبر نماز کنید  
 اندیش و بعضی از شیخ ابی حدیث گفته اند که نشین بر بالار قبور خائب امانت است و آنحضرت  
 نسبت با صاحب آن و نماز کز آن در بی بنیست قبور نهایت احترام است و در حرام نیست با صاحب آن در آن  
 فعلی از جهت افراط و تفریط مذموم و مکرده است طبعاً و مشرعاً و بعضی از ائمه دینی زکرم الله گفته  
 اند که سبب کرامت نماز و وضع نماز کز آن در کورستان است که خاک کورستان آنجیز است بگو



و خون اسوات پس بر بالای آن خاک نثار کردن و روی بران نهادن و در آنجا نشاندن اگر کسی را ضرورت نماند  
 در کورستان خاک نثار از آب صیقل و قند یا اوری دیگر باید که جای اختیار کنند که قبور آنها گم نباشد  
 و میان وی و قبور که در جانب قبله باشد هیچی از دیوار و یا غیر آن مانع باشد لیکن خاک نثار در کور  
 ستان رواست و اگر کسی خاک نثار از غیر نری در نیافت باشد جایز است که بر روی خاک نثار در وی  
 بب امام شافعی از تبع ایشان رحمه الله **کتاب ادب** **باب پنجم** در مجامعت بر سر قبور باید که بی دست  
 سر قبر هر دو را در او با و غیر ایشان اختیار نکنند که آن از عادات جاهلیت است و در صحیح مسلم  
 بر درایت ابی هر بر رفی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر بنشیند یکی از نماز  
 انگشت مفروضه و جهات وی بسوزد یا خدی که بیست بدن وی رسد بهتر باشد در از آنکه  
 بر قبر بنشیند بعضی از خدی گفته اند که در اداری نشستی است که کسی برای عام دانستی بر سر قبری  
 شود بآن نیت دیگر بخانه خود نمود کنند و آنکه بعضی بر سر قبور الکا بردن و شایع اهل بیعتی ملازمت  
 و بیورات اختیار میکنند و ترک عبادت با دیگرند آن نیز نزد اهل تحقیق مکره و ممنوع است  
 حضرت ابن مقدسی رحمه الله میفرمودند که حضرت خواجیه بزرگ قدسی رحمه الله سر تکلیف میفرمودند  
 که کزین نندب از بیومرود در منقلب مذکور است که میفرمودند بی در حق سبحان بود ند اولی و  
 حق است از جای ورت خلق حق سبحان وای بیست بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذرانند است  
 بیست نونالی کور در از برستی بیگردد کار مردان کردوستی **باب ششم** در آداب ضیافت و اکل و شرب

مشتمل بر چهار

مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در آداب ضیافت ضیف این مشتمل است بر ده باب  
 ادب اول تحقیق ضیافت بهمان داری و ترک تحقیق بعضی از منبایان حاجی باید که در این  
 را امثال آن کم التفات افتند و این جمله از مستحبات در صحیحین بر درایت ابی هر بر رفی الله عنه  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بطاعت آن طعام و لیس که در وی توان گزیند از آنجا نماند و در این  
 بگذاردند و باید که چون کسی را ضیافت خوانند آنکه در میان جمع از قربای خود باشد این نراه  
 بر دعوت کند و آنکه شایسته آنها از منبایان جمعی بردن که از طریق مروست و دست در دست آگاه  
 این رضوان الله علیه اجمعی آنرا ممنوع و مکره داشت است در سنن الاسلام آورده اند از نظر  
 بطن ضیف یکی است که چون از خانواده کسی را دعوت کنند آنکه در آن خانه بدری یا بسیار یا خوش  
 نزدیکی باشد و بر آن مرد زود و هر دو آنکه ضیافت بر آن تحقیق یا از جمعی بدست جفاست بران  
**جمع ادب دوم** اکرام ضیف است که چون تمامی بر وقت وی رسد در اکرام و احترام او ضیافت  
 سعی و اهتمام بنفقدیم از سر نند و از روی سب و طلاق و وجه با وی ملاقات کند در صحیحین بر درایت  
 ابی هر بر رفی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان دارد بنده او بر روز قیامت باید  
 که اگر در او تمام از آنکه بیست امام از راغی رحمه الله گفته است که اکرام ضیف طلاقست وجه  
 و تازه روی است با همان از امام مالک رحمه الله عنه هر سبند که در اکرام ضیف جلوی کفست  
 و یکروز و بر اینکوی و اگر باید در است و خوف و امید باید در او اتمام خطای رحمه الله گفته است



که روز اول بقدر وسع و طاقت درختی وی احسن بی باید آورد در روز دوم شصت باید  
 فردت از روز اول در روز سیم ترتیب ما حفر باید کرد کمتر از روز دوم در چهارم  
 آنچه قفقد و غم کند از نبرد قفقد است و خصی نشایسته است اگر خواهد بی آورد  
 اگر ترک کند و بر این معنی و برادران ترک و روزی بخواند بود و همچنین بر روایت ابن  
 شریح العبد رقی الله عنه آمده که بخرها الله علیه وسلم فرمود همان سه روزه است و چهار  
 او یک نروز و سواد اخلاف کرده اند در آن که جایزه است بعضی گویند تحف است که پیش از  
 نهد از برای فرزند شصت و از بدالف و محبت و بعضی گویند که قوت بکشما نروز است  
 مس فراد سفر کفایت کند **ادب سیم** احضار ما حفر باید که چون کسی مهمان وی شود آنچه طعام  
 در خانه حاضر باشد پیش آورد و قلیل آنرا حقیقش در آن مصلح منمهور را که بر زبان بعضی از  
 رکان نوزده لقب العجایی خود زود **سراج** در خانه آنچه باشد مهمان هر نگه باشد و موافق  
 سنت اینست از جبرئیل علیه الله رقی الله عنه روایت کرده اند وی فرموده است که ملائک  
 در درانت که کسی بر وی در آید از برادران مؤمنی و وی حقیق کار و که با آنچه در خانه دارد آنکس  
 مهمان داری کند و ملائک قوم در انت که حقیق رندان هر از از طعام که برادر مؤمن بر این  
 حاضر گرداند و در بیشتر عتبه الاسلام مذکور است که یکی از کبار تابعین رضوان الله علیه یعنی  
 ۱۹۱ بیت کرده که بر سلمان فارسی رقی الله عنه در آمدیم وقتی که در مدینه حکم بود برادران و ما

شماره اول

شماره اول و فرمود که بخورید که بخرها الله علیه وسلم ما را منی فرموده است از تکلف کردن و او که  
 من از برای تکلیف میکردم و طعمهای کونانی می آوردم **ادب چهارم** ترک تکلف در طعام  
 باید که برای همان ترطلب طعمهای لطیف و لذت بخشند و خود را بدانند در محنت و بیخندند  
 که مخالف طریق سنت است مگر با شک بران نیست حال و قصص صحیح باشد که گویند وقتی که شیخ  
 ابو حنیفه حداد قدس سوره به بغداد رسید شیخ جنید قدس سوره از برای او جواب هر روز انواع  
 مؤکل و الموان اطعمه ترتیب داد شیخ ابو حنیفه آنرا پسندید و گفت صبر العجایی مثل الحیث  
 بقدم لهم الا لوان و انفقوه عندنا ترک تکلف و احضار ما حفر با تکلف بر با یوسر  
 مفارقه الضیف و ترک تکلف سستی مقامه و زمانه یعنی جنید باران در مثل جشنان کرد  
 بنده از برای که برای اینان ترتیب طعمهای کونا کون کرد و بعضی طعام کونا کون خوردن کار داشت  
 و جو از وی نزد یک ما ترک تکلف است و حاضر کردن برای همان آنچه در خانه لیا باشد و بسیار  
 بود که سب تکلف کرد میزبان مفارقت مهمان اجتناب کنند و ترک تکلف بر ابراست بودن  
 و رفتن مهمان از جهت عدم تکلف و محنت **ادب پنجم** ترک تزیین مقام است از برای مهمان  
 و از جهت مکروهات و مکذوبات است که مصیبت از برار ضیف دیوار یا خانه را ببرد  
 و لباسها آراسته کرد و اندکی اگر فرسهای منقش زیبا بکشد و اندک سبزه ای که بر سر او است صحیح  
 باشد جز است صحبت اسبیده که هر جا پوست سبحان میکنند و بودی بخرها الله علیه وسلم



بر بالای آن نشستی و در نماز اول اصول از حکم بن عمر رضی الله عنه که از الله بیدر بود و دست که یک  
از انصاف سبتر اصلی الله علیه و سلم دعوت کرد برای طعام که ترتیب نموده بود و در حضرته  
انحضرت باقی از خوانی اصحاب بدر خانه وی آمدند پیش گفت یا نبی الله در آبی باین خانه  
انحضرت بآن خانه در آمد و دید که دیوانهای آنرا بپرده و لباسها پوشیده اند فی الحال پرده را  
و هیچ مجلس میزد و صاحب خانه گفت یا رسول الله چه چیز را بپرون آورد انحضرت فرمود که ما را  
در فضای این خانه طعام ده پس وی طعام آورد و اصحاب چیزی خوردند و متفرق شدند وی گفت  
یا رسول الله جو خوشی بودی اگر باین خانه در آمدی از برای آنکه این خانه خلوت تر و پاکیزه تر و خوش  
بودی تر از خانههای دیگر بود انحضرت فرمود که تو این خانه را آراسته بودی و دیوانهای آنرا با  
پوشیده و حصول نیت که تو خانه خود را مثل به بیت الله است که خاسترت میخواست  
فرزهای بیگومیبایست انداخته و با لشکری بایست نهاد **ادب ششم** تعجب است در احضار  
طعام و ترک اسراف در نان و غیر آن از ماکولات باید که چون همان را در خانه پیش نند و بر  
از بر طعام اینها بسیار نمانند و از نظری منیب نشود مگر بنا بر ضرورت و اگر خایب شود  
باید که زود خاطر شود و در سینه الاسلام آورده که از جمله مستحبات یکی آنست که میزبان  
تعجب نماید در احضار طعام و مشرب و باید که پیش از طعام آب حاضر کند و چون بر سفره  
نماند و در وقت و در آن رعایت کند و عم در سینه الاسلام مذکور است که قرع میغان را باید که بپزند

نزد بر سیم ملوک

نزد بر سیم ملوک و جبیره که تشبه با بنیان در اکثر امور مذموم است و مکرده و باید که بر سفره  
انقدر نان کند که حاضران را کفایت باشد و زیاده از قدر حاجت ضرورت نان بر سفره نماند  
اسراف و تمهاون است و یک شریعت اسراف و تمهاون در طعام مکرره و عمدت و تمهاون است  
بر سفر باشد باید که کسی نان درست را نشکند که آن نیز از قبل اسراف و تمهاون است **ادب هفتم**  
از آن گوشت همه از زبان خوانی حاکم گفته اند سبب آنست که نخستین کسی که دست بطعام دراز  
کند میزبان باشد و آخری کسی که دست از طعام کوتاه کند عودی باشد و این وقتست که میمان  
پیکانه باشد و هشتم از ادما اگر از باران و آسند بیان بود ادب آن بود که اول در برابر است  
ناید تا دست بطعام دراز کند و امام نوادی رحمه الله در از ظاهر آورده که سبب آنست که  
چون میزبان طعام حاضر کند لفظی گوید که صریح باشد باز نماند بسم الله گفتن یا بکران  
همه از بخوردن طعام یا بعد از آن و هر چه دلالت بر اذن کند و است همه از آن شروع کنند و در  
اکل و بعضی از علما گفته اند که در حجب است فقط تلفظی که شعر باشد بر اذن و بی آن شروع  
در اکل جایز نیست و بعضی دیگر گویند و در حجب نیت گفتن لفظی که دلالت بر اذن کند بلکه  
احضار طعام کافیت در اذن و در دست طعام خوانی بی تلفظ میزبان بگوید که دلالت بر اذن  
کند و صواب قول آخر است و نزد بعضی از علما مذکور است که لفظ بسم الله اذن میکند  
لیکن اگر قصد و نیت اذن اشعار و تنبه همان باشد یا بیکه در ابتدای طعام بسم الله بگوید



و در نفس این تنبه ازین بزر وجود بگرایا و بی باکی نیست **ادب هشتم** ترخیص کردنت میخانه  
 بر طعم و آن از جمله مکالم آدابست امام نوادی رحمه الله در ارکار آورده که از جمله  
 مستحبات میباشد که در روز خورند طعام تمهانی را که از ناموس یا صاحب اسکان دارد که  
 سنگت از طعام باز کشد و گشت آنست که تا سه نوبت مردمی کند و زیاده بر آن میباشد  
 جایز ندارد و همانرا بر طعام خوردن سوگند نمند و او برام و ای می نماید بجهت رسیدن کسب  
 علی الله حیدر کسب کسی را حیانت فرمودی طعام بروی مکتوا غزفی کردی چنانچه عادت کردی  
 و نابت شد که روزی حکایت بشود در است ابی هر بره رقی الله عنه داد فرمود که در سیرت قدر  
 بیان میداد باز فرمود که اشک و بهیچان میفرمود تا وقتی که ابو هریره گفت بحق آنکه ترا  
 برستی فرستاد که دیگر جانی با یم بشیر **ادب نهم** موافقت با همان در خوردن طعام باید  
 که اگر روزه نافه دارد چون همان بر سه روزه را بکن بد و بوی انفاق و ویرا این نظر رندند تا وقت  
 افطار که از طریق فتوت دور باشد و طبع اهل مروت از آن نفور گویند عمران ثلثی رحمه الله  
 که از مشایخ مصر بوده در مثل مقام داشت که در جهت نزدیکی بجزی همان بروز جزئی نمود  
 و چون همان رسیدی با وی انتفاق کردی و اگر نزد سیدی روزه داشتی روزی بیکان کسی بر سیدی  
 بود نیت روزه کرده بود نزد یک شام بود که همان رسید عمران و بر اسب من مشغول بود  
 تا روزه تمام شود که شب نزد یک بود آن شب حق سبحان را بخواب دید که در آن وقت عمران

با عادت

با عادت دانی با نوستی داشتیم بکورت است خود بدل کردی با نیت خود را بدل  
 کردیم ببدار شد ربنه خاطر و اندک مندی بر فیما مد که وای مهربانه ثلث عمران  
 فرستاد و تا حساب دی کند و آن معامله تر بود بر وی زور کرد و بر از آن جا بیست  
 کرخت بعد از آن بستنی و برادر مهر یافتند در ویرانه مرده و موش یک کوشش او را بخورده  
**ادب دهم** ابتذالات بر همان طعمی را که لطیف تر بود با خود بدان محتاج بود و این فضل  
 بطذات و ادب است پس باید که بخت ظاهر با همان در اکل موافقت نماید لیکن آنچه لطیف  
 تر و لذیذ تر باشد بخوردی بد مهر بخش امیدوستی بیار و دوبر و او اگر طعام آنک بود همانرا  
 کسند باید که حیدر اینک زود و نوحه سازد که همان بیشتر تناول کند در هیچین از این عریزه  
 رقی الله عنه در است که بخورد الله حیدر کسب آمد گرفت کسند و استنهای طعام دارم آنحضرت  
 بخانه بعضی از دواج طهارت فرستاد جواب آمد که نزد ما خوردنی بجز آب چیزی نیست بخانه دیگر  
 فرستاد و همین جواب آمد تا زعه خانها این جواب شنید پس فرمودیت که همانی کند آب  
 این مردان خضای قضا بر وی و گشت کند و ای از انظار بر خوات و گفت که من یا رسول الله  
 پس او همانرا بخیرتی خود برد و اهل خود را گفت آیا نیز یک تو مسج خودی هست گفت ما  
 مسرفی که برای کودکان خود کند استبام گفت این ترا بجزی دیگر مشغول کن و چون همان در  
 آید و خوردنی پیش آری جراح را بنشان و بهمانه روشن کردن بر خردن من چنین فرمایم که باو



طعم میخورد نادی بر خورد و چون آن معا صد بجای آوردند انصاری صاحب نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد آنحضرت فرمود که صدای تو حاجب است یعنی راضی شد از آن معا که با همان خود بجای آوردی بعد از آن این آیه نازل شد که و یوسف یوسف ان الله لیسئدکم انما یؤمنون علی انفسهم و ان کان بهم خصاصة و یابیدکم چون همان از طعام خارج نشود میسر رفتی کند روانی و بر اجازت و عیب کسی از دنیا بر سرای خودت یعنی وی کند همچنانکه وقت در آمدن وی مسافت کرد و در حین مفارقت همانرا باید گفت اگر مویز ایکم الله خیرا **فصل دوم** در ادب حضرت یحیی بن یحیی آن بزرگوار است **ادب اول** اجابت دعوت فقرا و اولاد خرد صلاح است و عیب رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم دعوت بنده را نپذیرد و اجابت میفرمود و در صحیح بخاری از ابی هریره رضی الله عنهما روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر مردی بیچاره گوید که بخوانند هر آینه قبول کنم و اگر باجه گویند برای من بدهند آرزو هر آینه قبول کنم و در صحیح بخاری از ابی هریره رضی الله عنهما روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر فرمود که اگر مردی بیچاره گوید که بخوانند اجابت کنید و در صحیح بخاری از ابی هریره رضی الله عنهما آمده که هر که ترک دعوت کند در صدای و رسول او عیب شد یا بشد عیب رسیده که گاهی آنحضرت را بنا بود شکنجه بی بونیانک دعوت دعوت میکردند قبول میفرمود و گویند روزی حسن بن علی رضی الله عنهما سواران <sup>مکذبت</sup>

و غیر فقرا

و جمع فقرا بر سر راه وی نشسته بودند و لقبی چند نام مختلف از در یوزه حاصل کرده در آب میزدند و میخوردند و غیر المؤمنین حسن بر این سلام کرد جواب دادند و گفتند مسلم الی العذرا با این رسول الله اجابت کرد گفت نعم ان الله لا یحب المتکبرین و فرمود آمد بر زمین نشست و در طعام خوردن موافقت نمود **ادب دوم** اجابت دعوت با وجود عدم در صحیح مسلم بر این ابی هریره رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون یکی از نار بطبعی خوانند باید اجابت کند و اگر روزی در بار باشد نماز مشغول شود و اگر روزی نماز و طعام خورد و او را رحم الله فرموده که هر از آن درین حدیث است که دو عیبی جز گوید صاحب طعام او را اگر در آن بران رفت اندک مراد از آنرا از ابی دعای مغفرت و برکت است بر صاحب طعام در کتاب ابی السنی و غیر آن در معنی این حدیث مذکور است که فان کان مفضرا قلبا کل ان کان صا و حاله با برکت و بعضی از علما در ترمذی بر طاهر عبارت عمل کرده اند و از آن نماز میخواند و خورند اند و قول اول بصواب است و علما را اختلاف است در وجوب دعوت و بجهت که عبارت از طعام مباح است بعضی گفته اند چون کسی بطعام و بجهت خوانند اجابت آن دعوت برود و جب شود و اگر بی ترسش از آن محبت مختلف نماید نم کرد و لیکن بعد از حاضر شدن طعام خوانند و جب نیست مستحب است اگر صاحب بنامند و بعضی گفته اند اجابت دعوت و بجهت مستحب است و جب همچون سایر دعوتها و اگر کسی بی ترسش از آن محبت مختلف کند آنم نشود و مختار قول ثانیا



نمی است ادب **بسم** ترک قبول دعوت ظلم و فساد را با و مبایعت و آن از جمله  
 مستحبات در اصل می باشد و دویم از نوادرات اصول در پیش حدیثی که در اجابت دعوت است  
 مذکور است که اجابت دعوت حق است از حقوق اسلام و اصل وضع آن برابر با بیعت  
 و صحبت است لیکن اگر کسی بطعمای خوانندگی از برای مغفرت و مبادات در با و سمع  
 ترتیب داده باشند وی مغفرت است و اگر اجابت آن دعوت کنند و از پیروی الله تعالی  
 درین باب نهی صادر شده چنانکه عکرمه می گوید الله تعالی عینه روایت کند که آنحضرت نهی فرمود از خوردن  
 بنا برین و خوردن طعام ایشان و در سوره الاسلام آورده که اگر کسی اجابت دعوت بخیر و حق  
 و مرد کند راست و بران هیچ اثمی و وزی مرتب نبیند و از این سبب رحمه الله روایت که  
 روزی جمعی را بخیافت خوانند اجابت نموده روز دوم باز ویرا خوانند اجابت کردند و روز سوم  
 ویرا خوانند قبول نمودند بی بیعتی برون رفت و کف بر دید ایمل را با و سمع و روایت  
 که روزی فارق و ذی التورین زاری الله عینهها بطعمای خوانند فرمود که چون باطن  
 طعام حاضر شد دست راستی که کسی حاضر غیبتم ذوالنورین می الله عینه بر سید که بیعت نمود  
 کف بر سید که این طعام از برای مبادات ساخته باشند در تاریخ تمام باقی رحمه الله  
 مذکور است که از اجابت دعوات زنان و ارفاق ایشان اجتناب نماید و خوردن طعام  
 ایشان احتیاز کند **ادب** چهارم ناخواننده بطعام کسی حاضر نماندند باید که بر سر مایه

بجکس ناخواننده

بجکس ناخواننده نرود که در بعضی از اصحاب صحیح منع از آن وارد شده و کرد کس و بر فو  
 بعضی وقت خوانند اول بخانه انگس بود که بسبب هسای بوی نزدیکتر باشد و اگر آن  
 دو کس در هسای یکی برابر باشند بهر کدام که رابطه محبت و ایثار قوی تر باشد اول بخانه  
 و کار و در سوره الاسلام آورده که اگر میان دو کس رابطه ای اتحاد قوی باشد و عده آن شخص  
 حکم و حاجت بود که ناخواننده باید وی حاضر شود بشرط که بقیس را نذر آمدن وی صاحب طعام  
 خوشدل و شادمان خواهد شد و روایت که چون کسی را بهمان خوانند وی بری از آن  
 صاحب طعام همراه خود نرود بر مایه وی برود مگر و همچنین است که کسی با طلب صاحب  
 طعام همراه وی بر مایه وی رود و در صحیحین از ابن مسعود از زاری الله عینه روایت  
 که روی سخر الله عینه کسی بهمان خوانند که طعم از نیت داده بود و همراه آنحضرت بیعت  
 از یاران بودند تا گاه مردی در عقب ایشان افتاد تا آنحضرت بدرای ضعیف رسید  
 پس در کف که این مرد با خوانند از عقب آمده است اگر میخواهی ویرا از آن تا  
 در آید و اگر میخواهی باز نزد وی کف بلکه زمانت با رسول الله ادب پنجم نکستن  
 شادی و تیزی صورت جوست پیش آمدن بخانه ضعیف شیخ ابو عبد الله ضعیف  
 قدس سوره حکایت کرده است که روم قدس الله عینه در بغداد در بعد از نماز عید را  
 گفت این ابی سعد از امین منسی و وی از جمله اصحاب ضعیف بود قدس الله عینه حکایت نمود

و اگر اجابت آن



گفتم آری گفت بگوید امروز بجالست خود مشغول گردان برستم و در راه خانه یافتم در  
 و میز آنجا عزیز بک باره بوی با کتبیج بنود و وی بر آنجا نشسته بود ادای رسانست  
 کردم گفت این سفره را بگیر و شخصی است بر برون بوی ده تا خوردنی بیارد گفتم مگر  
 اجابت ابو محمد رویم بگفتند گفت آری و لیکن روی عن علی رضی الله عنه آن رسول الله  
 علیه و سلم دعوی الی ناد ابته و هی الی تسه نانا الوصیه فقال قم بنا علی ابنتنا کل کسره  
 الحسن موافقتنا صح الناس معی از زلفی علی رضی الله عنه روایت که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم بهما و لیسیم خوانند پس آنحضرت فرمود که بر فرزندی ای صبی و بنای در آت  
 و نان پاره کلکی برون آرتا که بنوریم تا بیلو شود طعام خوردن با مردمان فیضی چون سوز  
 جمع فرود نشسته باشد از روی صحری و مژه با مردم طعام بخوریم چون ابی سحران ابی  
 حدیب نقل کرد منی سفر را بردم و بان شخصی را دم بطور شریف و کلکی آورد و بخوردم بعد  
 از آن پهنی رفتم **ادب ششم** ترک فضا کردنت در خانه میزبان باید که چون  
 عینزل مصیف در آید بر جا ویرایشند بنشینند و از فرمان صاحب خانه سر نشاندند و از  
 ادبی خیال نه بند که عایت با ادب و در ضایع کردن امر است و کمال ادب در امتثال امر  
 گویند که روزی شخصی بیایه مرتضی علی رضی الله عنه در آمد ایشان روی مبارکت خود را  
 برای وی بکسترند و مراعات وی کردند که بجان با او بنشیند وی با کرد و گفت مرا صد آن

بنت که بر روی

درین دو سال

بنت که بر روی ادای تو بنشینم امروز فرمود که تو خوردت من کردی نه تعظیم من اگر تو  
 حرمت من نگاه میداشتی امروز فرود نمیکذاشتی و باید که همان از زبان جزای که در  
 ترتیب آن نگزیده است طلب آن کنند و برادر پنج بنیندازد و بر اصف طعام و بر اصف نهند  
 که آن موجب تشویر و افتخار وی میشود و اگر گرفتند آن فقوی همان بر میزبان جفاست  
 همان که با دلب بنظر بودند متفانی و در سرتاسر اسلام آورده که همان باید که در خانه جزبان  
 هیچ تقوی نکنند و چشم خود را از کسریستی به طرف نگاه دارد و مونس حیانت بر روی استکان گرداند و چنانچه  
 بنت که ویرا بر میزبان حکمی کند و از خزی طلب از الا آب با ننگ در میزبانی طلبند فقوی کرده باشد  
 آنکه البته نرا بیکدیگر اغدا بسیار و خستهای تمام باشد که اگر از همان حکمی باطلی صادر شود جزبان را موجب  
 مزید الفت و محبت خواهد و در تاریخ امام با فنی رحمه الله مذکور است که چون جمعی از اصحاب همان کسی با  
 بعد از صفر شدن طعام روایت که کسی از آن جمع دیگران را مردی خبر خوردن کند همه در آن امر ساکت  
 اند و جایز نباشد که یکی از آن میان جمع خود را چیزی مخصوصی وقت ز کردند لیکن اگر بزرگی در آن مجلس بود  
 از جنس همان و برار و است که دیگران را مردی طعام خوردن کند بر بسیل بط و غیر **ادب هفتم**  
 ترک تعظیم است باید که در مجلس ضیافت اصحاب یکدیگر را القه نهند امام با فنی رحمه الله در تاریخ عزانه  
 المنان آورده که تقی و ادون اصحاب یکدیگر را در خانه ضیافت از جمله مکرمانت و از حدت اهل بیت  
 یکی از خادم با طباخ را القه دهند جایز است بلکه از جمله مستحبات و در سرتاسر اسلام آورده که طریقی



اصطلاح است که همان خادم و طبخ را گفته اند زیرا برای آنکه در این جهت طعام خوردن آورده اند  
 نه از برای طعام دادن و گفته اند که برای وگن و کرب که در خوردن آن مجلس باشند همین حکم دارد  
 لیکن اگر چه طعام خادم و طبخ و عزیزان را تقسیم کنند از جمله مستحب است در جمیع جای برای برداشتن  
 ابی هر چه درمی آید که سبزه صلا الله علیه وسلم فرمود که چون پیش یکی از این خادم طعام  
 بیارند او را طعام خوردن نشاند باید که یک لقمه نان یا دو لقمه بخورد و در هر بزرگه بسیار بخورد  
 و راضی آن وی شده است عطا کف آنکه که این حدیث دلالت بر آنکه در این جهت بر مالک  
 رعایت تسویه میان مملوک و نفس خود و حال خادم و مخدوم میان نمودن بزرگوار است  
 بلکه آنچه بر مالک و مخدوم در جهت آنست که از هر جنس طعام که پیش آید بر طرف و کسب  
 مملوک و خدما بمقداری از آن تفقد و تمرد نماید و ایشان را بطی حرم نبرد **ادب**  
 ترک زله بستن است باید که همان چون طعام تناول کنند زله بر ندارد و هر گاه آن فعل شود  
 از سهیل بن عبد الله قدس الله تعالی منقولست که ایشان فرموده اند **الزله لئله ربی**  
 خاری بود و بعضی از مناجات طریقت قدس الله تعالی اردو آنم گفته اند اگر ضعیف از طبقه ضعیف  
 باشد همان در خفت احتیاج و اضطرار و بر اجازت بود که زله بر دارد و با وجود این سزا بر طبقه از  
 از بزرگان رزان اجتناب نموده اند و اصرا فرموده ابی حنیف قدس سر گفته است که  
 عبد العزیز بخوانی **رحمه الله** که بزرگت و صاحب قوت بود از بزرگتر رفت مناسبتی در این بود

از دور و نزدیک

از دور و نزدیک بردن ریشم ناگاه دیدم که با او بجز مالکی که از کجا ریشم بود بر سر خود نشسته و پای میچیند  
 و ما را از او میداد با خوردنی همراه دارید باستاندم تا با رسید کف نفضل کنید با هم این طعام را بخوریم  
 پس بنشینم و میقداری بخوریم بجز آنکه برخواست و سجاده بردوشی انداخت ابوالخیر کف کاش  
 از این طعامها چیزی نخورد بر لاله کف منبج من پیش رفته است ابوالخیر کف پس ما با این طعامها  
 چکنیم بجز آنکه کف پیشی لکان اندازد و بر رفت و عطا دین را در زله بستن احتملا وقت بعضی بخورد  
 کرده اند بنا بر اینکه آنچه بزبان از جنس ماکولات پیش وی نهد بقیقت آنرا عطا می کرده  
 است و برادران بجا ل تقرب داده پس میخواند که چیزی از آن زله کند و نظر بدین تحقیق تمام  
 خادم و طبخ و غیر ایشان از حیف خودی نتواند کرد و بعضی دیگر از علی بن جوهر مفرده اند بنا بر  
 آنکه آنچه بزبان پیش همان نهد برای تناول باشد و خرفی آنکه همان از آن بخوردند آنکه بزال  
 کند یا زله بندد و پیشی که از سفره زله بردارد و زله که آنچه بر سفره حاضر کنند از برای خوردن  
 باشد نه از برای زهره کردن و منبج تقسیم بزاری جهت است **ادب** نام دعا خیرات و بزرگت  
 کردنت برای صاحب طعام بعد از برداشتن مایده و آن از جمله سننی حریفه است و در کتاب  
 اجدد و در اخباری بعد الله رحی الله عنه حدیثست که کف ابوالدین بن عثمان رحی الله  
 عنه طعام رخصت از برای سبزه صلا الله علیه وسلم دعا تحفرت را با جمعی از اصحاب طلب چون  
 از طعام خوردن فارغ شدند آنحضرت فرمود که جزا دهد صاحب خود را اصحاب گفتند یا رسول



جراحی وی کدام است فرمود که چون بخانه کسی رود و طعام و سلاب و برساند دل کند و برادری کند  
 ایت جزا دان وی در صحیح مسلم از عبد الله بن سبر بنی الله عنه روایت که گفت پیغمبر صلی الله  
 علیه وسلم بر پدر من فرمود آمد بس طعام از آنحضرت آوردیم و ظرفی بر از بر از آن تناول فرمود  
 و در آنه آنرا در میان دو انگشت سبابه و وسطی میگرفت و بر تپ مبداء بس شستی آورد و پس از آن  
 تناول نمود پس بهت انگش داد که بر عین وی بود بعد از آن پدر من گفت یا رسول الله بر  
 ما در سکنی آنحضرت فرمود اللهم بارک لک لکف فمما زقته خصه فاشقر لخصه و اجعلهم  
 سنس ابی زود و غیر آن با سند صحیح ثابت شده از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم بخانه سعد بن عباد رضی الله عنه آمد و وی نان و زیت آورد و آنحضرت میل فرمود پس  
 این دو را که اطفال عندکم الصائمون و اکل طعامکم الا بئرا و صلت علیکم  
 المملکة امام نوادی رحمه الله فرموده که این دو قضیه است که لازم برای سعد بن عباد  
 واقع شده و هم از بزرگ سعد رضی الله عنه و در کتاب ابن ابی شیبہ روایت انس رضی الله  
 عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزد یک قور که اطفال فرمودی این دن خوانندی ادب  
 اجازت خداست است از بزبان بعد از خوردن طعام و بدون آمدن از خانه وی باید که  
 همان چون از خوردن طعام فارغ بگردد ایت کریمه و الا هتیا لنبیس الجحیم بیست  
 مشغول و مستانس شود بلکه امر واجب الا مثقال اذا طعام فانتشر اراک ربیه از بزبان

اجازت رفتن

اجازت رفتن خواهد و بعد از اجازت یافتن روانی از خانه بزبان بدون آید و باید که بی  
 رخصت و اجازت وی قدم بردن کند و اگر بزبان و برانامخ آید وی در باید که  
 وی مطلوبت زمانه توقف نماید و در اجازت خواستن مبالغه و ابرام جایز دانند  
 و انبقدار زمان که حرفی بزبانست ملک کند لیکن نه چندان که بگذرد و اگر از خانه  
 بزبان میسر شود در صحیحین بروایت ابی شریح العذاری رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که حلال نیست هیچ مسلمان را که انامت کند نزدیک برادرش من خود با خود که در آن  
 افکنند یعنی چون بزبان از گمان به سنگ آید هر آینه از صحبت وی منفرد و از حمله ط و بر آگاه  
 دارد و این گناه است که کسی از برادر خود مشتفر باشد و صحبت و بر آگاه بود پس گویند که همان  
 و برادر گناه افکنند و در روایت مسلم آمده که صحابه از آن حضرت پرسیدند که یا رسول الله  
 همان چه گویند بزبان زدن گناه افکنند آنحضرت فرمود که نزدیک وی اقدمت کند و بر اجزی بیاید  
 که بان ضیافت کند یعنی فقرو عدم قدرت بر ضیافت موجب کدورت و کرامت ضیافت  
 کننده شود و استلام **فصل** در آداب اکل و این فصل برسی ادب شتمل لاداد ادب  
**اول** تقلید طعامت باید که تا سبک گرسنه نشود و طعام نخورد و هنوز میل بانی بود که  
 دست از طعام باز کند و طریق اعتدال هر دو دارد و خود را از شیخ با فراط و جوع با فراط  
 نگاه دارد که هم بجنب سرحیت مکروات و هم بجنب حکمت منوع و اگر چه طعام خورد دنیا بر حفظ

اجازت رفتن



بدان واقف است، چه طوفانی است لیکن تقلید در آن سنت سببه و مصلحتی فرضیه  
 است و نزد همه علی و حکما ارسبندیده و طریق است و هیچکس ازین طواریف از آن  
 خلوف ندارد لیکن خلوف در حد تقلید است یعنی از آن لکان طریق که قوای شهوانیه  
 اینان در اصل جبلت قوای افتاده باشد در طوریت بسیار بر مزاج اینان غالب باشد  
 تقلید بیشتر سبب سنگین قوای شهوانیه و موجب تشنگی و طواریفات فضیله است و این  
 را در آن قزایه بسیار منافع میثماریم هم کجاست ظاهر و هم کجاست باطن صاهری شود و بعضی  
 دیگر ازین طایفه را که در اصل فطرت قوای شهوانیه اینان ضعیف افتاده و بهیوستی بر  
 مزاج اینان تقلید بر افراط موجب مزاج و بسبب بهیوستی و مانع از شود و بر آن فرای  
 کفای هم بسبب صورت و هم کجاست معنی مترتب میشود از حضرت خواجه بزرگ خواهد بها و  
الدین قدس الله تعالی سوره منقول است که میفرموده اند بسیار از نمودیم چیزی خوردن  
 بهتر از خوردن است و از شیخ رکن الدین علاء الدین قدس سوره منقول است که فرمود  
 اند آنچه از قوای جزئی خوردن در آخر حیاط معلوم شد اگر اول معلوم میشد در تقلید  
 حبشیدن اتمام نمی نمودیم یعنی از عزیزان از حضرت اینان قدس الله تعالی سوره  
 نقل کرده اند که میفرمودند تقلید طعم سبب کشفهای صوری کرد و بعضی اوقات  
 بنیده را بان سبب ضلای شود از مقصود بازمی ماند و اگر بر خا نوازه خواجگان قدس الله

تعالی الله

تعالی الله بملای حفظه آنکه سالک تقیدی نشود و تقلید طعم خوردن با فراط جائزند استند  
 پس طالبان صادق باید که در سیری و کرسکی حکم جزا لا سورا وسطا طریق اعتدال مرز دارند  
 و از افراط و تفریط اجترار و اجتناب واجب شمارند **ادب دوم** اجترار کردن است از طعم  
 شربت آلوده باید که چون طالب صادق واقف شود بر طعم شربت آلوده و آنچه نسبت  
 از تناول آن بریز نماید و در اجتناب از خوردن آن اتمام قیام فرماید و اگر بنا بر خوردن  
 استحقاق افتد در تقلید آن سعی بیخ بجا آورد و بر آنکه خورده باشد نام و مقام باشد در آن  
 الاسلام آورده که از فرایفی کعبه در اکل و عظم ترا بیط و آداب وی است که از وجه صلال  
 حاصل شده باشد و پاک و طیب بود از روی صلیت و بقدر کفایت باشد زیرا که قوام هر خیر است  
 و طاعات باوست و این بقصیت صعب است زیرا که صلیت و پاک لطف با نون چیزی را بر تنبیه  
 الی بر دینی قدس الله تعالی الله که اند حلال است که بسبب ظاهر و وجه حرمت و کرم است آن  
 سبب نباشد و از دست کسی رسد که ظلم و فسق وی معلوم نبود شنبه است و وجه شربش ظاهر نبود  
 لیکن از دست ظالمی یا فاسقی رسیده باشد و حرام است که شربش ظاهر باشد شیخ ابو بکر دینور  
 قدس الله روحه کشف است که معده محل طعم است اگر حلال در وی افکنی قوت طعم  
 یابی و اگر از شنبه بر کنی راه حق بر تو بهوشیده شود و کمر از حرام بر کنی از وی محبت  
**ادب سوم** ترک ترتیب دادن طعم های لذیذ است بنفس خود از برای نفس خود باید که



باید که در میان خادمان و معتقدان خود را بطعام ابراهیم خدای ندمد بلکه غیر از این فقرانه بنا  
 تکلف غناست ناید چنانکه گویند آنحضرت و صحابه کرام وی بوده است بجهت رسیدن  
 که گاه بودی آنحضرت از خانه نان خورش میخواست میکشند که نزدیک ما خبر نمرد  
 نیست آنحضرت میکشید تا آرد زنده و نان میخورد و میفرمود خورش نان خورش است مگر که در نان  
 شده که آنحضرت کاه باره از نان جو بر میداشت و خرمائی بر آن نمیداد وی فرمود که نان خورش  
 این است و کاه خرمائی گفته پیش آنحضرت مراد در نان کم از میان بردن میکرد و از انداختن  
 پس آن خرمائی تناول فرمود و اغلب اوقات نان جوین خوردی و آرد جو که آن مشق  
 میخورد و نمیخورد بلکه با در آن مرد میدهند تا آنچه رفتی بود میرفت و باقی را میخوردند  
 بخشند و ثابت شده است که آن حضرت هرگز نان میداد و گوشت بلکه تناول ننموده  
 و در صحیح بخاری از سهل بن سعید رضی الله عنه مرویست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 هرگز نان از سبوس پخت شده ندید از وقتی که معجول شد تا وقتی که حقیق بسجده است  
 و در صحیح بخاری از روی روایت که گفت آن حضرت هرگز آرد پز را ندید از وقت بعثت  
 تا هنگام رحلت گفت پس چگونه آنحضرت جو پخته خورد گفت آنرا آرد میکشیدیم  
 و میخوردیم و امام باقری رحمه الله در کتاب مرآت الجنان آورده که آنچه در احادیث  
 صحیح ثابت شده که آنحضرت صلا و غسل دوست میداشت و گوشت مرغ تناول میکرد

و آنچه از خوب

و آنچه مرغوب طبایع باشد اطبابت اطعمه رغبت می فرمود بیاید است که آن بقصد و طلب  
 آن حضرت نبود که در آن بنفس شریف خود از برای خود خوشی وضع بجای آوردند و در کعبه  
 و ترتیب آن مشهور فرموده لیکن اگر بر سبب اتفاق چیزی از نان بیاشی حافر شد  
 منع نکردی بلکه تناول نمودی چنانکه از نان جو درشت و سکره و غیر آن از ماکولات  
 حافر شدی و آن حضرت را رغبت بودی تناول فرمودی و در این بظاهر محضوق مقید نشد  
 چنانکه میبایست و همینست محضوق مقید نبودی **ادب جهام** خوردن طبابت اطعمه  
 است هر که با بیستی و ترتیب کسی حاضر شود بنا بر متابعت است باید که چون طعام لطیف  
 لذیذ پیش آید وی در تحصیل آن دخل نداشته باشد و اینها صادق بود از آن تناول نماید  
 ثابت شده است که هر که طعام پاک طلب حافر شدی آن حضرت تناول فرمود  
 و از طعام آنها آنچه صحیح شده است که آنحضرت خورده گوشت کوسفند و شراب و کور و  
 کوش و جباری است که خوراست در خبره عرب از نبوت خود در و از با موکی اشرفی  
 الله عنه ثابت شده که گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گوشت مرغ میخورد و کافای گوشت  
 قد میوید فرموده و از جمله اطعمه نزد آن حضرت گوشت کوش مرغ بود آنچه خوردن  
 آن حریص نبود و از بسیار خوردن گوشت نمی فرموده و گفتی هر که بر خوردن مداخلت  
 کند تا شخوی رزان نتوان کرد در شریعت الاسلام آورده که آن حضرت بر خوردن گوشت



موافقت گزوی و فرمودی که مداومت بر آن موجب قوت قلب است و فرمود  
 که تلخ خراوت کفراوت انگیزی عادت کفادت انحر و برترک بزداوت نمود  
 و کفنی که چهل روز بر روی کوزد کونست بخورد و طبع وی متغیر نشود و خوبی وی ناخوشی  
 گردد بهجت رسیده که آنحضرت با کونست دست و نانه الفت داشت و کونست بیست  
 صفت میکرد و میفرمود که الطیب الی با الظفر و جگر که سفند بریان کرده تناول شود  
 و کاه نزدیک کونست و کاه زمان بار و غنم کوزد و در خرم و خربزه تناول میکرد و میگفت حرارت  
 آن برودت این را میکنند و برودت این بر حرارت آن مرویت که خربزه را کاه بمان  
 و کاه با لکرتناول میخورد و کاه خیار با لکست میبرد میفرمود و در بعضی کتب مذکور است که  
 سترین میوه نامزد آن حضرت خربزه و انگور بود کاه خورده انگور بدمان مبارک برسد  
 و آنرا افزا کوفتی و خورده بر آن برودن آوری و در اثر تها و طعمها آنچه دوست میداشت  
 غسل و خرم و کسکه بود و غسل بسیار میل فرمود هر روز یک قدر غسل با آب آبنجه خورده  
 نمودی و خرم با لکسترا آنچه بسیار میل فرمودی و آن را اطیبان نام کرده بودند و کمال غنا  
 و قدرت و در غنم دست میداشت و کز طعم آن آنحضرت خرم بودی روزی در دست  
 طعام خوردی که کین نوبت خرم بنمودی که وی بنمزد دست میداشت از حد تقوی صف  
 الله عنه مرویت که بخور حاصل الله علیه وسلم فرمود که چون دیک بر بار آید باید

که کله در بسیار

که کله وی بسیار در آن افکند که قلب خرمین را نافع است و انس رفی الله عنه گفت با  
 رسول الله که در بسیار تناول میفرمای فرمود که دماغ را نافع است و عقل را زیاد میکند  
 و انسی که فلفل در از نامی کرم و جعفر در آن بودی دوست میداشت و آنچه تبه دیکست  
 جب سبب از طعم میل تمام داشت و مرویت که ذو النورین رفی الله عنه بر آن آنحضرت بالوده  
 آورد و آن حضرت از آن تناول فرمود و گفت یا ابعبید الله حسب این ذوالنورین اجزا  
 آن را و کیفیت آن طبع آن را به عرض رسانند آن حضرت فرمود بدستی که این طعم طیب است  
 ماکولات آنچه نابت شده که آن حضرت میبرد فرموده و تناول نموده و کونست سبب کونست  
 کاه که کین خورده و سپرزه در کرده و در دهه و اشکبه است ادب پنج ترک جمع کردن است  
 میان عدائی که بخور علی الله علیه وسلم از جمع کردن آن اجتناب فرموده امام محمد الدین در در باب  
 دی قدس الله متوه در کتاب حراطه مستقیم آورده که بهجت رسیده است که آن حضرت جمع  
 ی میان بیژ و ماه و میان بیژ و زنبها و میان بیژ و جرفه و میان بیژ و کونست و میان کونست بر آن  
 و کونست جو شیده و میان کونست قدیر و کونست تازه و میان دو خرمای کرم و دو خرمای سرد و  
 ازج و دو غنم و دو مرغی و دو قاقبض و دو مسهل و دو مختلف چون قاقبض و مسهل و یا هر یک از این  
 بطی المظی و از طعمی که عفتوست یافته بودی همچو آبکاه و تخملا و ملوحات نابت شده که بدست  
 العر تناول کرده باشد و هرگز سیر و پیاز و کنگر نا خوردی و اگر کسی از بقول لاتی که بوی ناخوشی میدارد در



خورد بودی و بر از مجلس بردن میفرستاد و در فرمود که من اینها را به لب آن بخورم  
 که با کسی را از میگویم که تا من نکوشیدم آنچه از عهد نبی رفی الله عنما روایت که هر از طعمی که بخورد  
 الله علیه و سلم تناول فرمود بیاز داشت بر تقدیر صحت معلول است بر اینکه از برابر نداد  
 بودی از برای بیان جوار **ادب ششم** تقدیم طعام است بر غار از صحیحین بر روایت ه  
صدیق رفی الله عنما آمده که بخورد الله علیه و سلم فرمود که اذا وضع العشاء و اتممت الصلوة  
فابدءوا بالعشاء یعنی چون طعام شب در مجلس نهاده شود و نماز قیام کرد پس ابتدا به طعام خوردن  
کنند و در صحیح مسلم بر روایت صدیق رفی الله عنما آمده که آن حضرت فرمود که تا نگذارند از وقت  
و در وقتی که طعام حاضر شود ائمه پیشان رحمان حدیث گفته اند این وقتی است که حضرت نماز باقی بود  
و در وقت سستی باشد پس اگر وقت سخت بود و بی قوت شدن باشد استعمال بخورنا حرام  
بود در صحیحینی بر روایت ابن عمر رفی الله عنما آمده که بخورد الله علیه و سلم فرمود که چون یکار  
بر سر طعام خوردن باشد که در آن بچند کنند تا وقتی که حاجت خود حاصل کنند و اگر چه نماز قیام شده باشد  
و در بعضی از کتب ائمه اهل حدیث مذکور است که عباد صحابه مثل صدیق و فاروق و ابن عباس  
و ابی تر رفی الله عنما و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین بظن ابی صریح علی میگرددند و ابی  
عمر رفی الله عنما طعام شبی است و اگر چه عیاش از وی فوت مینماید امام در احیاء آورده که بر  
وایت که طعام پیش وی می نمایند و تا ز قیام بر نشووی به نماز بر عیاش است تا وقتی که از طعام

برداشت

پرواخت با وجود آنکه در آن حال ادب هفتم آداب اعیان  
 کشید و قتی ابن عباس در او بر بر رضی الله عنهما طعام بخوردند  
 در میان در میان بود و خوردن آمد و قامت کشید این  
 عباس گفت تعجب میکنم تا وقتی که ما این برین را بخوریم و با نماز  
 بر بخوریم صحت در حالی که هنوز نفس را از اطعم غنیمت باقی  
 باشد شامان حدیث گفته اند این وقت است که نفس سستی  
 قطع و شتاق طعام بشود در وقت نیز حال سستی باشد و کعبه  
 که از شامان حدیث است چنین گوید که طعام را بر نماز مقدم باید  
 داشت اگر که بگذاردند فلاح و فساد کرد و **ادب هشتم** شسته  
 طعام خوردنست باید که وقت صبح خوردن بر پای نه باشند در جایی  
 تمیز بکنند که از جمله کرده است است و ممنوعات در صحیح مسلم  
 بر روایت انس رفی الله عنما آمده که میفرصل الله علیه و سلم نهی  
 فرموده از آب خوردن در حال قیام قناده روایت کند که از آن  
 صلی الله علیه و سلم پرسیدم که طعام خوردن در حال قیام چگونه باشد  
 فرمود که قبیح تر و خبیث تر و بیگانه است که بستاند طعام خوردن کرد







افق محمول بود برکت شرب و ساحت و تسیر در امور و عجم محمول به  
 منگی و در زور و تکلف در چیزها لاجرم آن حضرت که دل ببارک او از شیخ و تکلف  
 بکث بود قد عجم اختیار نمودی و در این حال این امر طریقی است که در وقت اجازت  
 نمود و آنکه در بعضی احادیث لفظی مانده آمده مردانه خوانند از بطن هر چند بزرگی  
 کشید و کسزده یعنی عورت آنرا مانده میگوید در عروق و عینت بنشیند گاهی  
مقول را بفظ مانده را بگفتند چه میگوید سرگاتم از کرم قال الله  
نه عینت را قینت مرصیته بی مانده میگوید مدوده بخوانند یعنی کسزده بزرگی و خوان  
خیر لیت که از بطنی بر لقی است در آنرا قوام است پس خوانند و بزرگند و مانده بزرگ  
و چون در میان عجم خوان نهادند شیخ بود و بزرگ مانده بستر خوان نهادند  
سبب خوانرا مانده گفتند و در اخبار آمده که چنانچه قوم عجم علیه السلام گفتند  
و بنا انزل علینا ما نیند من السماء و حقننا بر این حال صفره خوردند  
که بر این طعام خورد آن صفره بود بر یک رخ و در در میان مانده ابر و ادب نام  
طعام در ظرف جو می یا نهایی خوردن بر موافقت سنت در نهج اسلام  
آورده که در ظرف از بی و سیبی طعام در ثواب خوردن حرام است و در ظرف  
ادوی و سیبی کرده و در هیچ مستم بر ادب است ام سلمه رضی الله عنها حدیث

که بجزصل الله قدوس

که بجزصلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سستی خورد در ظرفی که از زور و بیایم ساخته باشند آواز  
 کند در شکم او آتش روزخ و با اتفاق علی دین رضوان الله علیه اجماع استحال ادائیگی از زور  
 حرمت و بجزدب امام شافعی رضی الله عنه در کاشه یک حلقه از لبیم باشد یا تیغ کاردی باشد  
 از لبیم نقش کرده باشند جایز است از آن کاشه جزی خوردن و آن کار در کار فرمودن و اگر سستی از آن  
 حلقه و نقش زینب در زینت کاشه و کار باشد استحال او مکرده است لیکن اگر لبیم بسیار بکار برده  
 باشند خاصی برای زینت استحال آن حرام باشد ادب دوم بعد از رسیدن قوم دست بطعام بر آن  
 و باید که چون بزرگی و مقدم در صحبت حاضر بود و طعام پیش آورد دست بی نیف او دراز نگذارد و فقط  
 که آن بزرگ استیغ کند چه در می و احدی بیست به نبوت پیوسته که خدیجه بن ابی طالب رضی الله  
 گفت اذ احمر نامع رسول الله صلی الله علیه و سلم طعاما لم یطعم احدنا بیده فیه حتی یدرسول الله فقامت  
 علیه و سلم میگوید بودم ما یعنی طریق ما آن بود که چون حاضر میشدیم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بر طعامی نمی نهادیم یک از ما دست خود را در آن طعام یعنی بهیج کی دست بآن طعام دراز نمی کردیم  
 وقتی که ابتدا کرد رسول خدای صلی الله علیه و سلم اگر رسیدن قوم باشد باید که صفره از آنرا بفرستد  
 نه ممدروانی دست بطعام دراز نکند چه ثابت شده است که چون آن حضرت با مردم طعام خورد  
 هیچکس پیش از وی دست بطعام دراز نکند و در آنست اصحاب را این نظر رعیند از در حضرت  
 اینان قدس الله روحها استماع افتاده که میفرمودند خدمت مولانا نظام الدین خاوس



علاوه بر آنکه در طعام خوردن توقف کردند تا بزرگ مجلس ابتدا کند از جمله طعام ادب است  
 لیکن در جمیع خوردن رعایت این ادب لازم نیست **ادب بازدم** تسمیه است باید که در  
 ابتدای تناول طعام نام خدای تعالی بر زبان رانند پس شروع کنند بزد اهل مستحقان اهل  
 تسمیه در اول طعام واجب در احدیست از آن هیچ وجهی در علم از معارف است اما اگر جمعی  
 باشند تسمیه بکسی نمی بخیزد از تسمیه دیگران بانی عمار در آن احتیاط است ایضا شیخیه در تمام الت  
 بر آنکه بخیزد و این مسئله در اسلام است و تسمیه عاقل که جواب یکی از جمیع کافی است  
 و بعضی دیگر گویند کافی نیست و دلیل این آن حدیث است که در سنن ترمذی بروایت  
 صدیق رضی الله عنهما آمده که پیوسته علی بن ابی طالب با شش نفر از صحابه به طعام می خوردند تا که آن  
 در آمد و آنچه مانده بود و لقمه خورد و آنحضرت فرمود که اگر این اعرابی بسم الله بگوید این طعام  
 شریک کافی بودی و تحقق است که آن حضرت وحی به بسم الله گفته بودند پس اگر تسمیه یکی کس  
 کافی بودی از تسمیه بقی اینان محتاج به تسمیه اعرابی نمی شد و از آنجا که ایوب انصاری را  
 الله عز و جل فرمود است که گفت ما روزی پیوسته علی بن ابی طالب بودیم که طعام نزدیک وی آوردند  
 که سهم در اول اهل برکت آن طعام ندیده بودیم و در آخر بر برکت آن پس گفت یا رسول الله  
 این چه کوسه بود فرمود که ما وقت خوردن این طعام نام خدای بر دیم و در بری انسان کسی آمد و طعام  
 خوردن پشت و نام خدای بزد سلطان با وی شریک شد در خوردن این طعام تسمیه است که پس از

یا ادم و خدیجه عادت است از آن تسمیه بود که در بیان روان

تسمیه تقدیم

از تسمیه تقدیم صلوات کنند و عوارف المعارف حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی  
 قدس الله تعالی سره مذکور است که در ابتدا ای طعام این صلوات باید گفت اللهم صل علی  
 محمد و علی الذین طیبوا و اهل بیتهم اجمعین اخلاقنا بعد از تسمیه باید کرد مگر اهل نماز  
 رحمه الله در از کار آورده که افضل آنست که در ابتدا طعام گویند بسم الله الرحمن الرحیم و اگر  
 همین گویند بسم الله گفتند دست بان حاصل شود و در بی گفتن جنب و حایض و غیره  
 برابرند در احیاء العلوم و در سنن اسلام آورده که بعضی گفته اند چون کسی لقمه ازل بردارد باید  
 بگوید بسم الله و در لقمه دوم بسم الله الرحمن و در لقمه سیم الله الرحمن الرحیم و مستحب است  
 که در ابتدا طعام بسم الله را بگوید از برای تنبیه دیگران و در احیاء العلوم آورده که مستحب است  
 بعد از تسمیه ابتدا به گفت کردن و در آخر ختم بگفت کردن چه در خبر آمده این عمل با مال و احتیاط  
 و از بعضی اهل برینقیات که چون انگشت برنگ زند یا سبزی در زبان نهد بگوید بسم الله و الصلوة  
 علی رسول الله و در سنن اسلام آورده که چون دندان بر تریب نهد باید که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله را یاد کند تا راجحه بویست آن در نیاید **ادب در خوردن** از روی شعور و اگاهی طعام  
 خوردنست پس اگر در حین تناول طعام تسمیه کند بر سپید عادت و در آن حال شعور و اگاهی نداشته  
 باشد عجز و تلفظ خرد برکت و جمعیت خاطر بران مترتب نشود حضرت شیخ علاء الدوله قدس  
 الله تعالی سره فرموده اند که در وین فر باید که جهد کنند تا در وقت لقمه خوردن بیگانه حاضر باشند

عنوان در بیان حال در آن  
 مستحکم از آن است که در بیان روان



که تخم اعمال در زمین قالب است لکن است چون تخم به سخت اندازد لکن نیت هرگز بجیت  
 باطنی حاصل نشود و اگر چه لقمه حلال باشد و بعضی عمر نزل از حضرت ایشان عبد الرحمن  
 و اگر خوالق نقل کرده اند در حسین تنادل بر لقمه باید که اسم القیوم گویند تا بنور آیت در  
 کت آن اسم یقین و تحقیق شود که مقوم علی الحقیقه حضرت حق سبحان و تعالی است که به طعم  
 و ایضا بنده می کند با سباب و طریق دیگر نیز مقوم است ایضا و حفظ میکنند و طبعان صادق  
 ترا با وجود آنکه در حسین تنادل طعام بکس طبعی بگفتند و آگاهی حاصل باشد اولی آنست که  
 بکس ظاهر نیز تسمیه و ظاهر است راه ای فطرت نمایند بعضی عمر نزل از حضرت ایشان  
قدس الله تعالی عنده نقل کرده اند که میفرمودند روزی خدمت مولانا حسام الدین علی بن  
 المرگه در وقت طعام خوردن فرمودند که هر چند کسی را بگفتند خاطر باشد لیکن در وقت  
 طعام خوردن بسم الله گفتن منافی نیت باید که ترک نشود و اگر کسی در ابتدا ای طعام  
 از تسمیه غافل شود باید که در آن اثنا هرگاه یادش آید تسمیه کند و اگر در آخر یادش بیفتد بگوید  
 بسم الله فی اوله و آخره از بس سیزدهم ابتدا همین است در اکل و شرب و بسم الله  
 طعام خوردن و در آن باب احادیث صحیح بسیار وارد است امام نوذری رحمه الله در احوال  
 آورده که در اکل و شرب و سلام بجز الا سود و معافی و اکتیال و سواکن و تقییم اظفار و قش  
 شارب و متبقی البط و حلق ردی و دست با سبب کردن و زبر جابه بولیدن و کفش

آموزه

و موزه در پا کردن و وضو غسل و خرجه از میز و از بقیع شیر و دخول در مسجد و منازل  
 خیر و اخذ حاجت از مردم و دفع حاجت به جانب ایشان و آنچه بدین مابده است در بین  
 باید که در آنچه حد نیت است به سپارد و اگر در حدی طعام خوردن به نیت است  
 جوید و قی که بان محتاج باشد در شرعیه الاسلام آورده که آن حضرت صلوات الله علیه  
 نان را بدست برکت میگرفت و خرزه را بدست چوب و اسم از آن تناول میکرد  
 باید که بسم الله طعام خورد که بجهت رسیدن است از آن حضرت که بسم الله  
 اجماع است با سبب سعی دست راست تناول میکرد و گاه بگفت چهارم بسم الله  
 ن جنبه در احوال و علوم از امام شافعی رضی الله عنه روایت کرده که چهار انگشت طعام  
 خوردن عکاست هر صدمه است و توفیق میان و قول آن باید که در وقت  
 طعام خوردن ابتدا به چهار انگشت کند بجهت تسمیه است خوردن را اگر کسی در قی طعام خورد  
 محتاج شود در کثرت چهارم است جوید منافی نیست نیت چهارم این صورت  
 از آن حضرت وجود آورده ثابت شده که آن حضرت هرگز چهار انگشت طعام نخورد و میفرمود  
 که شیطان بد انگشت چپ بخورد و در دست که بد انگشت طعام خوردن عکاست بر  
 دست است و نشانه بد را در عینت که از همان شیطنت است و شیطان را  
 از آن خط تمام حاصل است ادب چهارم طعام از پیش خود خورد است باید که چون طعام حاضر



شود و از نزدیک خود خوردنه از طرف طرف که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن فرج کرده است  
 و فرموده که چون جمعی از یک طرف بخورید از وسط دی که برکت بر وسط نازل میشود در صحیح  
 غیرین این سوره رضی الله عنهما که وی گفت خود سال بودم در حجر تربت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 روزی نان حضرت طعام مجوزم در دست من در آن حرکت میکرد هر طرف دراز میشد  
 و بر یک موضع نمیگذاشت پس آن حضرت مرا گفت ای پسر درویشی گفت ای  
 پسر من بسم الله بگوید و بدست راست طعام خود را نزدیک خود خورد  
 هم صحیح بر روایت انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که دست  
 طعام خوردن نام خدی برسد باید که هر یکی از نزدیک خود خورد و در شرح  
 این حدیث گفته اند این حکم وقتی است که طعام از یک جنس باشد پس اگر بر سفره یا بر  
 طبقی طعامی که نگویند میوه های رنگارنگ جمع شده در دست راست بر طرف  
 دراز کردن و از هر طرف بخورد طعام میوه یا خوردن در صحیح ترمذی روایت عکرمش  
 بن زویب رضی الله عنه آمده که گفت کاشکند بر آن پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم آوردند  
 که تربید و گوشت پاره و در آن سبزه بود و من دست می زدند از طرف که بخوردم  
 طعام مجوزم در آن حضرت از پیش خودی خورد و در شنای آن بدست چپ دست  
 راست مرا گرفت و فرمود در عکرمش از یکجا طعام خورد که این یک طعام است یعنی  
 از هر جا که بخورم همان یک تره دارد بعد از آن طبقی آوردن که بر آن انواع خوا

بود من از پیش

بود من از پیش خود خواهم بخورم در آن حضرت از همه طرف طعمی خورم تناول میفرمود در آن نشنا  
 گفت هر عکرمش از هر جا که بخورم بخور که این از یک دست است ادب پاره هم  
 کردی در پیش نان در آن زوایت باید که چون دست بچپ نان دراز کند  
 و آن را بر دست راست بگذارد که نان را یک دست شکستن علامت برکت است  
 است در ادب است که نان را بخورد و در آن را نکند و دست چرب شده  
 بوی رنگ سازد و اگر هر چه خورد یا بخوردی دهد و باید نکشد آن دکا سه و سبزی  
 و طبقی و کوزه آب مثل آن بر سفره بالای نان نهند که اگر بر آن را کرده داشته  
 اند در کتب این حدیث مسطور است که سفید ثوری رحم الله عنه کرده میداشته  
 است که کاشکند طعام بر روی نان نهید چوب کبریا حق رحم الله در هر دو احوال  
 آورده که کاشکند شخصتی از ادب با ضایع کاشکند لقمه نان در آن کسی  
 برسد پس از آن وارد شدن ضایع کاشکند از طریق نزدیک و آنوقت دور باشد  
 باید لقمه نان با غیر آن از کولات از دست دی بگذرد از باز بر آورد و پاک  
 حقه تناول کند که کاشکند آن نشان کبر وستی و دلیل برکت و خود دینی  
 است در صحیح مسلم بر روایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که چون از لقمه از دست شما بگذرد باید که آن بر درازد و آنچه بر روی پسته  
 باشد از کف پس بخورد و از هر کس بگذرد که کاشکند آن ضایع کردن نعمت



آئی است و غالب آن بود که از جهت کبر و نخوت باشد از افعال شیطان است پس  
 در بیدار شدن و نشستن آن عکس باشد باید که از برادر او بشوید و تن او کند و اگر  
 نشستن آن متعذر بود یا بس از نشستن به عینت مکرده طبع شده باشد آنرا بجز آن  
 خوراند و البته بخندارند که ضایع شود و هر زمان بیزه که از سرفه بر زمین باشد باید که بر حسب  
 در و اندازد که ضایع شود در اصل و مفقود و مستحق از نواذر الا حصول بر او است مگر آنکه از احتیاط  
 تا بعین است مگر کلمات که ابواب بر روی الله شکر کف که روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 خطبه سخنراند در آن اشعار فرمود که چون پیش یکی از منافعی بماند باید که بسم الله بگوید تا  
 شریک نماند آن جهت یعنی شیطان در روزیهای نماز و چون سرفه بردارند باید که حسنه بگویند  
 در زیر سرفه مانده باشد که دیوان بر می حسند و در زیر سرفه باشد باید که از برای آن  
 فحشی از طعام باز نگذارد **ادب سرفه زده** حرکت حرجی و شکر کردن است در وقت طعام خوردن  
 آن باید که هیچ حال از روی سحر است و شتاب زده کی طعام خورد اگر چه بسیار است باید  
 که موجب فسوت قلب و کوری دل بلکه سب موت وی است شیخ بنان حال قدس سره  
 که از کباب مشغول است مقرر است گوید که در مکه مجاور بودم چند روز بر سر کثرت هیچ نشد  
 نرسید و در مکه مجاور بود که چون فیهی برای جیامت بوی آمدی وی گوشت خریدی و برای آن  
 فیهی بختی بدان ای رفیق و وی بگوشت فرستاد و در میان جیامت کردن نفس من صد

کرد که چون

لاکه چون از جیامت فارغ میشد و طعام بخستی شود آن خاطر را بسندیدم با خود گفتم از نفس  
 جیامت باطنی آمد کردم که از این نخورم بعد از فریخت بر خواستم بگردم کف سبحی الله  
 تو خودت عادت مرا میدانی غزوی گفتم و به سجد حرام رفتم آن روز چیزی نیافتم و روز دیگر تا نماز  
 دیگر نیز بر خواستم و بروی در افتادم و به سجد گفتم مردمان کرد من در آمدند و بنده استند که در آن  
 شده ام ابراهیم خواهی آنجا بود من با وی آشنای ندا شستم مردمان از زمین دور کرد و پیش من نشست  
 و حدیث آغاز نهاد و کف چیزی میخوری گفتم شب نزدیک کف بگوید میکلند ای بنده جان قدم  
 استوار دار و برین تا فلاح با بد بس برخواست و بر رفت چون غار خفنی نگذاردیم آمد و با خود که  
 سه عدد س و در خیف آورد کف بخورم خوردم کف دیگر میخوری کف آری رفت دیگر گانه حرکت  
 دیگر با در خیف آورد و آنرا نیز بخوردم کف دیگر میخوری کف آری بر رفت و مثل آن دیگر بسیار  
 و بخوردم کف دیگر میخوری کف نه بسند است بس خواب شدم تا صبح بر می شدم و نماز  
 نگذاردم و طواف نگذردم بعد از آن حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم به خواب دیدم کف  
 بنان گفتم لبیک یا رسول الله من اکل البیض اعنی اللہ عین قلبه یعنی بر کف طعام بر  
 خود حقی سبانه دیده دل ویرا گوگرد اند بیدار شدم و با خود غریب کردم که دیگر هرگز بر نخورم  
**ادب سرفه** لغو را متوسط برداشتن است و بسک خاشیید و نرم فرود بردن و نقش  
 طعام گرم نادمیدن بس باید که لغو را بزرگ است از آن که آن لغو است و شکر گوشت



و عزیز بزرگوارند که آن سن نه بگردمستی و غنوت و باید که لقمه در دهان نهادن و ما را زیاد  
از اندازه باز نکشاید و چون لقمه را در دهان نمود به طرف راست خاید مگر ماضی باشد از دهان  
و بپز آید که لقمه یکسخت خایند شود بلکه فرو نه برد در وقت لقمه بلکه فرو بردن رفیق و لطف  
را که فرمایند تا چون آواز شتر از گلوئی وی آوازی برود نیاید اگر چنان اتفاق افتد  
که آن آواز وقتی از گلو بر آید که لقمه خایندیده بدوشی و سرعت فرو برد و باید که تا لقمه  
فرو بردن خالی نشود از برای لقمه دیگر دست دراز نکنند و باید که لقمه بدندان نرسد و در  
به طرف طعام نیارد و نفس بر طعام کرم نهد بلکه چندان چر کند که سورت بخار و در  
آن فرو نشیند و در اجنباد وارد شده که التفخ فی الطعام ینهب البرکة و صحبت  
رسیده که آن حضرت طعامی را که به غایت کرم بود تناول فرمود بلکه زمان میگذشت  
تا بچندال باز آمد و باید که در اندای طعام خوردن دست آلوده را بر کاره و طبقی  
نیفتاند و لقمه حرب و باره گوشت را در پیاز سرکه و امثال آن فرو برد که چون در  
آن حرب آلوده شود مکرده تا بدین طریق جمع کردن میان ترشی و گوشت حرب آن بود  
که اول لقمه حشک البرکه فرو برد و بعد از آن گوشت را بزبان نهد و تناول کند و باید  
که استخوان مغز در را بغیر بر پشت دوی نان و کنار طبق و دستار خوان ترند که از  
جمله مکروهات است عزیز می نقل کرده اند که حضرت امینان قدس الله تعالی سوره

که بزرگی را نام

که بزرگی را نام کی بر نند که وی گفته که در آداب طعام خوردن نوشته اند که نه با بر کنایه  
که بخ کوی گنجی یعنی استخوان مغز او را تغیر بر کنار طبق و دستار خوان ترنی ارب  
**مجموعه** سخن گفتن است در اندای طعام خوردن باید که با صاحب در میان تناول طعام  
سخن گوید و شنود زیرا که بر کنار سوره از اول تا آخر ضامولی نشستن مکرده و مکنوت  
بجست تشبیه به طایفه محبوبس حیوانات امام جمعه الاسلام رحمه الله در احیاء العلوم آورده  
که از آداب طعام خوردن است که سخن گویند در اندای آن حدیث کند به حکایت حالان  
و مکرده است که سخن گفتن و گفتن و اجنباد گوشت آیز که میند مثل از اچیف باید و امور  
مکرده از عرض فوت و در خوان و اجباب و امثال آن و باید و باید که هیچ طعام را نماند و  
کنند که مکرده و مکنوت و خلاف سنت چه در صحیحین بر روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده  
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم طعامی را عجب فرمود و در روایت مسلم آورده که اگر استخوانها نماند است  
از بود لیکن طعام بر کس حرفی نماند و بر از خوردن آن کراهت طبعی و جیبی باشد و دست  
که انما کراهت کند از آن و این مخالف سنت نیست چه در صحیحین بر روایت خالد بن ولید  
رضی الله عنه آمده که جمعی سو سمار بر بیان کرده پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم آوردند آن حضرت  
فقد خوردن آن کرد پس این گفتند که این سو سمار است یا رسول الله آیا این حرام است  
آن حضرت فرمود که حکم بر شستن نیست لیکن این در زمین قوم من نمی باشد مگر است طبعی است







و در وقت بر این بود چه ممکن است که بعضی کسند باشند و بر اسط عدم اتفاق بیارند  
 این نیز ترک طعام خوردن کنند پس موافقت طعام خوردن انقوت تا آخر بر جهت کمال  
 شفق و مهر باشد بود بر صاحب و باید که تا سفره انداخته باشد کسی از کفار سفره بر بخیزد مگر  
 بنا بر ضرورت چه در سندان ماه و شعب الایمان نام پهنی رگه الله بود ایت ابن عمر فرقی الله  
 عن امر ایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون باید که از کفار باید کسی بخیزد  
 تا وقتی که باید برادرند **باب بیستم** در کیم اتفاق با محاب امراض معدیه در طعام اگر میان و توکل  
 وی و کمالی دارد الا اجتناب در آن صورت اولی است پس باید که اگر چه جنب باطن قوت او  
 در از هب یکی بهمان که مرضی این است می کند احتراز نماید و خوشه بخاطر اندامه وی کرات  
 باین طعام خورد و در کسین ابی داود و ترمذی و ابن ماجه از جابر بن عبد الله روایت کرده که آنجا  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست نخورد مگر کف و با دست خود در کار بود و فرمود کل بسیم الله شفق  
 و توکل علیه و اگر کسی را قوت ایمان و توکل در وجه کمال ندارد از محکامی جنبان بهمان از اجزاء  
 و اجتناب جایز است و مخالف طریق است نیست چه در امر و پیش مجامع اجتناب از  
 مخدوم و رفع سنده در هیچ باری ثابت سنده آن حضرت صلی الله علیه و آله ایما هر روزی است  
 عنه کف بگر بزر از مخدوم همچنانکه از شیره میگری و جدام مرضی است جنب که از اینست خلط  
 در وجه بدن پیدا شود و مزاج اخفا و بهمان آن تنباه و متغیر تر شود در اجزاء و در دست  
 که آن حضرت

آن حضرت فرمود کسین کوی باشد و در حال که میان نهاد یک نوزه داری صفت باشد و اگر  
 گفته اند که قوت ایمان او در وجه کمال داشته باشد و بر از موافقت و مخالفت این طایفه  
 چند آن ضروری نخواهد رسید زیرا که قوت ایمان و توکل وی تعدیه را مانع از آن بدلیکن  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله صغیف از اجتناب و احتراز فرمود و خود در حدیث است  
 نمود تا قدر افتند کند بوی به طریق توکل و ضعیف بطریق تحفظ **باب بیست و دوم** اینست  
 بر محکامه باید که با رفیق در طعام خوردن اینست مسکون دارد و آنچه بهتر فرستاد بود از طعام بود  
 باز کند از دوا این از جمله مکرم اوست. بیاران در طعام خوردن سهل بن عبد الله شتری قد  
 سس الله روایت کرده در تفسیر آیت کریمه ان اللذی باطن بالعدل و کماله است فرموده است  
 که عدل آن بود که انصاف رفیق اندازد بدوی و احسان و انکس او را بقدر خوردن او بتردانی  
 الاسلام خواهد عبد الله انصاری قدس سره یکی از اکابر نام برده که تقاضای خوردی او می رسید  
 سب آن بر رسیدن کف روزی با هر خود باها محکامه بود باره گوشت بر دستم پسندیدند  
 و بر جای نهادم و وی بانگ بر من زد کف چیزی که خود را منبندید می چرا دیگر را سندی  
 و من نه از آن وقت باز تنها هم میخوردم تا بواب شوم و عم دی گوید که شیخ ابو سعید مقرر  
 رگه الله کف که یا شیخ ابو سعید الله رود باری قدسی الله روه که از انبار شیخ شام  
 باقی میخوردم باقی پسندیده نباید بجای نهادم شیخ کف بجای منبندید که خود را پسندید



در راه در ویستی منی که بخورد ابو جعفر مافی رحمه الله که از کبار مشایخ است حکایت کند که  
 فتحی بکوه لبنان افتادم آنجا قهر از ابدال یافتیم باین جوانی بود که خدمت این لاری شایسته  
 دست کباب بدرودی و برای این که به بختی سه روز آنجا بودم روز چهارم با مداد مر آن کفنه زندگان  
 مارا دیدی برو که تو با ما زندگانی نتوان کرد و مراد جا کردند من بر فرم بعد از چند کاه بیخدا درستم  
 افتادم آن جوان را دیدم که دلالی میکرد و من بر بدلی گفتم عجب مانندم دوروی میگردیستم  
 که او باشد یا نه وی بجای آورد بیکسو باز شد و گفتم چه میگری کفم بخدای بر تو که تو آن  
 که ترا دیدم بکوه لبنان کفم آن هستم کفم اینجی چون افتادی و این جا کفم کفم از وی ما  
 بر جان کرده بودم در وقت قسمت بتر از بسوی خود نهادم بدین حال افتادم **ادبیت**  
**سیم** ریزه کردن کوشک تهر است بدت بر موافقت است و اگر چه صحیح شده است که آن  
 حضرت احسان به کار ریزه کرده اند و بعضی کوشک بکار در ریزه کردن مکره است  
 و دلیل ایشان است که در بعضی روایات نیافته اند که صد تیره رفی الله یعنی فرمود که بفر  
 علی الله علیه وسلم کوشک بخند را بندگان مبارک خود میکنند و میبف که کوشک را بکار  
 ریزه میکنند که آن صبح اهل عجم است و بندگان بکنند که آن خوشتر است و اگر چه این  
 حدیث مشهور است لیکن پیش از باب تحقیق از حدیثین است و این حدیث  
 خالی از ضعفی نیست و در سنن ابی داود و در شعب الایمان امام بهامی رحمه الله این حدیث

مذکور است

مذکور است و این کفنه اند که لیس هر بقوی و حدیث فرموده که تقدیر رحمت این نمی محضی بود  
 سنی است که محتساج کار و بنا شد و بعضی کفنه اند که منقعه آن است که کوشک به کار در ریزه کردن  
 بر عادت خود سزید جنبانجه اهل عجم خسته اند چه به صحت رسیده که آنحضرت بدت مبارک خود  
 کوشک بکار در ریزه کرده اند و در صحیحی بر روایت عمرو بن امیئه رفی الله عنه ثابت شد که گفتم  
 دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم که کوشک کوشک سفندی داشت و بکار کوشک از آن باز میکرد درین اثنا  
 باینکه نماز دادند آن کار را ببیند است و نماز کند در آن برخواست دوست مبارک خود را داشت  
 و عجمان دست نداشت نماز گذارد و در کوشک معبره اهل حدیث بر روایت ابن عباس رفی الله  
 عنهما مذکور است که کفم شیخی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خضعت کردم و وی امر فرمود که  
 بر خانه بر جان کنم پس آنحضرت کار بزرگ برداشت و باره کوشک برای جمعه کرد درین  
 اثنا ملال اقامت کشید و آن حضرت را به نماز خواند آنحضرت کار را ببیند است و بر  
 خاست و نماز گذارد و این کفنه دست مبارک است باشد **ادبیت** **همام** رعایت کردن  
 عدد و طاق است در آنکه از ماکولات رعایت بنوان کرد باید که چون میوه یا طاق متداول  
 کند که آن را میتوان بشرد مثل خرما و انجیر و سنبله و گندم به عدد طاق را در آن حرمت دارد یکی با  
 یا پنج متداول کند که بنا بر هر آن الله ذکر یک الوتر مطلق عدد طاق در امر است و دست  
 حق است بچانه در سزا بخوردن به بچه در رعایت عدد آن اگر چه قوی بنظر نیامده لیکن برین



قبای مینوان کرد پس باید که چون جمع از اجباب و اوخان بنیوت از چجه آتش خوردند هر یکی چجه  
 خورد و در وقت سوز با خوردن چجه را بر آتش کنند که عدالت حرمی و طره است و کم نیربان  
 نذر اند که من نه کرد و نخواست است بلکه طریق وسط را مری دارند و باید که از چجه فطرات بر سوز  
 و جامه چکانند و نیم خورده خود از چجه بکاسه باز نکرده و در وقت چجه بر مان برودن سوز خود را  
 مثل بهایم و حیوانات فرد باز نیارند و باید که از برای چجه در مان خود را بسبب از چجه باز نکنند و چجه  
 به مان درون نزد در وقت سوز با و غیر آن خوردن آواز ناخوشی از لب و دمان بر نیارند و چون  
 خواهند که چجه را از دست بهند بر کنار طرف طعام نزنند آن سر کنون در در طرف چکانند که اگر  
 قطفه مانده باشد از وی فرود رود در امثال این از ادب جز نبه بسیار است که تفصیل آن  
 طوی دارد **ادب پنجم** رسیدن انگشتان و ظرف طعام است در آخر کار باید که چون از طعام  
 خوردن خارج شود انگشتان و ظرف طعام را بکشد با **باب** احیای صحیح و آردنده در حیاتی  
 بروایت ابن عباسی رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون یکی از شما طعام خورد  
 باید که دست خود را نشوید تا وقتی که آن را بپسید یا بفرماید که دیگری بپسید مراد از رسیدن  
 دست رسیدن انگشتان است و این از قبیل تسبیح جزوات است با هم کل دور صحیح مسلم بروایت  
 کعب بن مالک رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر انگشت طعام میخورد و انگشتان  
 مبارک خود را میسید پس از آنکه بپسید انگشت مبارک خود را در صحیح مسلم بروایت جبرری رضی الله عنه آمده

که پیغمبر صلی الله

که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر یک از ما دست خود را بپسید باید که دست خود را نشوید  
 انگشتان خود را بپسید زیرا که بپسیدانند که برکت در کدام جز دست از طعام وی بردایت نمک  
 نمیدانند در کدام انگشت برکت طعام مانده و باید که در میان طعام خوردن انگشت نمیدانند  
 بپسیدن باید که انگشت که بی فایده باشد چه باز به طعام آلوده خواهد شد دست او را نشوید  
 خان و سوز باید که سخت مکرده است اگر چه سنگ حوی باشد و بر حجت است که چون آن سخت  
 از طعام خارج شدی انگشت خود را بدین ترتیب تسبیحی که او و سلی یا کس سقی بعد از آن  
 سبب بسبب ایهام را دور تا رخ نام یا فنجی رحه الله تعالی از کعب بن مالک رضی الله عنه صحیح  
 شده که آنحضرت از فرمود بپسیدن انگشتان و رسیدن ظرف و فرمود که تا نمیدانند که برکت  
 در کدام جزوات از اجزای طعام و در اصل صفا و صفا در صفا از نوادرا و اصول بروایت مالک  
 در بنار رحه الله از انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس در کار طعام  
 پس رسیدن آن کار از برای وی استغفار کند و بزرگی صلوات فرستد **ادب ششم** در انداختن  
 ختنی پوست و دانه است از طریق صید و ادب در صید خوردن است که آنچه دانه پوست و  
 انگشتی باشد مثل خرما و نار آن دانه و پوست را در طبق با صید جمع کنند در اصل صید و جمل از  
 از نوادرا و اصول بروایت قتاده رحه الله از انس رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود  
 از انگشت جمع کنند میان خرمای خشک و دانه خرمای سرد و دانه بر یک طبق پس اگر یکس با



و حال بنده که دانه و پوست را دور اندازد آن را میان دس مالی پاک کرده مندرج در مجموع سزا  
 از نظر مردم پنهان کند یا دوست چسب نگاه دارد اگر بسیار نباشد تا بوقت فرست  
 در اندازد و به جهت رسیده آن حضرت کاهی در اندازد دست چسب و چون خواستی که  
 از دیگران دست چسب انداختی و هم در اصل صد و هجدهم از نواد الاصول بروایت استرسای  
 الله علیه و آله که طبعی بر ضربای ترشس پیغمبر صلی الله علیه و آله در زندگیزی از آن تنه اول فرمود  
 و آنها را از دمان مبارک چسبند دست چسب انداخت بس که سفید دست آمد  
 بر آن بگذشت و آن دانه را بخورد و هیچ ستم بروایت عبد الله ابن سبیر المازنی ثابت شد  
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله حرم خودی دانه را از دمان مبارک بر پشت انگشت سبب  
 و وسطی دست چسب نهادی دور افکند و باید که در وقت دور انداختن بیوت و در  
 ۵ ملاحظه نماید که در گفتگاو چیزی ننگین درون کفها را آلوده نرود **بیت** و همقم دعای برکت است  
 هایت رفتی که نوبه پیش آید باید که چون عبودت رسیده بدت وی شهد از دعوات ما فوره آنچه ثابت شد  
 هایت بگواند در هیچ ستم بروایت ابابره رضی الله عنه آمده که مردمان چون نوبه میدهند پیش پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله می آوردند آن حضرت آنرا بدت بگرفت میگفت اللهم بارک لنا فی عمرنا و مالک  
 لنا فی هدینا و بارک لنا فی ضاعتنا و بارک لنا فی بدنا و بر این دیگر از ستم آمده که بعد از لفظ سنا  
 پیغمبر که برکت مع جمیع کلمه پس خوردن کرم که در آن میخواند آن میور روی میداد و در کتاب این

بر او است

هم بروایت ابی هریره رضی الله عنه مذکور است که گفت دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستم که چون  
 نوبه پیش می آید از نواد آن را بر چشمهای مبارک خودی نهاد و بس بوسه بر آن میداد بعد  
 از آن میگفت اللهم کما اریتنا اوله فان تانی اخره بس آنرا بگوید که میداد که نزدیک  
 وی بود در اصل نود و هجدهم از نواد الاصول بروایت زهیری رحمه الله از انس رضی الله عنه  
 آمده که چون نوبه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردندی از هر جنبی از میوه از آن میسید  
 و سه بار بر چشم راست نهادی و سه بار بر چشم دیگر بس کفنی اللهم کما اریتنا اوله  
 لها فبلغنا اخرها بس آنرا بخورد برین گوید که او کان ددی امام رحمه الله در شرح  
 این حدیث فرموده که لبست نوبه بسیدن نوبه است که اثر صیغ آتس از رو بهدوش میدود  
 و آفتد و فریب الحمد است از سبب قیاض و هنوز به ظلمت و خنار عام حدیث آلوده گشته  
 و این فعل از جمله عبادت است چون بان اراده وجهه الله کنند بخسید آن بگوید که نوبه  
 از جهت منابت و قرب عبادت از سبب عدم الایس وی بگوید دست دنیا **بیت**  
**بیت** و همقم خلل کردن بن دندانست باید که چون از تقال طعام و میوه فارغ شود پنج  
 دندان را خلل کردن اولاد و اجزای طعام و میوه را بر آن آرد و الا بعد از آن منعوض شود  
 و موجب درد دندان و بوی دمان شود در اصل بیست و نهم از نواد الاصول بروایت عبد الله  
 بن سبیر المازنی رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نطقوا السلام علیکم من

طعام



یعنی باک سازید که شسته های بن دندان را از طعام اقام روزه الله در شش ماه این حدیث فرموده که  
 مراد آنست که چون طعام خورید آنچه در بن دندانها مانده باشد بخلاص برون آید زیرا که آنچه  
 در بن دندان میماند زود باشد یعنی بزیر دریا که رگها از آن تولد کند و آن بدیهی گرداند  
 و آن موجب ایندو از اکرام الکاتبین شود و بسبب نفرت و کراهت اخوان و منافقین  
 و این برای ملکین بواسطه آنست که مقام اهل بیت نزدیک دندانهای بسبب آنست چنانچه در حدیث  
 در معنی آیت ضابطه من قول الله و قیل عتید قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم عن نوابه یعنی جای آن دو فرشته نزدیک دندانهای بسبب آنست که  
 آدمی بان تلفظی کند اینها از او نویسند پس از زبان هر که بوی ناخوشی شنودند متذکر  
 میشوند و کدورت می یابند و پوسیده نماند که آنچه کسب زبان از بن دندان برون آید خوردن  
 آن اولی است بنوع خللاص برون آید و بکنند آنست و باید که در وقت خللاص  
 بن دندان را کاک و کاه بسیار کنند که کسب بن دندان بواسطه آن بریده یا بدو آب  
 در قسمت خللاص آنست که سر خللاص را تا بنیمه در کف دست راست از میان وسطی و بنظر  
 آرد و پیش اصحاب دارد و کسی خللاص می ستاند باید که به دست راست هم از میان  
 وسطی و بنظر فراید و خادم را بشیرک الله با کسند **ادب سب و نام دست**  
 شستن است پیش از طعام و بعد از طعام در کتب بعضی آمده اهل حدیث رحمهم الله  
 مذکور است

مذکور است که سفیان ثوری روزه الله تعالی مکرره میداشت شستن دست پیش از طعام  
 و آنچه نزد محققان اهل حدیث ثابت شده آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 گاه پیش از طعام و بعد از طعام دست مبارک شستی و گاه شستی در صبح ابی داود و ترمذی  
 از سلمان فارسی رومی الله عنه مرویست که کف در توره خوانده بودم که برکت طعام  
 در آنست که بعد از آن دست بشویند این سخن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مذکور  
 آنحضرت فرمود که برکت طعام در آنست که پیش از آن و بعد از آن دست بشویند  
 و در صحیح بخاری بروایت صدیق رومی الله عنه آمده که من وضو اعمامت النار  
 یعنی وضو را زید از آنچه آتش و بر آسوده باشد یعنی با شستن بکنند و از وضو اینی چنانچه  
 محققان اهل حدیث بر آنند نظافت و دفع و مسح و سورت است چه وضو شستی از  
 وضو دست که عبارت از خوبی و پاکیزگی است نه وضو نماز اگر چه بعضی از علماء بر آنست  
 اند لکن حکم آنرا منسوخ داشته اند و موقوف اول است حدیث عکرائی بن روایتی الله  
 عنه که در صحیح ترمذی ثابت شده در حدیث طویل التذلل که وی گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 از طعام فارغ شدی آب آوردند آن حضرت هر دو دست مبارک را بپوشید و دست راست  
 در سرد روی و هر دو زراع شریف مالید پس فرمود ای عکرائی این وضو است در آنچه آتش  
 بخورد و باشد و اگر مراد اینی وضو باشد که در شریعت برای نماز مقرر شده محمول بر استیجاب



خواهد بود نه بر ايجاب چه در هیچ بخاری آمده که از صاحب رومی السنه گفته سوال کردند از دست  
 شستن بعد از طعام که با شستن جنبه شده باشد گفت در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 ما همچنان طعام کم می یافتیم و در کاه می یافتیم ما را منديل نبود که دست بآن بسازیم الا آنکه  
 دستها را در حمی مالیدیم و در ساق و قدم خود می کشیدیم و بعد از آن ناز می کشیدیم و بآن  
 آنکه دست بشویم و مؤید این قولست حدیث عمر بن العاص و ابن عباس رضی الله عنهما  
 که پیش از این در آداب بیت میم گذشت و در سند این ماجه مؤید همین قولست  
 حدیث مرویست از عبد الله بن ساری بن جریز رومی السنه گفته که گفت از برای پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم نان و گوشت آوردند و آنحضرت در سجده بود از آن تناول فرمود ما نیز با او  
 طعام خوردیم بعد از آن برخواست و غازی گذارد و ما نیز با وی غازی گذاریم پس از این نزدیم  
 دستها در سنگ ریزهای مسجد مالیدیم و چون کسی خواهد که پیش از طعام دست بشوید طر  
 سبقتش آن بود که دوزانوشینند و ما در هر دوزانوشند بعد از آن هر دو دست  
 شسته باشد چون خادم طشت و ابروی پیش وی آرد باز بشوید و صورتش شستن  
 را هر چی دارد باید که دست شسته را بر طشت نیفتند تا قطره بر فرخی و جامه کسی نماند  
 آن بود که چون دست بشوید هیچ منديل استعمال دست را خشک نزنند و اگر در زیر  
 بغل نماند که بکف ترین جانی از جامه آن است و چون بعد از طعام دست بشوید باید که

دست نشوید

در طشت نشوید مبادا موجب کراهت بعضی صاحبان شود و اگر خلوص در دست وی بود دست  
 شستن آن را بعد از آن بگردانید که باید که بعد منديل که بکف تر بود دست را خشک سازد بعد از آن  
 خادم را دعای غیر کند و گوید طهرتک اللهم من الذنوب و در هر طریقه السلام آورده که در  
 ادب خادم کرد اینند طشت آن است که چون پیش از طعام طشت آرد اول از جنب دست  
 راست بگردانند و پیش خرد آن مجلس نهند بجانب دست راست بر نام مجلس گردانند و چون بعد  
 از طعام آرد اول پیش بزرگان مجلس نهند و از پیش ایشان بر جانب دست راست بر نام  
 مجلس گردانند و خادم باید که آب دست شستنی همه اصحاب را در طشت جمع کند و بعضی در حق می  
 بآن بکف زد که طشت خالی پیش ایشان نهد از راه تعظیم مگر آنکه آب بسیار جمع شده باشد  
 که ضرورت خالی باید کرد و در وقت آب برداشتن کردن و طشت گردانیدن باید که ملا  
 حفظ نماید که نگاه قطره بر فرخی و جامه کسی نماند و او آب ریختن برداشتن آن بود که  
 بر سه نوبت ریزد اول اندکی و نوبت دوم بیشتر و نوبت سوم لا یقطع مریز تا وقتی که دست  
ادب سیام حمد گفتن و دعا کردنست باید که چون از طعام فارغ شود و حمد و سبک است  
 و الهی که در احادیث بنوی علی مصدر یا الصدوة اسلام ثابت شده است بر زبان رانند و آن  
 و سینه رضای حق سبحانم گردانند و در صحیح مسلم بر ادب است انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم فرمود که صدای گفتار را فری می شود در این بنده خود که چون گفته تناول کند بر آن حمد گوید و بر



و چون ستر بنی آن مدبران کند گوید و برادر صحیح بخاری از ابی امامه رضی الله عنه مرویست که گفت  
 هرگاه ما بیدار بر میماندیم ستر بنی الله علیه و سلم میفرمود الحمد لله الذی کثر اطمیناننا  
 کافیه غیر مکفی ولا مورع ولا متغی عنده و بنا و در روایتی دیگر صحیح شده که میفرمود  
 الحمد لله الذی کفانا ان انا غیر مکفی ولا مکفور و صحیح از ابان مکفی بن  
 خواننده اندلیکن امام نوادی رحمه الله فرمود که اصح و اوضح اقوال آنست که مکفی بنسبند بر  
 خوانندگن و آنکه بفرمود خواننده اند فاسد است و در سنن ابی داود و ترمذی و ابی ماجه بر روایت  
 معاذ بن انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس طعمی خوردی بعد از آن  
 الحمد لله لذی الطعمی انداز زلفه من عزیز حلال منی و لا قوت لمن ان کثر شئ منی امر بیه  
 و در کتب ابی انس بر روایت عبد الله عمره رضی الله عنه آمده که چون پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم از طعام فارغ میشد میفرمود که الحمد لله الذی من عیننا و ندانا و استجابنا و نادانا کل  
 الاصل انما و در سنن ابی داود و ابی ماجه در دو کتاب جامع و شامل ترمذی از ابی  
 سعید خدری رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون از طعام فارغ میشد  
 گفت الحمد لله الذی اطمینا و سقانا و جعلنا مسلمین و در سنن ابی داود و ترمذی و غیر  
 از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون یکی از  
 طعمی خورد و بر روایت ابی انس آنکه هر کس که خدای تعالی بخورد و بر اطعمی باید که

بگوید اللهم

بگوید اللهم بارک لنا فیه و اطمیننا جرمنا منه و هر کس که خدای تعالی بخورد و بر اطعمی باید که بگوید  
 اللهم بارک لنا فیه و اطمیننا منه و در رساله ادب السوفیه حضرت شیخ علاء الدین  
 قدس سره مذکور است که اگر کسی قهقرو در مجلس حاضر باشد باید که وی دعا کند و گوید  
 اللهم اغفر لنا و لصحاب الطعم و لا کلیه و لمن سعى فیبه و لجمع المؤمنین و المؤمنات  
 و الحمد لله اولاد و اولاد آخره و اولاد بعد از طعام فاتحه و اخلاقی و بیکسر سجد اندوزان باب  
 حدیث صحیح و نقل معتبر بر نظر بنامده و لیکن در اخبار امام نوادی رحمه الله بر روایت جابر  
 رضی الله عنه مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که خرموش کند نام حق سبحان  
 بر سر طعام خوردن باید که بگوید ان فارغ شود نقل هو الله احمد بخواند **فصل چهارم** در ادب  
 خوردن و این فصل مشتمل است بر بازده ادب **ادب اول** نشسته آب خوردن است  
 در خاتمه اوقات امام محمد تقی بن فرزند ابی امامه رحمه الله در حرالاستغفار آورده که بگفت  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اکثر اوقات نشسته آب خوردی و از ایستاده آب خوردن منع  
 کردی و یک نوبت ایستاده آب خورده است یعنی کفنه اند این فعل ناسخ نمی است  
 و بعضی گویند از برای بیان جواز است و بعضی گویند جهت عزری بود لاجرم بیشتر علی ایفقه  
 انراستاده آب بناید خورد و مگر مانعی از نشستن پیش آید و در روایتی آمده که ان حضرت  
 صحابی را خبر فرمود از آب خوردن در حال قیام **ادب دوم** احیاناً استاده ادب خوردن است

بگوید اللهم



جه در صحن بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت دلوا آب از زخم پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم آوردم از اجی آب خورد و در جانی که اسناده بود درج بخاری ثابت شده که هر نفسی علی رضی الله عنه در مسجد کوفه نماز پیشین گزارد و از برای مردم در جهنم است تا وقتی که نازد دیگرند آب آوردند بخورد و وضو سخت پس از حالت و آبی که مانده بود همچنان بشنیده بخورد بعد از آن فرمود که مردم کرامت از نماز آنکه آب خوردن در حال قیام و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم همچنین میکرد که من کردم **ادب سیم** آب خوردن است سه بار <sup>بیکبار</sup> که در جهنم است و ستم همچنین فرمود که از آن نوع آب خوردن نمی فرموده است و گفته است <sup>بیکبار</sup> لا معتبان الکبائن العجب یعنی آب از مران مران خوریدند آنکه یکبار بیکبار بخورد و نیز بگوید در حکم از آن جدا میشود و در صحیح بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که آب را یکبار بخورد و چنانکه شتر بخورد بلکه بدو بار و یا سه بار خورید اندک است و شیخ سعید فرغانی رحمه الله در کتاب مناجح العباد آورده که آب را سه بار باید خوردن چنانچه در احادیث وارد شده و باید که در هر نفسی کوزه را از لب جمع کند و در نفس اول یک غرفه آب خورد و در نفس دوم سه غرفه و در نفس سیم پنج غرفه **ادب چهارم** نفسی کوزه نادمیدن است باید که چون کوزه آب در دهان گیرد در درون کوزه نفس که از جمله مکروهات است بروایت قتاده رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

نمی فرموده

نمی فرموده است از نفس زدن در ظرف آب در صحن بروایت ابن عباس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آب خوردن سه بار نفس میزد لیکن آن در ظرف آب بود **ادب پنجم** تسمیه تقد است در اول و آخر آب خوردن در سنن ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اثنا حدیث فرمود که چون آب برمان برید بسج الله بگویند و چون از زبان جدا کنید الحمد لله بگویند و ثابت شده که چون آن حضرت آب خوردی بی سه نفس خوردی و در اول هر نفسی بسم الله گفتی **ادب ششم** الحمد لله گفتی فرمودی که این نوع آب خوردن بسیار کفایت کند و کوه را نهد تراست در احیاء العلوم آو که آب را سه نفس خورد و در اول هر نفسی بسم الله گوید در آخر نفس اول الحمد لله گوید و در آخر نفس دوم الحمد لله رب العالمین گوید و در آخر نفس سیم الحمد لله رب العالمین از ترجمان السرخس در احیاء مکشور است که بعد از آب خوردن باید بگوید الحمد لله صحه با فرا تا بر گشته و لم يجعله قبی و اجابته بنوبها **ادب ششم** ملاحظه کردن ظرف آب است که خسی یا جزا در وی نیفتاده باشد و در حین برداشتن قطرات از وی بر فرس و جامه وی بگلد باید که چون کوزه آب را بردارد و بر درون فرود بر کند و در آن احتیاط بکنند تا نایب بود برده ننگ بر سر آن پوشد و آب از ورای برده خورد و در روایات آمده که دو سترنی ظرف نزد ابن عباس رضی الله عنهما ظرف آنگیند است از جهت که هر چه در او افتد از نفس پاک و غیر آن فایان **ادب هفتم** الموده نام کردن دست و لب کوزه است بدست و دهان



باید که در اشغالی تنادول طعم خوردن ضرورت شود لب کوزه بدست و در میان هر شب  
 الوده من زو بس باید خوردن محل چندان بود که دست کوزه را به خنجر و خنجر در دست راست  
 بگیرد و اگر کوزه را دست نباشد اول انگشتان و لب دندان از چربی پاک سازد آنگاه با  
 خوردن بردارد **ادب هشتم** آب نان خوردن است از زمین مسکن و ناله قهقهه یعنی مضمی که  
 نکتته باشد از قبح و غیر آن زیرا که آن موضع نجس است و این آبی باشد و در نجس است لیکن اگر برین  
 اتفاق افتد منافعی است نیت و بخت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیکبار از زمین مسکن یکبار  
 اصبی بیان انجوده و آن محاسبه زمین آن مسکن را برید و از برای زمین و بزرگ نگاه داشت باید  
 که بدان از جوی و حوضی و امثال آن آب بخورد که از جمله مکروهات است و نیت به بهایم و  
 حیوانات **ادب نهم** اینا کردن شربت و آب سرد است بر حاضران بموافقی است  
 وقتی که خود ساقی باشد هر دو صحیح مسلم بر ادب میزبان بنویسند رفی الله عنه آمده که پیغمبر صلی  
 علیه و سلم فرمود که ساقی قوم آخرم ستر باز آنس رفی الله عنه مرویت که از وی پیغمبر صلی  
 علیه و سلم را صحب را ستری میداشت و ایشان گفتند یا رسول الله چه شد و اگر اول  
 خود بهایش می آن خط این حدیث فرسود اما بر کف اندرین عمل فواید بسیار است از جمله  
 انصافت به صفت ایشان که بهترین خلق است با صحبت دیگران که حکم هر شب سوار  
 المؤمن مشاء پس خورده برادر المؤمن شنا درکت است پس کسی که در آن شربت خنده برکت  
 همه صحیح است بر شود و اکثر حیوان اتفاق افتد که فادام صحیح تر و نوبت است بود پس چون در این شغل کار  
 آرد برکت

آرد برکت اگر بر شغل حال در شود و این فایده بسیار است **ادب دهم** استهرا کردن است بر جانب زمین  
 باید که چرخ زمین به دست کسی رسد و مقدار بسیار است در پیوسته آن کسی دیگر بر جانب راست و اگر چرخ باشد دیگر  
 بر زکتر باشد نیت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم کاه نشسته را به حاضران میداده در آن خنجر مرآت میداد و کاه  
 اول خنجرش میداد و بعد از آن برکت میداد که بر دست راست در نشسته باشد در صحیحین مرویت است رفی الله عنه  
 آمده که شربت با آنچه پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم آوردند و بر زمین در آن بود و بر جانب دیگر ابوبکر صلی الله علیه  
 و سلم حضرت مدد از آن شربت میداد پس سید اعلی داد و فرمود که لایحین فالایحین در پیوسته که در حدیث العدم  
 آمده است که عمر فاروق صلی الله علیه و سلم آن حضرت را گفت که یا رسول الله در کاه شربت را آن حضرت با عهده کرد و آرد  
 که لایحین فالایحین و بر دایته آمده که الایحین فالایحین **ادب یازدهم** دعا شربت است  
 سرخ راست که چون کسی شربت بنی با آب برست سخنی دهر و آن سخنی که شربت سرخ را دعا خواندند در کتاب  
 ابن السنی بر دین عمر و بنی صلی الله علیه و سلم که کور است که روز پیغمبر صلی الله علیه و سلم که شربت داد آن حضرت فرمود که اللهم  
 استغنی بیه و غیر در پیوسته سال رسیده و موسی حسن در همچنان کبابه بود و هم در آن کتاب از عمر و بنی خطب صحیح  
 روایت کرده که روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آب طلبید و من آب بر آرد آورد و در آب آب یک صبر بود آنرا  
 هر کدام پس بر میگردد و آدم فرمود که اللهم جله را و کوبیدیم و بر ایس از آن که فرمود سال از عمر و بنی شسته بود  
 و موسی حسن در سبابه بود **ادب هفتم** در آداب اهل سماع و احکام و فواید آن مشتمل بر چهار فصل **فصل اول**  
 در بیان اصل و حمت سماع و قصص بدانکه جمیع از ائمه دین همچون شیخ بعضی از اعیان امام مالک و امام احمد و غیره







و جب منزل بهایه بعد چنانکه کسی از بلندی بزرگی آید تا آن زمان که قرار یابد و سپس در این  
 حرکت حاضر نیست آن برد قسم است قسم اول آنکه فانیست در نفس خود بواسطه غلبه تحت  
 یکی از مظاهر صوری این حرکت نیز بجایب اسفل است و موصول بکیم قسم دوم آنکه فانیست  
 از نفس خود بواسطه استیلائی غلبت و غلبت حق سبحانه بر دل وی و این حرکت است که بجایب  
 علو است و موجب ثقی در مدارج قرب میخاند که کسی از بلندی می رود و غلبت است که این حرکت  
 در هیئات دوری که اقرب هیئات بود صورت ظاهر شود در آداب المریدانی شیخ ابوالعزیز  
 سه مرتبه فلس ستر مذکور است که ب دوران سماع است که مستمع را در حلال  
 مجلس شوخ عادت میشود بسوی آنچه مقصود است و آن شوق تحریر وی میکند و از قاف  
 ی انگیزد و بیرونی قصد حرکت میکند بجایب مقصود با اختیار و چون مقصود او را بد  
 معاین نیست لاجرم آن حرکت که تکراری باید در صورت دوران ظاهر میشود پس هر حرکت  
 و رقص که از این مقوله باشد صاحب آن سخره سلطان بود و آن فعل مایه و بال و نقصان  
 صاحب کشف العجوب رحمه الله گوید که از شیخ ابوالعباس شافعی قدس سره شنیدم که  
 شنیدم که کشف روزی در جمع بودم که او هر رقص و سماع میکردند و بیان بر منتهی دیدم که  
 در بسیاری این بازی میکردند و در آن قوم میدیدند و این بدان که مکرر شنیدم که در آن  
 میدیدم و از شیخ ابوالعزیز شافعی قدس سره که از کتب است روایت میکنند که کشف  
 سن در سماع و رقص کردن بجد بوم و از آن دو قی نام که از قسم یکی که بصورتش در آمد و کشف  
 هم از زبان

جمعی از طالبان حق مجتمع شده اند و حضور شما را منتظر و مترصدند اگر انشاء الله تعالی و قدم بکنند  
 از راه گرم و در بنسبت آن بدون آمدن و بر اثر فریب چشم کسی بر جایز که بگویم رسیدم که بوی حلقه نهد و بر سر  
 در میان نشسته مرا که میگردند فوق العالی و آن بگفتند اگر فریاد من بعد از آنکه من قبول کردم که بپوشش  
 خوانند که هفتاد و یک که شمار در خزان گفته بودند و این همه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 لطیف بگردند و من در حال اینست بنویس مانده بودم و در وقت خوشی اینست که چشم من را بگردید  
 آنگاه آن بگفتند مرا که اینست همه چیز است مرا که نگین و آنست که نگین است فسر از اول با نصدید  
 و در کشف طبیبیم و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 میبکنم و دیگر آنکه ببار سر را از راه گرم و در وقت غایت مرا که نگین است که در آنست که در آنست که در آنست  
 نه شده و من از آن غیب عظیم نشد بر زده شدم **فصل دوم** در اختلاف اهل شیخ و سماع و آنست که از  
 بعضی شیخ طریقت و کشف الله تعالی را در هم از خوانند و شنیدن اشعار با لحنی که در آنست که در آنست که در آنست  
 نموده اند و سماع و کشف مقبضه اند و اینست که طایفه اند تا اول آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 یافته اند در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 شش برین نام باشد از غنا کردن پیش این طایفه بصحت پرستند و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 عفا میگردند و انکار کردن در رقص عارضی از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 حسن رقصه از غنا کردن در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 فریبش باشد که نایه و آنست که از خوف خطر میدان آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 لطافت بنفشه سید الطایفه چند که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست



و درین نحو است که در خود را اهلان مدان و چون بر شرف طمان بر آنکه کار میکنی و این سزا  
 متقبله خود در فتنه میگردانند و بعضی از آنکه در سزا است که اگر کسی در سزا بود بر سبب که در سزا بود  
 گفت پس فتنه آید و طرب آید است خود را از فتنه گوش میدار گفت در سزا آن کرده اند  
 گفت از است بر آن وقت که وقت بود چون وقت است نشود و نیز چنان کن از خودین بجنب  
 جز آنکه منقولست که گفته است درست نیست سماع علی را که نیز نماند که در میان طبع و سماع  
 دو سوسه و آنکه طایفه از کبریا قوم میکنند از آن جهت است که نفس الامر در موم است بلکه بواسطه است  
 که اعراض اکثر سماع سماع بر در حق است و خط طبع است بر فاعله صدق و اذعان و طلب بر  
 حلال که وضع انظرین در اصل خاص بر آن است که خلق را باعث بر حصول سماع با رعایت شود  
 طمان است که در آن جمیع متوقع بود یا سبیل بر قص و لیس و عشرت یا رغبت است هر مندر است  
 و مکروهات یا اظهار وجه عالی بپسند و حال و آنچه محض و بال است و عین نماند و ضلال و جعل انکار  
 اهل بیایند و تیر جمع که بنار آن بر یکا ازین مقاصد فاسده باشد طلب بر نه حال و صفای طین و صیبت  
 خاطر از آنجا متفکر و متوجه باشد و هلاک استحقاق از آنجا جمع است از آنجا و جنبه فرموده  
 و این لازم سبب العالی بود که در آن عمر از شنیدن سوز و غنا باز است که گفته است  
 اکنون سماع کنی گفت مع الکلوس یعنی با که سماع کنی گفت سماع لنگ از سزا خود باشد  
 گفت عین از که بشنوم این قول است است با است که سماع با بیان همه در سبب کرد و اگر کسی بپسند  
 که صاحب در ربو و از سر صوفی و از است که بر نه از بر از حوض فرود است پس اگر کسی را حضور  
 چنین جمعی است دهد آنرا غنیمت شمرد و الا در کمال بر تارین و رسد باشد طایفه است که سماع متفکر  
 آن نیز کوارانند که بدوام شنود و وصول مشرف گشته اند و سماع طایفه است که سماع از آن است  
 و متوقف است

و متعاقب شده است لاجرم با سماع نجات اولی نجات منشا شد و متغیر نمی شود چه تا بر و متغیر بواسطه  
 حال غریب و در وی عجب تواند بود و اهل کمال را در حال واردی که حاصل شود غریب عجب نماید  
 پس از ورود و ظهور او منشا شد و متغیر نشود و چون فصاحت استعدا است در غایت سحت  
 و نهایت وسعت است بظهور و ارادی که ناشی از استماع نجات اولی نجات بود که متغیر نشود  
 یکی از اصحاب اهل بن عبد الله استری قدس سره روایت کند که چند سال در صحبت وی بودم هرگز  
 ندیدم که بسماع چیزی از کفر قرآن یا غیر آن متغیر شده باشد آخر عمر آن آیت پیش وی خواندند که  
 الیوم لا یؤخذ منکم قدسیه تا که حال بروی بگردید همچنان بپرزید که بهم آن بود که میفقد آن از رو  
 بر سبب کف لطفی ضعف و همچنین روزی سماع آیت که الملك یومئذ الحق للرحمن متغیر  
 و در اضطراب آمد ای سالم که از جمله اصحاب وی بود که بگوید که موجب آن روزی سوال بود کف  
 آن ضعف بود کف آنرا از ضعف بولس قوت چه باشد کف قوت آن بود که هیچ وارد  
 بشخصی فرو نیاید الا که بقوت حال آنرا استلوع نماید و فرود و از آن متغیر نشود احمد بن  
 ابی الخواری رحمه الله که از دو درانی رحمه الله پرسیدم که چو میگوی دردی که آواز خوش  
 در وی اثر میکند کف آن دل ضعیف و بهار بود و او را معالجه باید کرد پس مردی که از بهار  
 و ضعف است باشد و بصحت بهیوسته حال وی در همین سماع همچنان بود که پیش از  
 سماع اهل بن عبد الله قدس سره فرموده است که حالی قبل الصدقه کی سابق الصدقه که



هر که اورا این مقام بشود دل او پیوسته بچنانست تا نظر و خاطر بجز از بر او آرزو نکند  
 خطاب الهی منم کند و سراسر اراده را مانند هر در با هر بسامع او موقوف نماید بر این  
 لغت بلکه از ذره سر و در کشتن و از زمره دیگر ختم کند بلکه سماع او از در و خوف بود  
 مسیح خارجی نباشد حضرت محمدی حقایق نباهی و کس که در معنی فرموده اند که **بیت**  
 حاجت صوت معنی نموده عالی را در این با یک سماع از دل خود مرسد شود **فصل سوم** در بیان  
 سماع پوشیده نیست که صوت او نشنود و لغات لکنش در در نفس سیر و طبع است  
 و نمودنش از آنست که با ثابت آن اجتناب کنند یا بر ثانی بر آن اقامت نمایند که هر که بر  
 بالی باشد لیس بر دهنش ترا میر جوش نیست با دروغ نمیکوید یا حسن ندارد و از درجه این نیست بلکه از  
 رتبه حیوانیست نیز نازل در سماع است به تاثیر جود از الی تا و لغات او منور است چنانچه  
 دست از ترنم صدر گویند و سر و دست بر این راه قرار و خطر است نیز سماع  
 و بار بار کران است که بشنود و بیگانه منزل چندین منازل از سر رشتن قطع کند و شک نیست  
 که آواز خوش از جمله لغت الهی است و بعضی از منسوب در تشریح است نیز با ثابت چنین گفته اند  
 که این زیاده آواز خوش است هر که از آواز خوش لذت نیابد است که در سماع است پس  
 چنانچه جاهل گشته و حق امامت فی رضای الله عنه در راهی میکند یک با او همراه بود یک سیر  
 که قول اخیر میخورد و نرغی میکند با بسند و آن همراه گفت که نزارین سماع در خود هیچ اثر و طرب  
 مرابط

ی باید گفت فی کف معصوم باشد که حسن باطن نداری پس طایفه از از باب سلوک در ریاضت را  
 که سماع دل این بسندن می طبات غنیه مفتح شده باشد و حسن باطن این با در آن  
 حقایق را در پیبیه قوت بر برفته بر آینه از استماع الحانات موزون و سماع نغمات که با کون  
 نایز حیرت روی خواهد نمود و فواید کلمه بر آن مرتب خواهد گشت و از جمله فواید یکی آنست که عجب  
 ریاضات و از باب مجاهدات را از کثرت معاملات و لذت مراقبات که گاه اتفاق آفتند  
 که کلام و ملاک در قلوب نفسی حادث شود قسری و یا سماعی که موجب فتور احوال و فقور احوال بود  
 طاری کرد پس سماع طریقت از بهر دفع اینها رفته و دفع اینها در ترکی روح صفا و از سماع  
 اصوات طیبه و الحانات متناسبه و اشعار لطیفه متوقفه بر دلی که مژده با سماع ترسند  
 اند و مریدان را بر تنادل آن بر وقت حاجت امر فرموده تا بدان واسطه کلمات و ملاکات  
 این امر ترفع شود فایده دیگر آن که سالکان را در انشای سیر و سلوک بسبب ظهور و استلا  
 صفات نفوی و صفات و جهات بسیار آفتند و ناید که بدان سبب مدت مدید طریق  
 فریاد احوال بر اینان مسدود گردد و بطول فراق سورت اشتیاق نطق ناید بر این  
 بود که سماع را در سماع الحان لذیذ یا استماع شعری که وصف حال او باشد حالی عزیز که بکن  
 دو اثر شوق و توجع نوازح محبت کند روی نماید و آن وصف یا حجه از پیش بر جزو ابواب حریف مفتح  
 شود فایده دیگر آنکه اهل سلوک را حال این هنوز از سیر سلوک بگذرد از محبتی



نهی میده باشد در انسانی سماع ممکن بود که سماع روح مفتوح شود لذت خطاب از اول بعد اول  
 یاد آید و طایر روح بیک نطفه خنجر استی و لذت حدود از خود بیفتانند و از خود انقباض  
 و قلب و جمله انکوان مجرد گردد آنگاه در فضای قریب زات در طرآن آید و سیروی بطریق تبدیل شود  
 و سکون بجز نبشند و عجبی بگوید با نجا مدد و بیک خط و طی چندان راه قطع کند که سالی بسینا برسد  
 و غیر سماع میسر نشود حضرت شیخ سعد الدین عموما قدس الله سره فرموده اند **راعی دل وقت**  
**بوی دلدار برده جانها سپهر برده اسرار برده این زمره مرکب مروج تریا بر دار و عوینی بنام**  
**بار برده حضرت شیخ رور بهان بقلی قدس سره در رساله الفلاس و اصل الونس که بر بیان**  
**عشق مشهور است در باب سماع آورده اند که واجب بر بعضی ازین طایفه که کما کنند و با سماع**  
**آن فنون شغل و زنده که در سماع صدق از لذت است که بیک لذت از آن صدق در راه**  
**معرفت قطع کند که آن هیچ عارفی را بهای عبادت میسر نشود و بعضی عزیزان از حضرت شیخ**  
**قدس الله تعالی نقل کرده اند که میفرمودند بعضی اکابر قدس الله سره اکرم فی در باب امثال**  
**آن هزار را که در مجلس شاق مستحکم جایز داشته اند که در مجلس ایشان باشد بلکه از مستحکم**  
**شمرده اند بس که محبت حق بسی ندر حقیقت روح ممکن و بهیچیده است و چون از او را در**  
**فطرت با و از نای خونی و نغمه های دلگشای مناسب و شیفی بسیار است در وقت شنیدن**  
**که عارفی آن حقیقت است مرفوع میشد و آن محبت که در حقیقت روح بهیچیده است و غیر**

و مقصود

مقصود از همه عبادات و ریاضی ظهور این محبت است پس بنا برین ملاحظه است **فترت بعضی مستندین**  
 که من شیخ طریقت این امر را اختیار فرموده اند و در حضرت ابی بن قیس الله تعالی فرموده اند  
 که استماع عزای پیشی اکبر ما تقدم اهل معتبر بوده است چنانچه منقول است که سید الطایفه جنید قدس سره  
 شنید که یکی از بزرگان در نوحی شام فوت شده است و از وی بزرگ مغنی مانده از بغداد است  
 و آن بزرگ را در کف آوردند و مرحمت نمودند و حضرت مولوی رومی قدس سره نظر بفرموده ایده فرموده  
 اند که **شعر این عالم موسیقی برین جهته است** - من مؤمن شهادت ایم از دست **فصل اول**  
 در آداب مجلس سماع و شرایط آن و این فصل مشتمل است بر آداب ادب و آداب مجلس سماع و آن  
 یازده است **ادب اول** اخلاقی بنیت است باید که اول ملاحظه کند که بحث بران جهت اگر از آن  
 مطلوب منفی بود از آن احتراز واجب است و از حرام حرف شناسند و اگر در عین صدق در راه است  
 و طلب مزید حال بود مجرد از شواهد مساوی و ادبی طبعیت از کتاب آن جایز بلکه سبب شمارند و اگر اول  
 بحث در عینه صدق طلب و مزید حال بود بعد از آن بینه تنقیح بیان منظم شود اعتبار بحث اول  
 بود و در انضمام شایسته هموار الصدق انابت و بازگشت عین سبب تند ارتکاب نماید و سماع اقدام  
 فرمایند و اگر اعتبار در عینه منفی بود بعد از آن نیت حال باین مقرون شود و در حین سماع معتبر دارند  
 نیت لایق را و از سماع اجتناب لازم دانند **ادب دوم** عدم ترتیب سماع است بخود از برای خود  
 مجلس سماع ترتیب کنند لیکن اگر چه خواست و دخل وی انفاق افتد منع آن نیز کنند و آن شغل را عادت



نش زده حضرت خواجه بزرگوار خواجه عبدالحق غفر له و شاد است الهی حرمه و زین طریقت خوف خواجه  
اولبار کلا بنام علی بن ابراهیم و الرضا است و صحبت فرمودند که لب بر من نشین و آنرا سز که رسد  
لبی بنامی به بر آرد و در وقت بسیار سماع در ایام اند و بر سماع کلامی که سماع را صاحب  
سماع بسیار حضرت خواجه بزرگوار خواجه بهاء الحق و طویون را قدس الله تعالی علیه است  
بسیار اند و فرموده اند ما از آن کلام میگویم و نه انکلام میگویم بنی کجرا در کتاب سماع و زین آن  
نمیکنند بنابر متابعت و موافقت انکه سماع و انکار آن نیز در ارفاق چند مانع از سماع است  
اهل سماع بسیارند و بسیار از کبریا مشایخ و عظام فرخمان مثل اقدام مفسد و بان امر  
فوق معانیه **ادب سماع** شنیدن است از در تواضع و تمکین و وفاداری و در سماع  
باید که جوین مجلس سماع منفرد شود طالب صداقت بطریق ادب و تواضع و تمکین و وفاداری در مجلس  
نشیمن و اطراف میزبان از زواید حرکات و اقوال افعال و نظیر کردن با طراف و جوانب نگزینند  
کردن و امثال آن نحو نظیر و مضبوط گرداند و بر بهیات نمود و نشسته نشیند و در اوقات سماع  
از خوردن طعام و شراب اجتناب نماید و دل را بجنبات حساسیت منویج دارد و منتظر حصول محبت  
بود و باید که هیچ کاری از مجلس سماع بر که بضرورت کمالی **ادب چهارم** تحفته مجلس سماع است  
از نماز خواندن و بیگانه گان باید که محبت اهل سماع از عوام الناس و انبیا و روزگار و در  
باب نفس و هوا و اصحاب الهو و لعب که تبسم و غشمه کنند البته حالی بود که مایه تفرقه

خاطر در بیان

خاطر در بیان و موجب بریدن میند و شیخ ابو عبد الله خفیف کوبه قدس سره که با شیخ  
خودا محمد بن ابی رحمة الله تعالی در شیراز بدعوتی حاضر شد و دوران و توبه با شیخ از آنجا که شیخ از شیر  
خواهم بویس طالب صادق باید که با کفایت از کمالات و جود مفرط نشود و بکمر مقدّم از  
حق حالت گرفتارید و کمالات و زعقات بتکلف و تصلف نزنند و اگر غیور و باله با  
اثری از آثار نوازند و جد و خول اظهار زوق کنند عین نفاق و محض کنده باشد بلکه حقیر تر از  
و شیخ در حالتی بود و میگویند که بسبب آن زوق و نفاق تر کلمات کلید و فایده شود و موجب غلبه شیخ  
آید که بعد از آن ترقی و خلاصی وی مستعد باشد **ادب پنجم** ترک اینکار است بر اهل و جود حال  
باید که اگر معجز از اهل سماع باشند و کفایتی و جودی این نژاد یافته باشند و بنحوی و در خاطر است  
دست داده باشند ششده و زحمت از این عمل صادر گردد یا خرق لباسی واقع شود بر آن اثر علی  
و انکار در خاطر بنیاد بلکه بدل بنیاد و بیاطن مستوافق باشد تا بر کات و جود حال این نژاد  
سعادت آمانی در رسد کجا بر این قدس سره چنین گفته اند که هر که بر نوره زراقی انکار کند مکنند  
عقوبت وی آن بود که هرگز آن غنی را بصداق بنیاد **ادب ششم** قسمت خرقه است که باره  
کنند یا با مجلس سماع در افکنند و در کتب اینطریق حکام خرق لباسی که در مجلس سماع و قبح  
شود بسیار است و اختلافی که مشایخ در آن کرده اند بنهار دوری تخم با براد انکی از آن  
اقتضای مرافقت بعضی انکار گفته اند خرق لباسی مسبوق نبیند و ترانه بوده باشد آن خرقه تعلق

۵۰



همه حاضران دارو و اگر بعثت بران نغز و قی لی باشد آخرت فاعلق معنی و قوال دارو بقول  
و اگر در انجلس سخن قوال کسی از اصحاب حاضر نبوده باشد با اتفاق تعلق بقوال دارو در اصحاب  
حاضر بوده باشد در ان اختلاف است بعضی گویند تعلق بقوال دارو در برابر کسی مدخلی نام است  
و قوال یکی از حاضران است و بعضی گفته اند اگر قوال از جنس این طایفه باشد و بر یکی از این  
اعتبار کنند و حرفه وی جدا از زند و اگر از این طایفه نباشد او را بقدر و قیمت آن حرفه مژدی بند  
و اگر حرفه فقیری باشد او ای آنکه عه بوی باز دهند و بعضی گفته اند اگر قوال را با جره گرفته باشند  
و بر هیچ حرفه نرسد مگر آنچه مقرر شده است برای وی و باید که در دانشی سماع متفق  
نبرد از قدر و چون از سماع فاخ شوند حرفه را در میان مجلس نهند و چون باره باره زند  
هر کسی را حرفه لا یق باشد بدین **ادب** **نهم** ترک تحسین و تعظیم قواست در میان خوانندگان  
و زندگیا باید که اگر قوال خوش خوان باشد مستح در دانشی سماع نگوید که خوش میخوانم  
یا بارک الله و آنچه بدینی ماند در هر آیه و مقامی که میخواند و بر آنگوید که ازین آیه نکت  
و مقام نقل کنی و در فلام آیه نکت و مقام بخوان و اگر قوال بد آیه نکت و بد آواز باشد  
یا شعر یا نامطبیع بجای بیت منثور میخواند نگوید که بد میخوانم یا شعری دیگر بخوان و هر چه  
بدینی ماند از ان بهر بزد و همچنانکه بحسب ظاهر بروی اعتراضی کردن روایت باید که بدل آن  
با وی خصومت نکنند بلکه ویرادران خواندن چون فی بند در سبب نفس ثانی تا اعتراضی خصومت  
از میان بر خیزد **ادب** **دوم** محافظت مجلس سماع است از آنکه زنی یا مرد در آنجا قوال

باشد

باشد زندگیا گفته باید که همچنانکه مجلس سماع از جنس این است بخلاف آنکه سماع از نده نیز از جنس  
این است باشد که ضرر آن نسبت بمسند بان و متوسطان از ارباب سلوک نسبت عظیم  
باشد و آنکه حضرت صدوق العارفین شیخ روز بهایا بعضی شرازی قوی کرده  
فرموده که قوال باید خیزد و در پیشگاه عارفان در مجلس سماع بجز تزیین قلب سحر خیزند روح  
طبیعه و وجه صبح و صورت بدیست کمال جانیده است از متنبهان که احکام و آثار نرسد و طبع  
این منسوب و مقهور است و آثار اقلت و روح شده باشد و بعضی از اعاظم گفته اند که این  
قوال اجتناب نمودن ادب است زیرا که چنین کار عارفی را مستح است که طهارت قلب او  
بکمال رسیده باشد و چشم او از من هدهه خیزد و سینه شده **ادب** **باز** **دوم** ختم مجلس  
سماعت بر قرائت قرآن باید که در ابتدا و انتهای مجلس سماع قوال یا غیر وی آبی چند  
بخواند تا کفارت امور مکرده شود که در دانشی سماع واقع شده باشد و در پیشگاه  
قدس الله روحه نوبتی حضرت رسالت راصل الله علیه السلام در واقع و بد در خواب سماع  
و جماع صوفیان کجبهه ای ناست و نجات از آن حضرت سوال کرد آن حضرت فرمود لا باس  
به ابتدا و بالقرآن و احتیاطا به اما ستر ایضا و آداب قوال و آن سه است **ادب** **اول** صدق  
نیت و ترک طلب اجرت باید که قوال در صحبت این طایفه نبرد و اجرت قوالی کند در آن  
کار نظری مقهور باشد بر قبول خواطر ارباب غلب و استمداد است از بوالی زندگیا و اگر



و اگر بنا بر خصصت طبع و ناست است که لازمه ذات انرا اینطایفه است قصد نیست  
 وی از خصصت عام دینیوی باشد قوال و سزندی در چندان تا بر چندینکه مطلوب است باب  
 قلوبست نخواهد بود بلکه موجب آفرده که طبع و معمول نایزه و جدول حال خواهد شد  
**ادب دوم** رعایت کمال تواضع و نیازمند است باید که در مجلس مفادیه تواضع تمام و نیاز  
 مند لا کلام نشینند و از خوردن و سواختن خود حسب چندان بگریزد و تنی از آن بپوشد  
 سز و بلکه نزار نیست دیگر بر جان خود نهد که اینطایفه و بر اینجس شریف خود راه میزند  
 و کوش بر استیحا عقبت وی هر چند **ادب سوم** عدم کثامت در قوال و نوزند با باید که نگاه  
 اصحاب را میل سماع شود به توفیق و تکلف آغاز طوبندن و نواختن کند به توفیق آواز  
 و نوحام و نزل و در مثال آن جنبانیه عادت از اینطایفه است پیش بنار که عنایت بی ادب  
 و نهایت بیحرز است و یکس که بعضی دلمابدان بسب از وی منتقد و نوحی موجب است  
 و مایه کمال دنیا و فقرت وی شود جنبانیه بعضی را واقع شده در حکایت اینطایفه مذکور  
 مشهور است **باب ششم** آداب سفر و متعلقات آن مستعمل است بر چهار فصل **فصل اول**  
 در اخلاقی احوال مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم در سفر اوقات بدارند احتیاج سفر  
 آن صفت اینطایفه بنا بر مقتضای وقت و حال اینست و احوال اینان درین احو  
 مختلف افتاده است بعضی از اینان در بدایت سفر کرده اند و در نهایت میفرستند و بعضی

در نهایت

در نهایت سفر کرده و در بدایت میفرم بوده و بعضی در بدایت و نهایت سفر کرده اند و مطلقا میفرستند  
 و بعضی در بدایت و نهایت میفرم بوده اند و اول سفر نکرده و هر یکی از اینان در آن حرفی طبع و  
 قصد درست بوده است اما آنها که در بدایت سفر کرده اند در نهایت میفرم بوده مراد این  
 تحصیل علوم دینی بوده است و زیارت مشایخ طریقت و طلب بر سر کمال و تزکیه با توفیق  
 طبعیت و مشامده آثار آیات و عجایب مصنوعات و جنبان رفیق از آن و اختیار تحمل  
 و کم ناز و زیارت حرمین و آنچه بدین مانند و اینها مقاصد نیست که مشایخ طریقت از بدایت سفر  
 کرده اند تا اینها که در بدایت میفرم بوده اند در نهایت سفر کرده اند که حق سبحان این نزار است  
 حال بعضی مروت و عنایت مشرفی حجت کامل ارزاغ داشته و از برکت ملازمت و سبب بر خص  
 کمال رسیده اند و در احوال از اطراف و اکناف عالم تقی است صدق و ارادت طالبان بتمام جان  
 رسیده و مکنند جازیه رتحت حقیقی این نزار احوال آورده لا جرم سفر اختیار کرده اند و خود را بسز  
 قنت طالبان مشتاق رسیده و این نزار انسر حبه آب حیا ط خود سیراب گردانیده اما آنها  
 که در بدایت و نهایت سفر کرده و مطلق میفرم نشده اند که صلح وقت و حال خود را از این  
 اند و بران طریقت اینان را بیان فرموده اند بعضی از اینان گفته اند بگویند تا بهر شی همان مسجد  
 و بخیری الا در میان دو منزل و ابراهیم خواجه و مرتضی از اینان بوده اند قدس الله قوت روای  
 گویند که خواجه رحمه الله تعالی هرگز از شهری بیشتر از هبل روزی اقامت نکردی و مشایخ ابو حفص

در نهایت



قدرت ستره لغزش را چه نتوانست سباحت فرموده بودند و صلیح وی در آن دیده وی بسیار  
 هزار فرسنگ سفر میکرد و سر برهنه و با برهنه و به پنج شصت زیاد از ده روز اقامت سزا  
 گاه بودی که روز توقف نمودی اما آنها که در بدایت و نهایت میفرمودند از ده روز سفر نکند  
 گشت اندک حق سبحانی که بعضی موافقت این نزد و هر چند بیایات خود بر او نشانی داده ابو ابراهیم  
 بر روی این نشان ده روز از اقصای خود که طبر و وقت این فرستاده تا بنظر موافقت و نهایت از  
 کن ترتیب و بخش یافته اند و بی طلب در این فرزند کشیده و بر سر کج حقیقت آید  
 و پوشیده نماند که نزد اهل دل تحقیق ثابت شده و مقرر گشت که طالب صادق و مرید محلی  
 جازبه ارادت و خلاصی بر کامل مکمل را بی نیب خود می توان کشید اگر چه بعضی مقرر و محقق  
 آما حصول قوت جازبه مرطال بیان باین درجه که تحریک شیخ بی نیب خود تواند کرد از توانا  
 پس مبتدیان چهاره نیت از اختیار سفر و طلب مقتدای که قوت ارشاد و تصرف در باطن  
 مستعدان داشته باشد اگر در آن دیار همچنان عزیز بی که خاطر برکت صحبت وی از کمال  
 تعلقات خلاصی باید یافت شود البته در خدمت و ملازمت وی اقامت نماید و هیچ حال  
 سفر اختیار کنند که از مقصود در آفتد بجزدیب این طایفه طالبان زار و بی وقت سفر کردن حرام  
 و اقامت نمودن فرضی و ترجیح اقامت بر سفر و منع مشایخ طریقت مریدان از سفر بنا  
 بر بخت است و اگر فی الواقع در آن دیار این چنین بزرگی که دل بجهت وی آرام بر یافت شود

انزنان اقامت

اقامت حرام بود و سفر واجب و پوشیده نماند که سفر منقسم به قسم است اول سفر فریضه دوم  
 سفر فضا که سیم سفر مباح اما سفر فریضه پنج نوع است اول جهاد و آن فرض  
 علی الکفای است مگر در غیر عام دوم حج بشرط استیفاست سیم اجابت دعوت  
 پیروز و در چهارم بعد از نظام پنج طلب علم فریضه بشرط که در آن دیار آن علم حاصل شود  
 و بعضی از مشایخ فریضه دیگر بر آن افزوده اند و گفته اند که پنجم از سه بابی که متشکل است از بیوجون  
 جاه و مال و ولایت و شغل دنیا بهم فریضه است نسبت به کسی که در بیوجون و بیرون باشد  
 و اگر چه آدمی از افاق متواند بود از آنجا که حق و حقیقت سبکبار زندان شده و بر کز استمال  
 و جاه و سبب باشد غالب آن بود که آن از حق سبحانی که خوب بشود مگر طایفه که کفایت چو  
 میجو است حقا شرف شده اند و در بدو بعد الفنا رسیده اما سفر فضا بسیار است  
 همچون نگرار حج و عمره و زیارت بیت المقدس و زیارت روضه شریفه آنحضرت  
 و سایر اینها صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم و زیارت قبور اولیای است و صحبت  
 مشایخ طریقت مدنی که در کنار راه هم و مشایخه انار و صنوعات الهی و مسکن  
 نامتناهی و آنچه برین آما سفر مباح و آن در دعوت اول سفر تجارت و اگر درین سفر  
 نسبت آن نباشد که خوف را و عبال خود را از رزق و خلق و احیاج با سبب و نیاز نماید کردانه و با حفظ  
 از خوردن مردمان در این سفر طاعت بود و اگر از هزار با صد سیاه کشته انگلیس مسخر بود



شما آن بود و غالب آن باشد که همه عمر از رخ سوزنیاید زیرا که زیادت کتاب سلا  
نهایت نیست و عاقبت با فطاح الطریق راه بر روز نهند و ما شنبه بیکه خوشتر برزند یا  
در غربت بنا هم بر روز نهند و ما شنبه و بهر است لکن بگردو بهترین و در شب آن  
بوی که دارند بر کبر و بوی که آرد زدنش خوب است و بهر زرد و نار و نار و نار و نار  
و بر آنجا که نهند و و ام و در آن زمانه و مال آخرت در کوشش با نرو عین ازین زیادت نبود که همه زیادت  
در کشد و مال آخرت بر همه را چنان بر کمان رسد نزع لکم استخرج و نماند است و این  
بزرگوار است که اندک بگوید اما اگر کسی نماند در شنبه عاقبت کند و در هیچ غرض نباشد  
عظمت ازین که مواضع تازه بنام و مردمان نوبت و آنرا مایه است و کور کرد و در آن زمانه کافی است  
علم از چنان سفر خلافت بعضی گفته اند این را چنانند تن بود بهر وجه و چنانی سفر نماند و  
صحیح است که حرام نیست به نام تبر عیاض است اگر خست است و اینجاست غرض و در کار و کار  
نباشد او تر است که گفته است که هیچ چیز بر زبان نماند تر از سفر نیست که  
بماند است هر آنکه نماند به مقصد صحیح قال الله تبارک و تعالی لا تملکون الا ذلک من خرج من ديارهم بطور  
التاسس و علی گفته اند در طلب نباشد را رضایت کردن کرده و ممنوع است چنانچه الله  
که بر سفر در با کرده است مگر آنکه به عیب و عیبه رود و در زمانه سفر از عیب آن است  
شاید روزی سفر رفتن حرام است مگر با محرمی در صحیح بر او است ای هر چه صنع الله علیه

آنکه که میگوید

که سفر صحتی عید و سلم فرمود که حلال نیست هیچ زنی را که بخواد برود قیامت افزارد است باشد  
آنکه سفر کند مسیره شبان روزی و بادی محرمی نباشد در حان حدیث گفته اند که محرم زن  
سفر است با کسی که کفاح وی آید بروی حرام باشد مثل پدر و برادر و امثال این و نسبت  
است که زن اهل شوهر سفر نکند و اگر چه با محرم باشد مگر کتب ضرورت که از آن کس نباشد  
**فصل دوم** در انبیات فریاد سفر بدانکه در سفر فریاد بگردد و شایع خطیر مندرج است و حضرت  
مرتضی علی رضی الله عنه از جبهه فریاد سفر بیخ فلیده عظیم را در قطعه از منظومات فریاد است  
خود نقل فرموده و آن اینست **سفر** فخر بن اوطان فی طلب العلی و در فریاد از سفر فریاد  
میفرماید که عزت اختیار کن از وطنها در طلب بلند مرتبه و سوغی که در سفر مانع فایده است وقوع  
همه کتاب مجتبه و علم و ادب و صحبت ما جبهه فایده اول کن آن غم خوانده دوم کسب  
کردن برای زندگانی سیم تحصیل علم چهارم تکمیل ادب و اخلاق پنجم در یافتن صحبت بزرگان  
شان قبیل فی الاسفار ذل و غربت و قطع الغیابی و ارتکاب اشتباه پس اگر کسی گوید که در سفر  
ناخواری و تنهای است و بریدن بیباکها و سپیدن سستیها ملوت الفتنی خبر لمن حیاته بهار  
اموان بین دولیس و حاسد بر آینه مردن جوار غم بدتر است هر روز از این سبب است  
میان غمخواران سوغی زندگانی که بکام دشمنان و در میان غمخواران و حاسدان باید بود مگر بهتر از آن  
و از بخت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب بزرگوار آن حضرت رفوان الله علیه

علیه السلام











که چون سفر از باطن وی سرزند سله حفظه نماید اگر قصدی در آن نمی باشد با جهادی یابد  
 مسئله بطلب علم فریفته باز است روضه حضرت خدس حضرت رسالت و سایر اینها صحت  
 الله و سلامه علم البعین یا طلب صحبت علماء اذین و مشایخ کشف و یقین باشد مدینه انار  
 مصنوعات الهی و مبدعات نامرئی با تجار مضرعی از آن تحصیل فوت خیال و اطفال خود باشد  
 آن سفر صواب باشد و الا در آن سفر حفظ باشد که بعد از بیخ نبت و تحلیص غریبت و یکم و  
 کت و درم فی الاخر که از زمین است و دست کند با کسی که از کما در حالت اوج و قوی است یقین  
 میداند که از ممانعت دور است و نصیحت و شفقت در بیخ نخواهد داشت در کار کارها تمام  
 الله الله مذکور است که مشورت کردن با مردم در این بعد از خطر سفر از جهت استقامت او است  
 استیاره گرفتن باید که چون مشورت کند و معلت وی در سفر ظاهر نشود و با وجود آن استی  
 کند بلکه در امری از امور استیاره است در صحیح بخاری از باب بر فی الله عنده و است گفت  
 سخن صلی الله علیه و سلم امر مؤمنان را استخاره در هر کاری بهمی نامند که امر مؤمنان را استخاره از  
 قرآن میفرمود که چون یکی از شما قصد کاری کند باید در رکعت نماز خیر فریفته بگردد و بعد از آن بگوید  
 اللهم انی استخیرک بعلمک و استعدادک بقدرتک و اسئلتک من فضلك العظیم  
 فانک تقدر و لا تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم  
 ان هذا الامر خیر لى فی دینی و معاشی و عاقبه امری یا کویب عاجل امری یا کویب

فاقدی

فاقدی و سیر علی ثم بارک فی فیروز ان کنت تعلمت هذا الامر شریک فی غیب  
 و معاشی و عاقبه امری یا کویب عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصر فنی عنده  
 اقدر علی الخیر حيث کان بس حاجت خود را نام برد امام نوادی رحمه الله فرموده که استخاره  
 برداری که مذکور است مستحب است و نماز استخاره در رکعت نافله است و ظاهر آنست که آن  
 نماز حاصل میشود بدو رکعت از سنن روانب و تحت مسجد و غیر آن از نماز نافله باید که دو رکعت نماز  
 اولی بعد از آنکه سوره قل یا ایها الکافرین خوانند و دو رکعت نماز نایب قل هو الله احد را که  
 فرضت نماز کند اردن نبود در دعا اقتضای نماید و در اول دعا قرین دعا محمد و صدقه گفتن مستحب است  
 و چون نماز دعا بجای آرد در آن امر شروع کند بعد از آنکه در اول این دعا و انشراح تمام نماز باید  
 سیم و صیبت کردن است در حضرت خواستن از والدین در باب حقوق و اختیار کردن  
 سفر کردن در روزی که کجاست معین است باید که چون غریبت سفر نصیم باید و صیبت کند  
 که خوار باشد که احتیاج و صیبت است از ادای دینی و اداء حقوق مسلمانی و در مقام و بر  
 و صیتی که کند بر سبیل و اطفال خود که او مان گیرد و از امر موکد سازد و از هر دو در امر و حقوق نایب  
 دارند بجای حاصل و همچنان انگار که بر سر راه آخرت و دیگر غنبل رجوع نخواهد کرد پس باید  
 استرفای مادر و پدر کند و از اینست دستاورد و از باب حقوق و صیبت و اجازت خواهد بود  
 باذن والدین و حضرت شیخ دستاورد و سفر اختیار کند تا از برکات سفر محروم نماند و اختیار سفر باید  
 که روز پنجشنبه کند عادت کردیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که روز پنجشنبه



سفر بردن رفت و دست مید که روز پنجشنبه بختند و آنکه بعضی از عوام الناس در روز پنجشنبه سفر  
 کنند و گویند نیست بر نماز جمعه بنا کرد مخالف طریق سنت است و آن حضرت حتی الله علیه السلام  
 کادر و زینب و احمینار و زینب و جهرا زینب سوا حجاب فرموده است ادب سبها مرام و در  
 و در کون مسافرات مجاور با یکدیگر و میال و اقربا و حش و اصحاب و اصحاب و میال و اصحاب  
 و آشنایان و آنرا که در زینب و وی حتی در اند و در حق دی بری و حش کرده اند که رود و آنکه در روز  
 این دن و دعای هر طریک کند و در کتاب این اسی و غیر آن بروایت ابی هریرتی عن الله علیه آمده که  
سفر علی الله علیه و سلم فرمود که هر کسی اراده سفر کند باید که بگوید از برای کسی که در خانه حرمانه است  
علم الله الذی لا یضغ و در بیان در سند امام احمد و غیر آن بروایت ابی عمر رضی الله تعالی  
آمده که سفر علی الله و سلم فرمود که چون چیزی را بخدای سپارند خدا را نگاه دارد و در حال  
سعی یکم از نوا و در وصول بروایت ابی هریرتی عن الله علیه آمده که سفر علی الله علیه و سلم فرمود  
اراده سفر کنی یا از خانه برون آیی باید که عمل خود را کوی استغفار و علی الله الذی لا یضغ  
و در بیان امام احمد رحمه الله در شرح این حدیث با سند خود آورده که روزی فاروق رضی الله تعالی  
شکر میداد تا که مردی را دید با سینه خود فرمود که دیگک ندیده ام از آنرا از آنرا مشایبه ترازی  
سپس باین پدر آن مرد گفت یا ابراهیم صبیحی ازین عزیز تر از من هست و آن وقت که این  
که این سپهر از کوه از ما و معتقد است که فاروق رضی الله علیه و سلم گفت دیگک حکایت مرافقه  
وی آن مرد گفت روزی بخود می فرستم ماری حامله بود که گفت میروی و مرا باین حال میکند

کفر السون

گفتم استودع الله ما فی بطنک پس فرستم و بعد از مدتی که باز آمدم هر روز خانه و در کوفته تمام بکنند  
 مرا گفتند زوجه تو درین روزها در است من رفیق و فرستم و زوجه کریمه و چون در آنجا رسیدم  
 و پیش این عم خود آمدم و سخنان می گفتیم هم با مادر که استبان بفرست ما را بنور نگاه دیدیم که آنش از میان  
 قبور برخاست گفت من این پیش است این عم جواب من تراود در خاست و از پیش من بیرون رفت  
 از دیگران پرسیدم گفت این پیش هر شب که قبور زوجه تو بر میخیزد من گفتم ان الله و ما الیه راجعون  
 و آنکه که در آن مسکه عقیقه زوجه در روزگار بود بر خاستم و تبر بر برداشتم در سپر فرود فرستم  
 و زوجه در آن کردم تا از حال او خبر معلوم کنم چون قبور را پیش فرستم و در آن شب فرستم در این برودیم  
 که بر کرد و در مکه و حیرت بر من غالب بود نگاه آواز شنیدیم که اسب سوزد بکیر و در بخت جفرا اما اگر  
 مادر او را می سپرد هر چه آید که باز من فرستم این سپهر از قبر بیرون آوردند و آن فرقه را پس فرستم  
 و الله ما ابراهیم صبیحی این آن سپهر که از قبر سپهر آورده ام ادب سبها مرام و در حال کردن مجاور  
 مسافر را و در حال خبر کردن و برادر صحیح ترند بر این حسن صحیح از آن که رحم الله مراد است که هرگاه  
مرد را امری داده است که در پیش این عمر رضی الله عنهما اصر فرمود که نترسد یکسب من آنرا و در آن گفتم  
ترا هجرتا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ما را در حال همکار گفت استودع الله و نیک دانستند  
و فراتر هم عملک و برود اینرا که آخر عملک و هم از این عمر رضی الله عنهما که گفت چون عمر رضی الله علیه و سلم  
کشته و در آن کرد با در حصار کرد در سبیل این کلمات گفت و در سنن ابی داود و غیر آن با سند صحیح  
نایت شده از عبد الله بن زبیر بن جهم الصخری رحم الله علیه که هرگاه سپهر صلی الله علیه و سلم را در حال کرد



گفتی استوار است و انکم و خواتم عالمکم و در صحیح بخاری است که حسن از انس رضی الله عنه  
 مردی است که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول الله اراده سفر کردیم مرا از راه بره  
 یعنی دعای خیر کن آنحضرت فرمود که زود که الله تعالی آن مردگت زیاده کن فرمود و غفور و متک  
 بزرگت زیاده کن فرمود و لیس لیس لیس تا گفت و در صحیح بخاری است که از ابی هریره رضی الله  
 و عیبه است که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول الله دعا کن برای من که در راه سفرم که بر تو باد  
 بنفوس و عیبه کار و بر تو باد که بر من برساند که هر چه آن مرد کرد در این سفر فرمود که اللهم طول له البصر و  
 علیه سفر و در کتب ابن السنی این عمر مرضی الله علیه و آله است که عند نزول پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و گفت ای پیغمبر دارم بس آنحضرت با وی قدم چند بر راه برت بس گفت یا غلام زود که الله  
 التقوی و ولک فی الجزی کفک الملم بس چون آن غلام از حج بازگشت و بگفت یا آنحضرت  
 آمد و سلام کرد آنحضرت جواب داد فرمود یا غلام قبل الله بک گفت یا آنحضرت یا غلام تقوی  
**ادب ششم** نماز نگذاردن است در حین برود آمدن سفر یا بد که در وقت خیرت و در وقت  
 نماز بگذارد که آن را بگذرد است و امام نوادی رحمه الله در راه کار آورده که وقت  
 خروج از خانه بنیت سفر و در وقت نماز نگذاردن مستحب است و امام طریقی رحمه الله  
 با سند خود از مقطعی المقداد الصبیحی رضی الله عنه روایت کرده که سفر نماز است علیه و سلم  
 فرمود که هیچ چیز خفیف تر از آنکه کسی نماند بیک امر است خوردن خستر از در وقت نماز نماند بیک  
 بگذارد و وقتی که اراده سفر کند و امام نوادی رحمه الله فرموده که بعضی اصحاب ما بر آنند که مستحب است

در وقت آن

در وقت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرین خواندن در وقت دوم قراوت احد و بقیه دیگر از اعلا  
 گفته اند که در وقت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرین برب الفلق خواند و در وقت دوم قل یا ایها الکافرین  
 الشاس و بعضی از مشایخ طایفه قدس الله تعالی در اوامیر در او اسب سفر نوشته اند که مسافر در حین بار  
 بسین و سوار شدن باید که بگوید در وقت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سورۀ اخلاص خواند پس بگوید  
 اللهم انی تقربت الیک فاحلفنی بک فی الامی و ما ارب **ادب هفتم** خواندن دعوات بعد از  
 گذاردن نماز در شریعت اسلام آورده که بعد از آنکه در وقت نماز گذارد باید که آیت الکرسی بخواند  
 که در اخبار وارد شده که هر کس در وقت سفر آن آیت الکرسی بخواند هیچ آفتی ویرانیدند تا وقتی  
 که بخانه باز گردد و امام نوادی رحمه الله فرموده که مستحب است در وقت خروج از سفر سورۀ  
 لایلاف خواندن امام ابوالحسن القزوینی القفیه الشافعی رحمه الله که صاحب کتابت ظاهر  
 احوال باطن بوده است فرموده که خواندن لایلاف در وقت سفر مانند است از همه بدیها شیخ ابو  
 طهرا بن محمود رحمه الله گوید اراده سفر زمان بودم بر امام ابوالحسن تقی در آمدن نماز  
 وی طلب دعای گنیم چون فرادید پیش از آنکه من سخن گویم فرمود هر کس که اراده سفر کند و از سفر  
 با و حسی ترسان باشد باید که سورۀ لایلاف بخواند که امانت از همه بدیها پس از آن خواندم و سفر  
 بدون رفق از آن روز هیچ آفتی بمن عاید نشده است تا اکنون و چون بفرستد سوار جا را بخرد باید  
 که این دعا خواند که اللهم الیک توکلت و بک استغثت اللهم الغنی ما اهلته و ما لا اهلکم اللهم زود فی  
 التقوی و اعط غفران ذنبی و جنتی لینی انما توکلت **ادب هشتم** خواندن دعوات وقت سوار



کسرش وقت نشستن درستی برای سفرد باو ز آن آیت که برای ستور کسکش باید خواند  
 اب دوم از فضل چهارم از باب اول مذکور شد و باید که در سفرد با چون برستی سوار سواران آیت  
 بخواند که بسم الله تجر یا و هم سه ان رقی العفور کرم و ما عهدرو الله حتى قدره الیه در کتاب ابن  
 النبی بروایت حسین ابن علی رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود امانت است مرا  
 اخذ فرمودن آنکه این آیت بخواند و می گوید که برستی سوار شد **ادب دوم** خواند و دعوت در  
 حسین روان شدن بسفرباید که چون بجزم سفر سوار شود یعنی از دعوات مانده نماند  
 بخواند و صحیح ترمذی و سنن ابی و این ماجه با سینه صحیح از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه میرسد  
 که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حسین روان شدن بسفر این دعا خواند که اللهم انت الحاسب  
 فی السفر و المظیفه فی الاصل اللهم انی اعوذ بک من غش السفر و کایه المذنب من الغار  
 بعد لک و من دعوه المظلم و من سوء المنظر فی الاصل و المال و بروایتی آمده که من الجویج  
 الکور و الکور بالترادف الملهه لا بالنون صاحب صحیح ترمذی رحمه الله تعالی گفته که هر دو روایت  
 است و توفیق می پذیرد و لیکن امام نوادی رحمه الله تعالی قول اول را احتیاط کرده و فرموده که  
 اکثر اصول صحیح مسلم این روایت است و مشهور نزد محققان حدیث گویان بنیون است نه بر  
**ادب یازدهم** گفتن بجز است و تسبیح در هر فراز و نشیبی است که در آنند در آن بران  
 هرگاه بلند می بر آید بجز گوید و نگاه به سینی فرود و تسبیح گوید بجز است رسیده که پیغمبر صلی الله  
 علیه وسلم یکی از اصحاب را بسفر فرستاد و وصیت فرمود که هرگاه به بلندی بر آید بجز گوید

و این حدیث

و این حدیث بخانه در ادب و اعجاز که نشد و در صحیح بخاری روایت جابر رضی الله عنه آمده که گفت  
 اذا اصعدنا کبریا و اذ انزلنا کبریا و در صحیح ابی موسی اشعری رحمه الله عنه که گفت یا پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 در سفرد چون برود در شرف بلند بر کعبه و تهنیت میگویم و آواز بلند بر میباشم آنحضرت فرمود  
 که اگر در این تهنیتی کنید یا تهنیت بخوانید یا آواز برداشتن حضرت را در رخ نمیدانید از بر سر که شما بخوانید که نا  
 شنو است با غایت از شما بلکه شما که میخوانید که بشنو است و شما نزد یکدیگر و هر یکم الله سبح  
 قریب در کتاب ابن اسین رحمه الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگاه بلند بر آید  
 گفته اللهم لک الفخر علی کل شرف و لک الحمد علی کل حال **ادب دوازدهم** شب بیکر دانست باید که هر  
 شب هفتاد و نعل نور زرد و تاخیر و تقیر در آن جابر ندارد که قطع مراحل طولی و طی منازل بعینه بآن زود تیر  
 میشود و در صحیح ابی داود بروایت انس بن مالک رحمه الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود  
 باید شب بیکر کردن که زمین شب بیکر دیده میشود و در تهنیت شب بیکر از راه که سینه فرود آید بسته است  
 غایب است است که از راه راه و میشود در برابر راه محل چو شش و دو و سه و چهارم و پنجم است و در صحیح  
 بروایت ابی هریرة رحمه الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون از شب جان بر آید از راه  
 باید که از میان راه بر یکدگنا فرود آید که راه مزاج جانوران و کینه است **ادب سیزدهم** خواندن  
 دعوات کجاست دفع مؤذنها در صحیح مسلم و غیر آن از حدیث حکیم رحمه الله عنه مرویست که گفت  
 شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر کس در منزل شوال کند پس بجزم اعوذ بکلمات الله التامین

بجزم



من بشر ما خلق سبع جزاء و هر جزا نند وقتی که از آن منزل رحلت کند و در سن ابی داود و جز آن  
 از ابی عمر فی الله لهما روایت که در سفر هرگاه شب بخیر صلا الله علیه و سلم از برای دفع کینه نماند  
 ن این نکات بر زبان مبارک رانگی که یا عرضی رقی در بک الله اعوذ بالله من شر  
 و من شر ما کنت و من شر ما خلق فیک و من شر ما یدب علیک و اعوذ بالله من شر ما یدب  
 و من الجبۃ و العقب و من سکن البیت و من یسئل الله و من یسئل الله و من یسئل الله  
 سابع بحمد الله و حسن علیه ربنا صاحبنا و افضل علینا عابدنا بالله من الشر **ادب چهارم**  
 توجیه کردن بجنب بچین کردن وقتی که طریق مختلف پیش آید و بانگ نازگفتن است  
 و فتح که عولان در بیابان فراموشند که چون در اثنای سفر راهی متعدد پیش آید و اختلاف  
 راهها روی نماید رفتن بآن راه که بجنب دست راست باشد اختیار کند و به ترداد  
 خاطر است عزیمت بر آن برود و در بعضی جاها بیست و چهار درنده که چون بخیر صلی الله  
 علیه و سلم فرموده وقتی مشبه شود بر راهها باید که بطرف بچینی رود و به بران جنب  
 فرشته من باشد که راه من نماید و اگر نگاه در بیابان افتند که بعضی از آن طایفه  
 حی که در این بغلوان کوه بند بخت اضطرار وی ظاهر شود و مکتوبی در دهنش باید که نکال  
 نماند تا که بر نازد و بر بگزیند و بر بگزیند و در کتاب ابی اسدی بروایت جا برنی رقی الله  
 لهما آمده که بخیر صلی الله علیه و سلم فرمود از تعذرت الغیوان فتاد و بالوادان یعنی چون

مسکنان شریف

چون مشکون شوند طایفه غیولان در صورتی که باید که او از بر کشید بیاک  
 غار **ادب پنجم** ترک سفر کردن وقتی که شما باشد باید که شما سفر نکنند  
 و بسیر بیرون نرود و بخصیص در شب که آن از جمله مکر و مات و مهنوعات است  
 و در حج بخانی بروایت ابی اسدی عرضی الله عنهما آمده که بخیر صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که اگر مردم بدانند آنچه در شماست هرگز هیچ سواری در شب شما سیر  
 نکنند امام خطابی رحمه الله این حدیث گفته که تنها شیر کردن در زمین از افضل سبطا  
 نست و علیا گفته اند تا سفر کردن موجب مغرب است و منی و منقبت و بنیوات مغربت کنی  
 آمده از ثواب سعادت محروم بنیاید و منقبت و بنیوی انکه در موافق اجتناب بجا آمدن و در کار  
 نماید باید که رفقان از سه تن کمتر نباشد و در اضمحار وارد است که هر افضلا و ارجح در استقامت  
 و تدبیری و غیر آن سبب شده که بخیر صلی الله علیه و سلم فرمود که یکس از شیطان و دو سوار  
 شیطانند و سه سوار کرده سوارانند یعنی شیطان با ایشان هیچ کاری نیست علی در شرح این  
 حدیث گفته اند که ستن را شب طبعی کثیفه از جهت این است که ستمکنان اند در جاست و محاسن است  
 بکرو حدیثی مرسل از آن حضرت مرویست که شیطان در دم از کفند بکنی را دوستی را بکنی اگر  
 سه تن باشند این زاد در دم نتوان افکند **ادب ششم** نزدیکی یکدیگر نرود کردن است  
 باید که چون جمع بکنند در سفر رفیق هم باشند وقت فرود آمدن در منزل جمع باشند متوق که حضرت



رسول صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده است و در صحیح ابی داود و برایت از ثعلبه رضی الله عنه آمده که صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین در انسانی سفر چون بمثل نزد  
 ل میکردند در سهولت و اوادها پاره کننده فرود آمدند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 که بر آنند و متفق فرود آمدن نمودن مواضع از شیطان است باید که بعد از این در هر  
 که نرسد و کینه چنان جمع و نزدیک یکدیگر باشد که اگر جائه بر آنها بود ندهد و فراسد  
**ادب مقدم** تا میباید که چون در سفر رفتن هم باشند یکی را در میان خود بماند  
 و حکومت اختیار کنند و آنکس باید که در حکم و تقوی و کرم بر قرآن غایت باشد که در آن  
 و بر وایت از سعید خدری رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون کسی سفر  
 بردن رود باید که یکی را بر سر خود امیر سازد پس چون جمعی از رفیقان بنا بر مظلومان ایستادند  
 یکی را بر سر خود حاکم سازند باید که منقاد امر و مسلم حکم وی باشند تا خلوف را به از زمین بر خیزد  
 و شیطان نتواند که میان ایشان فتنه انگیزد و مستحب است که چون جمعی از رفیقان اتفاق  
 نموده کسی را بامارت بردارند آنکس با تنفاق این را راضی شده امارت و حکومت را  
 اختیار کند و در شفقت و خدمت باران غایت سیر مینزد و دارنده آنکه حکومت و امارت  
 باز نشیند و دیگر از خدمت و ملازمت فرماید و نخب الودین بهیچ وجهی رومی الله بر وایت  
 سهل بن سعید رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که سید قوم در سفر کسی است  
 که خدمت قوم

که خدمت قوم کند پس هر که در خدمت سبقت کینند قوم بر او سبقت بنشینند بعد از آنکه  
 بشا او را امانت آورده باشد مراد آنست که هر که در خدمت سبقت مباد و محبت سبقت قوم است  
 اگر چه سبقت غیره و نیز پند از قوم **ادب مهم** سگوار و همراهِ سبقت با خفا ضعیف است بلکه در شمار  
 سبقت با ضعیفان قوم طرفه برافت و موافقت مسکوت دارد و منع کردن در قطع مسافت  
 این نیز باید که نگذارد و در هر موضعی که رفیق ضعیف بنا بر ضرورت توقف نماید با در بنه راه  
 فرودماند در آن نشود تا او بر همراه نبرد و بکاروان نراسد و آنکه که سوسا و مدارا با ضعیفان قوم  
 در همه احوال مستحب است که سفر تا از جمله کرام اخلاف و محاسن اوصاف و ادب رفیق ضعیف  
 است که ایجاب و رفیقان بعضی جوارح معینه نگردانند و نامکن و معذور باشد این نیز باید که  
 محاسن خود نگذرد و بار بر خاطر ایشان در اندازد و بعد از رجوع و لحاف خدمت و معاش  
 باران و همراهِ آن بکار آرد و سنت آنست که او با او را باب ثروت در شمار خدمت نگاهدار  
 از کاروان باز آید و فرودماند و کار نکنند و بکاروان بر سر تند در احادیث صحیحین  
 شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در غزوات و اسفار خود که هزار همراهان باز سبقت نمودند  
 ضعیف بازمانده را میباید و گاه هر دو رفیق خدمت و بر رفیقان مراد **ادب نهم** رعایت  
 حال امکا نیست و مقصد ظاهر و مابعد که زبانه از آنچه با در قرآن داده باشد بار بر سوز نهند و هر بار  
 که بر سوز و خولهر نهاد اول اثر این نظر و در آورد و وضار و حاصل کند از عبد الله مبارک







آن احادیث و اخبار صحیحی ثابت شده است در صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که مهاجرت و هجرت از کفر و ملایکه با هم در امر ایمان که در  
 این آن جرس باشد الحادیت در روایتی دیگر نسبت اسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که جرس مزاجر شیطان است دو در بعضی روایات آمده که فاروق رضی الله عنه جرسهای خود  
 از بالا و خزان ابن ابی هریره رضی الله عنه دو کرد و فرمود که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود  
 با هر درای شیطانیت و در بعضی روایات آمده که کیزک بر عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آمده و در  
 وی جلا جلا بود فرمود که بدون رویدار پیش من ای متفرق نمیدان ملایکه یعنی چون ملایکه و از  
 جرس و جلا جلا شنیدند کز است یا بند و در کوشند از آن موضع که این صدا پیدا شود و بعضی از متفق  
 بان عثمانی نام رتبه هم الله بر آن رفته اند که مراد از درای که بر ستون است آن مکروه  
 و ممنوع است درای بزرگ است اگر درای خود بر ستون بندد و هیچ مانع نیست **ادب بیعت**  
 ترک همراه بردن سگ پوست بلیک است در سفر در صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه  
 آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اختلاف و همراهی نکنند و شنگان با هم از ارفقان این آن  
 که در میان سگ باشند الحادیت و در صحیح ابی داود بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که مهاجرت نکنند ملایکه با ارفقان که در میان این آن  
 پوست بلیک باشد علی و دینی رضو الله علیه و سلم گفتند که مراد از ملایکه که در میان

این احادیث

این احادیث مذکور است ملایکه رحمت اندازند که ملایکه حفظه را از کرام الکاتبین و غیر ایشان  
 هیچ چیزی از هر ای مانع نیاید **ادب بیعت** خواندن دعوات در حین مراجعت از سفر  
 در صحیحین بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از غزوه یا حجاجی بازگشت بهر  
 بلند که بر آمدی یا بزین میوه در دراز رسیدی سه بار بگوئی بسم فرمودی لا اله الا الله  
 و حده لا شریک له الملك له العبد و هو علی کمال شیئی قد بر آبتون تا بپوشن عابدون سجدون  
 ترتیباً حمدون صدق الله و عدوه و نفر عبده و هزم الا حراب و حده و در سنن شاکناب  
 ابن انسی بروایت صحیب رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هیچ دمی ندید که اراده  
 در آمدن یا نگریدی مگر آنکه در حین در آمدن گفتی اللهم رب السموات السبع و ما فیها  
 ورب الشیاطین و ما فیها و رب الریح و ما فیها و رب الاربعین انک جبرئله القریبه و خیر الیها  
 و نحو ذلک من شترها و شتر الیها و شتر ما فیها و امام نوادی رحمه الله در ارکان آورده که بجهت  
 مسافرا که بعد از مراجعت چون چشم وی بر سوار و شتر و جمله وی افتد بگوید اللهم اجعل لنا  
 بها فرار رزاق حسنا و در روایتی فیما فرار آمده و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه مذکور  
 است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر بودیم چون بعد از مراجعت مدینه نمودار شد آن حضرت  
 فرمود که آبتون تا بپوشن عابدون لبرنا حمدون و لا یقطع ای کلمات بر زبان مبارک  
 برانداختی که بعدینه در آمدیم **ادب بیعت** اخبار اهل بیعت است از رسیدن خود



بیش از آنکه فرود آید بر این بنا باید که چون سفر جهت کند پیش از آمدن بر اهل و عیال واقف  
 و حق بر اول کسی را پیش فرستد و این نیز از آمدن خود بجز در کند که فیء و بر اولاد و ازواج  
 در آمدن منی عنه است بجز بعضی قبی که سفری دور و در آن کسیده باشد زیرا که چنانکه اندوه سفر  
 بواسطه انقباض روح و میل آن بدان دخل بدن موجب مملکت شدن میسوفت نیز بسبب  
 اینست و اینستار روح و میل او خارج بدن مملکت بسط طریق حکمت در احتیاط آن بوده که اول اولاد  
 و ازواج خود را از رسیدن خود اجتناب کند بعد از آن بر این در آید مستحب است که وقت جدا  
 یا عصر منزل کند و مکره است که شب هنگام بر اهل و بیت خود در آید و در احوال و بیخ و بیخ از آن  
 واقع شده در صحیحین بر روایت جابر بن ابی اسلمه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون بر اهل  
 خود در آید باید که بامداد باشد با وقت **سفر** در آمدن است علی حدیث و فدا کند از  
 در اهل مراجهت پیش از منزل در منزل خود باید که چون از سفر باز آید و بنزد یک خانه خود رسد اول  
 مسجد در آید و رکعت نماز کند در آنجا یعنی خود منزل کند در سج بر روایت صحیحین مالک رحلی  
 الله مننه آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم از سفر با رکنی بیانه قدم نراند مکر وقت جهانت و چون  
 بیامدی اول سجده که در همسایگی وی بود فرود آمدی دو رکعت نماز کند از وی زمانه بکسب ملاقات  
 اصحاب در مسجد توقف سوری بس بیانه یکی از ازواج طهارات در آمدی در کتاب ابن ابی اسلمه از  
 ابن عباس رضی الله عنهما مرویت که گفت که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم از سفر بازگشتی بیانه

در آمدن

در آمدی بر اهل خود این کلمات گفتی تو با تو با تو بنا و بلاغی در جواب **ادب** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت**  
 است باید که بکسب اهل و عیال و اولاد و اطفال واقف باشی در اصحاب و در اصحاب کسبه  
 راه آورده آن گنند و هر کسی بقدر حال خود در مدینه بیاورد و علی السلام تمام الله تعالی کسبه  
 اند که راه آورده از برای عیال و اطفال خود آورده اند از سن موکده است و از برای اقربا و خویش  
 اصحاب او حساب ترتیب کردن از جهت مستحبات و سنت است که بعد از رحلت چون  
 در منزل و مسکن خود قرار بر دو طعم ترتیب کند از برای کسی که به پرسش وی مر آنست بکسبه  
 که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چون از سفر مراجعت فرمودی کادی یا اشتری بکنی  
 و طهارت بکنی برای حیانت هموار اصحاب که بکسبت بر سن آنحضرت آمده **باب** **سفر**  
 استقبال کردن مجاور است مس فرشته را باید که چون یکی از اصحاب و اصحاب از سفر  
 مراجعت کند پیش باز وی روند و بر ادعای غیر کنند بکسب رسیده که چون حضرت رسول صلی الله  
 علیه و سلم از سفر بازگشتی صحابه کرام آنها که در شهر مانده بودند بیاستقبال آنحضرت بروی  
 آمدندی و کسودگان اهل بیت را با خود بردندی **نوبتی** **عبدالله** **جعفر** **طیبر** **را** **رضی** **الله** **عنه**  
 باستقبال آنحضرت و برابه پیش خود سوار کرد بعد از آن حسن ابن علی رضی الله عنهما  
 و برار و یق خود رحمت و همچنان سه تن سواره بر کشت بر یک کسب بیدار آمدند و او هم سوار  
 آمد الله فرموده که مستحب است که مقیم بعد از ملاقات مس فر را گوید الحمد لله الذی سلک



و الحمد لله الذي جعل الشكر وازرار عمر رضي الله عنهما مرويت که بنوعی الله علیه وسلم علامه  
 که اینج بگرفته بود گفت قبل الله جگه غمزد نیک و خست نغفتگه در کتاب ابن السنی از حدیقه  
 رضی الله عنهما مرویت که بنوعی الله علیه وسلم از غوه بازگشته بود چون بخانه در آمد دست  
 مبارک در گرفت و گفت الحمد لله الذي نصرک و اغرک و اکرک **فصل چهارم** در آداب سفر  
 اینج نسبت مجاور آداب مجاور نسبت مسافر اینج و این فصل مثل آبر بازده ادب اما آداب  
 مسافر اینج و آن بهمانست **ادب اول** رعایت ادب و تواضع است نسبت بجا و باید که چون کسی  
 مجرد از راه بر جاد رود آیه هر طریق ادب و حرمت و تواضع و مسکنت پیش آید و سلام گوید و  
 صفیضال کند و فرزند بر نشیند و اگر جاد و در راه اکرام و احترام کند و بصدر خندد باید که آبا  
 نمکیند و چاکه این است کند و نما نشیند **ادب دوم** شکر تکلیف و اعتراف است به جاد و باید که  
 به سج حال بر جاد و اعتراف کند مگر در امر نامشروع اگر در خدمت در تقصیر نماید و بر بان باز  
 خراست کند و مجاور را بخدمت خود نفر باید در دست حق دارد و میرا بکفایت آن تکلیف نماید و میا  
 استیانت است و آرزو نماید طیبی خود خاطر و بر مشغول نگرداند و بجهت امور دیرانا و غیر آن  
 و بر آید که هر سلاطین و اهل جاه بنکیند **ادب سوم** قبول امر جاد و رشت باید که جاد  
 بر و حکم کند که مشروع باشد بطوع و رغبت قبول نماید و اگر دیر از برایش قبول نماید ملازم است  
 قلب و علم و مشایخ باید بر بدید بکنند و کلفت همراه رود و اگر دیر بصحبت آید دنیا و ضایف  
 است خزانه نظایر قبول اما بحسب طبع اهل دنیا کار کرده باشد و افعال برادر است هر من را عذر زنده بود

**ادب چهارم** شکر اظهار و فضل کمال است بهر که پیش جاد و راضی فضل و کمال او است بر علم آه  
 و حال حفظ کند و از خدمت خفه و احوال که در نشان خدمت برود که نشسته مکانها و رویا نکند و اول  
 و کلام بر نماند که آن جمله باید عودت نفس و موجب که دست باطن و کرد اما آداب مجاور نسبت  
 به خدمت اینج و آن هفت است **ادب اول** که امر داشت از خدمت است بهر که چون مضر برسد که دست  
 اهل تصوف پیش مجاور از رد ادب و شفقت با خلقت و چه وقت نشسته باشد پیش بر باز آید  
 سبک تا حاضر پیش آید و در طعام خوردن با او مودت نماید و اگر مضر برسد که در کسوت نشسته باشد  
 بنظر حضرت و عدم مهلا در و نگرند از متر که جمع است از جاد کند به بسیار از ادب با صلی باشد  
 اهل رسم و عادت معاملات کنند و بجهت خاطر که سوسه بکاشند و بجهت باطن در طریق استیانت  
 کوشند **ادب دوم** شکر است اهل رسم و عادت است چون مضر نشیند و در رسم که در کتاب اهل فقر و سوسه  
 این طایفه پیش باید که در برابر رسم که از یک امر است و یکی میرود و باید نام دارو آن چه برین مانده از پر شهادت اهل رسم  
 و عادت که این نوع است نسبت با این طایفه از طریق ادب و عادت و طبع ادب سبب از آن نغز پس باید که آند  
 و بر از حق بنده در خدمت حق و همیشه را بنده حق است **ادب سوم** صحبت خدمت است باید که نخواست معلوم  
 کند که راحت و در صحبت است با خدمت اگر در صحبت دوست با و در تکلیف صحبت دارد بطریق است و الفت در  
 بندگی در خدمت مطلوب است برابر و مترقی مناسب عالی کند و در آجا برود و آب خانه و طعام خانه در غایت  
 و بعد از آنکه آرام گیرد و بهر حاجت مشغول شود برسم دلاکی پیش آید و دوستی بر سر آید و در زندگانی او یکسو بر عادت  
 ندارد به توفیق بر خیزد و در فراغ بگذارد و اگر مانع نشود و برادر لاکمی کند چند که جواب رود با جو جو



ادب پنجم بر آنست که در وقت نماز و سخن قیام باید که چون روز نشسته جم بر در عرض کند و در این بهترین  
 حال معابر و خدمت و جمل خلایق را هم کند و آنچه مقدور است در وقت نماز قیام نماید و اگر استقامت  
 آن دارد که در نماز نوبت نشسته در آن تقصیر نکند و اگر آنست که در نماز بار بار بجا بکشد و در آنجا نشسته  
 و بعد از نماز در وقت نماز **ادب ششم** بر آنست که در وقت نماز بجز آنکه در وقت نماز نشسته  
 در سه روز بگذرد از نماز استقامت نماید که در وقت نماز بجا بکشد و در آنجا نشسته  
 و زیارت معابر برود و اگر قبول کند و بر آنکار نیاید و اعراض نماید و از او اعراض نکند زیرا که حال و اطوار  
 این طایفه مختلف افتاده است بعضی از ایشان از اوقات نماز استقامت در آنجا نشسته و البته در آنجا نشسته  
 و در آنجا نشسته است و دنیا و آخرت بر او بر او اگر مرض این داعیه باشد و در وقت نماز استقامت  
 است که در آنجا نشسته و عذر در سخن و در صحبت اولیبت حساب کند که در وقت نماز  
 که مراد از نماز استقامت در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 خانه این خواجگ بمنزل آن در همان بر در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 منقلب با من میگرداند از این طریق من چند میگویم که اگر معنی شوم در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 و در صحبت با او بنام خود فایده بیشتر از این بنویسد که آنچه ناخوش آید از آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 بخواد است معاصات نماید که اگر در وقت نماز نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 کند و در آنجا نشسته آن اقدام نماید که در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 که در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته

یا تجارت و کسب و داد است و بر صحبت این طایفه چه کار کند که شیخ چند فرس است و با صحبت نشسته  
 مسافر می آید در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 فلان طایفه با صحبت حضرت شیخ چند فرس است و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 بوده نه حرفی بگوید و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 مشغول باشد و نارکت هوای نفس خود بود و چون کسی از اهل نفس و هوا صحبت این طایفه  
 و تحقیق شود که در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 و ملائمت بعد از تقدیم مراسم خدمت و شفقت و ضیافت اجازت دهند و عذر نخواهند داد  
 کند بر او طول نرود **ادب هفتم** قیام است بخدمت اهل الله باید که بجای و در آنجا نشسته  
 نماید و خاطر بجا اطمینان خاصی و عام ترتیب معانی آن متفرق از آنکه در آنجا نشسته  
 مرتب نشود صاحب کشف الحجب گوید در آنجا نشسته و در آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 و فکاردن بجای میگردم دوام بسیار بر آمده بود و کس بیایستی روی عجز نهاده بود و در آنجا  
 در آنجا حصول هوای ارباب فرموده نماند تا کاه سید از آنجا نشسته و در آنجا نشسته  
 بشنود دل خود را از خدای مشغول سازد بجهت فراخ دلی که مشغول هوا خود است پس اگر دلی با غیبت  
 تر از دل خود روا بود که بجهت فراخ دلی که مشغول کردانی و اولاد است از آنجا نشسته  
 که بندگان خدای پسندیده باشند و همان وقت مرایان صحبت فراخی حاصل شود و از آنجا



مفرقه باز رسم با صلاح دل خود باز نشسته  
و اسلام علی من اتبع الهدی

غنت کتاب بعون ملک و باب از دست جعفر

فیقر عبد الفتاح ابن شیخ فطرح الله کاکر پناه

در مسجد جدید بر مرز اسلامیه الله در تاریخ

بزار و دو بیت بیت از جوست

۱۲۰۰

شیخ فطرح الله

از مرده شیخ فطرح الله ابن شیخ سلیم شیخ سلیم

ابن شیخ فطرح الله ابن شیخ رضید بن شیخ

شیخ رضید بن شیخ رضید بن شیخ ابن شیخ عبد الله

شیخ عبد الله ابن شیخ جابر شیخ جابر ابن شیخ

فغمت الله و شیخ لغمت الله ابن شیخ احمد

شیخ احمد ابن شیخ شیخ شیخ شیخ ابن شیخ

شیخ رضا شیخ رضا ابن شیخ ذکریا شیخ

ذکریا ابن شیخ عبد الرحمن شیخ عبد

الرحمن ابن شیخ حسن شیخ حسن

ابن شیخ سیدان شیخ سیدان ابن شیخ

شیخ خالد و لید قدسی الله تبارک و تعالی

هم امم



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خاتم النبيين  
مؤتمنين بهم  
والله اعلم  
بما نزلنا من كتابك  
والله اعلم  
بما نزلنا من كتابك  
والله اعلم  
بما نزلنا من كتابك

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين وآله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خاتم النبيين  
مؤتمنين بهم  
والله اعلم  
بما نزلنا من كتابك  
والله اعلم  
بما نزلنا من كتابك

این کتاب آداب الاحیاء فی مصفاة  
ابن حسین الکاشغری رحمه الله  
در روز چهارشنبه  
ماه مولود مطابق ۱۹ اردیبهشت  
۱۳۵۸ قمری  
از سر  
محمد...



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العا الملك القدوس الحكيم الملك والمكوت والبقاع  
الجود والعطاء والمجد والثناء خالق كل شئ ورازق كل حي  
فتبارك الله حسن الخالقين ومشهد ان لا اله الا الله وحده  
لا شريك له والحمد المعبود وشهد ان محمد عبده ورسوله

المقدم الامين المكي الذي صلوة الله عليه واله اجمعين الطيبين  
الطاهرين بلانکه درین کتاب تصنیف کرده باشد بر دست خود ابو الفوارس محمد الطاهر الغزنوی  
رحمه الله علیه زنجی بنام مشککان در بخارا سمرقند و آفرینش آسمانها و زمینها و آنچه در میان ایشان است  
و خود تنه این کتاب بروی آسمان باشد و اگر کسی جز از این بابها هر سبب جواب تواند گفت آفریده باشد  
بیزد عزت و جلال ایشانند و آن اکثر مثلها است که هم بود از حضرت سیدنا علی علیه السلام و صلوات الله علیه  
ایشان را جواب داد و این کتاب را طریق جواب سوال بنام او ایم و این کتاب را سراج القلوب  
نام نهاد ایم از همه انکه روشناسر و لها و پیر و روش جانتها و احسن الله توفیق و القصة من الخط با در لزل  
بفصلک و رحمة الله قریب حجب و به الحول والقوة فموت ابواب باب آفرینش **باب اول**  
جزئی خداست بیا فرید **باب سیم** در صفت نام آسمانها **باب چهارم** در صفت زمینها **باب پنجم** در صفت آفرینش  
بهشت **باب ششم** در صفت آفرینش دوزخ **باب هفتم** در صفت مخرج خداوند از آفرینش آفریده  
**باب هشتم** در صفت درختان طوبی و کونز **باب نهم** در صفت نراز و دوا حول روز قیامت



**باب دوم در صفت حرات و لذت تن بران باب یازدهم در صفت عرش و سرکی باب**  
**دوازدهم در صفت حاملان عرش باب سیزدهم در صفت بنوع علیه اسلام باب چهاردهم**  
**هم در صفت ملک الموت علیه اسلام باب پانزدهم در صفت نیکو مکر باب شانزدهم**  
**در صفت بیت المعمور باب هفدهم در صفت کوه قاف باب هجدهم در صفت خراب جهان**  
**باب نوزدهم در صفت دیدن نفع صور باب بیستم در صفت قفل آسمان باب بیست یکم در**  
**فای کتاب باب بیست دوم در صفت کوز روان باب بیست و سوم در صفت فرزند جبرئیل و مادر**  
**باب بیست چهارم در صفت سزق شدن فرعون علیه الغه باب بیست و پنجم در صفت بنده و بنده حضرت**  
**سیدنا عیسیٰ باب بیست و ششم در صفت بانگ فرخان باب بیست و هفتم در صفت اول بنیادی که در**  
**پیدا شده باب بیست و هشتم در صفت بلندترین پهنای باب بیست و نهم در صفت مایه حضرت عیسیٰ**  
**باب سی و یکم در صفت اصدور یا باب سی و دوم در صفت جبرئیل بیست و سوم در صفت غدیر سید**  
**علیه و سلم باب سی و چهارم در صفت عهای موسیٰ باب سی و پنجم در صفت ذوالکفل باب**  
**سی و ششم در صفت سقران باب سی و هفتم در صفت کودک باب سی و هشتم در صفت سوزانیکه**  
**بسمال فرستاد باب سی و نهم در صفت عهای زدن موسیٰ بر سنگ باب سی و دهم در صفت**  
**زنده شدن سقرانکه در دنیا آمدند باب سی و یازدهم در صفت الحجاب الراس باب سی و بیستم در صفت**  
**اصحاب الاخذ و باب سی و دوم در صفت لایب شاد باب سی و بیست و یکم در صفت محفای**  
**داود باب سی و بیست و چهارم در صفت کوز سلمان باب اول در صفت آفرینش اینها بنیاد آورده**  
 بنویسند

بنویسند و تقاضا سوال نمودند از حضرت رسول ص با رسول الله ص فرکی مادر که خوار عززه و جد که در  
 دنیا را بچند روز آفرید و جواب حضرت فرمود که حق سبحانی و تعالی این پیش از آفرید اول روز  
 یکشنبه بود و آخر روز آدین در روز یکشنبه ابتدا کرده و آسمان در زمین بیافرید و روز و شب  
 آفتاب ما متاب را بیافرید و روز و شب آسمان جهانواران عالم را بیافرید و از آن جماعتی که با کفان  
 زمینند و حیاتی که در دریا با سیند و مغان هم آفریده و روز چهارشنبه آبهای عالم بیافرید و در آن  
 روانه گردانید و در خستگان گوناگون و نباتهای از زمین بر آورده و روزی همه جانوران فصل  
 و تقریر ما بماند الایه و فکی فی القواختصاصی اذ یجاء ایام اللسنا ایلین در روز پنجشنبه  
 و حور یان بیافرید و روز آدین در فرشتگان را آفرید و اصل کوه آدم و حوا هم درین روز با فرموده فر  
 شنگان را با آدم علیه السلام سجده بردند و تحت آدم را بر کردن گرفتند و بیست اندر آوردند و گز  
 بیست کرد ایندند تا آنجا بهای لایب زاید و انکه از تحت را فرود آوردند و بنهادن در روز شنبه  
 همه جهان را آفریده بودند چنانکه هیچ کای نداشت و او را در آفریدن هیچ ربی نرسید و هیچ  
قصوری نیافت الا یه و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سبعتة  
ایام و ما ما فیها من لغوب خدا و زمین فرماید که بدستی و راستی که این را همه در شش بیست  
یدم اگر خواستی این همه را در چند روز چندین را بیک نظر فته العین مرا فرمیدم آن خواستم که بنده کان بکنند  
و نامل نمایند و بنای مهات سازند چنانکه حضرت رسول الله ص علیه و سلم فرموده که جلننه فین  
الشیطان و ثانی صین السخانی ستاب کردن کار و یوست و استسکی کار با خدا عززه و جلالت  
بیت گشته چون نوع جز هست در طوفان بلا گردد و کام چهار سال بر آید باب دوم در صفت اول



در صفت اول چیزی که حق سبحانہ تعالیٰ بیا فرید **سوال** نمودند از حضرت رسول صلی علیہ و آله وسلم پرسیدند یا رسول  
 اللہ خبر کنی ما را که اول چیزی که خدای تعالیٰ بیا فرید جو بود آنحضرت فرمود که اول چیزی که خدای تعالیٰ  
 بیا فرید گوی بود بر همه چیز بزرگی او را کس ندانست **الآخرا** عزه و جده بس از وقتی بران گوی نگاه کرد  
 و آنگاه از زمین خدای عزه جلوه آب گشته و منجم بر آورد و در بخش در آمد و از وی بخواری بر آمد  
 چون در هوا باستاد در آن آب همچنان میگردید از زمین خدای تعالیٰ و آن در دور هوا استاده بود و آنرا  
 تبارک و تعالیٰ آنرا به صفت پاره کرده و از هر پاره آسمان بیا فرید بقدرت خود معلق گریستند بزرگی  
 دیگر بد است و هر قطری بر آسمان پانصد سال آفریده آن نفس در روی آب جمع شده بود از وقتی آنرا  
 نیز به صفت پاره کرده و از هر پاره زمین بیا فرید و بزرگی دیگر بد است و سطری هر زمینی پانصد سال را  
الآیة المبینة الذین فی الالسمون و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا  
من الماء کل شیء حیوان فلیذوقون و چون هفت طبقه زمین را بیا فرید و در آن  
 و در آن در زمین هفت طبقه اندر آمدند و برگردن خاک گرفت و باز در زمین بر آورد و باز کرد  
 از مغزب همچنان بر همه بار دنا در قیامت و پاره نشسته اند و هر معلق بود از زمین تبارک  
 با قوت بیا فرید اندر فریب من بخود تا آن یافته در زیر بر آن و نشسته نهان بر پاره با قوت  
 فرا گرفت و با قوت اندر هوا مانده و آنکه از زمین بالا و بر بیا فرید هم اندر و در پس و آن کا و را  
 چند هزار دست پشته که آن کا و چند است که شخوار از هم آسمانها گریخته است  
 حضرت **حق سبحانہ و تعالیٰ** فرمود تا آن با قوت را در میان دست کا و در نهاد تا یافته  
 تا یافتند بر کوه و در گرفت و بزرگی آن با قوت پانصد سال است که هر معلق مانده آنکه از

انکه است

از دست کم کم بر پشت هفت هزار که در بزرگی ما است که خداوند تعالیٰ در قرآن یاد کرده است **والعلم**  
 و ما لبسطون و جمع پیش آوردند از هر صیغه علم دعا کردند گفت ملک باوشا با بر دو کار  
 از دست که آن ما هر که عالم بر پشت و دست بیستم فرماید که عیسی بر در مانده قدرت پندار علی علیه  
 بر لب و شپا هر دو بر سر زور با پروردگارش است و در دستش هر چند که عدل علی است که از دست  
 و چپ و پیش و پس بگردید هیچ چهار نفر است و او را نیز عیسی میگویند کنار دریا مانده و آنرا شپا بگرفت  
**سوال** پرسیدند که عالم بر پشت و دست هفتم فرماید که تمام عالم در پشت و دست نهادند که با  
 عیسی بدان و آنگاه پیش که آن ما هر بر سر و عقدا در از زمین ما هر خردن است علی علیه و آله و سلم و نوح علیه  
 و این چهار سال بزرگ در آن که سببی للملک لطمه است سبحان الواح القهار الیون با کتیم سبب سخن  
 پیش هر که عالم بر پشت در نهادند بر سر زور بر آورد دم از بار دیگر و زمینها در از آسمان گریخته اند و از  
 عرش دم راحنه نمودن کم کم در پشت ما هر فرود آمد و در میان آنکه از دست آید بیا فرید و آن ما هر  
 فرمان داد تا بر آن آب فرا گرفت و آنکا با در امیدار دنا روز قیامت حق سبحان و تعالیٰ و تعالیٰ **تفصیل**  
**نظم** آنجا که حال کبریا بنویسد هم حمد و ثناء تو سزا از بود **سبب** در صفت چهار آسمان **سوال**  
 نمودند از حضرت رسول صلی علیہ و آله وسلم پرسیدند یا رسول اللہ خبر کن ما را که صفت آسمانها چیست و در میانها فرود  
 است چه هست و در میانها چگونه فرستاده و عباد این صفت و دست چه میگویند و بزرگی  
 است از اجناس است نامعلوم شود **جواب** آنحضرت فرمود که خداوند عز و جل آسمانها را بیا فرید



چنانکه در باب دوم یاد کردیم بدان که آسمان اول از مرد سیزده نام وی برقیات و فرشته  
کان آن آسمان هجده در سجده و تسبیح این است که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ  
اولین فرشته است نام او اسمجد است و درین آسمان فرشته است که او را رعد خوانند و موکل  
است برابر با و بارانها و این بانگ رعد از ویست و اسمان دوم از نوره خام است و نام او قلوب  
و فرشته کان آن آسمان هجده در سجده و تسبیح این است سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ  
فرشته است و نام وی حجت است یکصد و نود و یک برف است و یک برف از آتش است آتش برف که در  
و نه برف آتش بنی بقدرت حق تعالی و این تسبیح میگویند که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ  
و النّار یبشّ عباداً یعنی بکات آتشی که آتشی با برف سازد کاری داد و الف افکنده میان بندگان  
و اسمان سیم از با قوت سرخ است و نام او قیام است و فرشته کان در قیامند و تسبیح این است  
که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ از در سجده است و نام او رعد است و فرشته کان  
در سجده است و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ و در  
این فرشته است نام او سوما میسر است و اسمان چهارم از در سرخ است و نام وی دلوات و فرشته  
وی سر بر داشته اند و تسبیح ایشان اینست که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ و فرشته  
این نام او اصف است و اسمان پنجم از مرد سیزده نام وی برقیات و فرشته کان  
در تسبیح این است که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ و فرشته کان  
نام او بانگ است و اسمان ششم فرشته است که این را که در بیان خوانند و از بسیار این عدد  
را که در نیافت است که ملک حق سبحان و تعالی بصورت دیگرند و هیچ دومی از این یکدیگر  
نمانند

نمانند و هرگز این یکدیگر با کسی نمیکنند و گفته اند از جهت قدر شکوه از آن است که خداوند این را  
آخرین در آسمان اگر آواز از این خلق جهان بشنود هم یکبار بیجا نشوند و در جبرئیل که حضرت رسول ص ۴  
گفت که آن مرا علاج بردند اندر آسمان هفتم آواز از این است که گوش من رسیده از حضرت جبرئیل پسیم  
که این چه آواز از این است اینست که بنامه که بیستم هزار میگردید گفت اینها که بنامه در گناه است توبه بن زار  
میگردید و عبد الله بن عباس رخصه الله عنه گفت از حضرت رسول شنیدم گفت که چون خدا عز و جل جلاله  
چون این گفت که سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ وَبِزَكَّاتِكَ با او که در در زیر یکدیگر که برایش میفرمودند در زیر بر داشت  
و هر طبعی پند سال راه خست بود و در هفتم آسمان سیاه بود که معلق و بالا آن در پانصد است در آن  
در بفرشته است بر که در چند آن پانصد است که در آن در با میباشند و پسند آن فرشته است که میگردیدند  
حضرت محمد ص ۴۴ از حضرت عزت میفرمود نظم از طبعی که خطا بهش همه در حلقه بندگست که در کتب است  
بهر در خدا با یکبار که فرمودند که از درش همه باب چهارم در صفت نام زمینها سوم از حضرت رسول  
پرسیدند یا رسول الله حکیر کن ما را که این هفت زمین که خدا از شما بپایند عزیز زمین نام چیست و هر زمینیکه زمین  
جواب آنحضرت فرمود که زمین اول مسکن آدم است زمین جایگاه باور است که حق سبحان و تعالی با در زمین  
باد با مخالف در جایگاه داشته و بدانند از زمین و زمین که فرمودند از همه صلاح خلق در آن باشد و حال آنکه قوم عاد را بمقتدا کرده  
سوزند با و از فرمان دادند همه آن قوم را بملاک کردند بقدرت خدا از تمام عو و جل جلاله و زمین دوم در وقت آن بود که  
در ایشان بود آدمی مانند کوشن کاوانند و پاهای ایشان همچو پاها کاوانند و موهای ایشان مانند مو کوشنند و در  
ایشان بفرشته العین از در آسمان و جل جلاله گفته اند و خلاف امر حق حضرت خداوند نموده اند تا در قیامت  
صدا بپایند ایشان را عذاب هرگاه ما بود در روز بود ایشان برایشان پند ایشان بود از هر آنکه فلک کرد ایشان



و آفتاب را میگرداند و چون آفتاب برافروشد و این تاب را برآمد زمین جایگاه  
 سنگ کبریت است لفظ خوانند ضرای تعجب او را آفریده از برای تافتن دوزخ از بهر آنکه زودتر فرو  
 دوی وی کند تر بود فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ بترسیدای مسلمانان از  
 آن و عده که خدای عززه و جده کرده است و بر هر چیز از آن آتش که سنگ و دریک همه او باشد نظرات  
 از حضرت رسول ص که گفت بدان خدای که جهان با او است که اندر دوزخ و او بهیاست از کبریت و غخط  
 وی چند است اگر بمقدار که سوزن باز کشد مردمی از شرق استاده باشد از لطف دی بسوزد و دنیا  
 و اگر که کوهش زمین را در وی اندازند در سخت چون موم که از دای واقف اسرار ظریفه کسی در حالت  
 عجز دستگیره کس بیارید تو را تو بنده عزیز برین مدفوعی که بود که من وقتی فصیح گویم چون بگویند  
 رسیدیم شب تاریک بود از خانه او از کبریتن بیامد من کوشش کردم شنیدم که یکی میگفت که بار خدا  
 یا برورد کار این عده بهیاست که مردم بدین فرما نیک آورد مردم مراد من آن نبود که خداوند را بسیارم و لیکن  
 بنادان و خطراتی وجود آمد اکنون مرافق با در س از عذاب تو را باز دارد و باز زبان او که در او  
 کی روح و چه حاصل است چون این سخنها از وی شنیدم این آیت را بر خواندم فَاتَّقُوا النَّارَ  
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ این آیت مرا چون شنیدم طبعم و فریاد و نالیدن بر  
 بعد از آن ساعتی به سوئی آمد و کبر بسیار زاری و ناله کرد چنانکه شرح نتوان داد و بعد از آن  
 سوئی شد من در آن خانه از آن مردم و فرستادم و بزادید خود شنیدم با مدد از زنی زانغ شنیدم بر خوردم  
 در آنی نه فرستادم دیدم چندازه برداشتی نه نهاده چون میباید و زارید و میگفت کفر ای زن ترا هم  
 افتاده است گفت فرزندم دولتی وفات گفتم این زن فرزند تو چه کی بود که کونه بود فرستادن در از دنیا رفت  
 فرزند با اس

فرزند با اسای و زاهد بود و زود و سید زاده بود و از خانه نبوت نماند کسی بر خانه آمدی و آیتی از اعلام  
 بر خواندی و او سخن آیت بیدت در مناجات بود هر چند سخن زنی گرفت و چند آن اضطراب کرد  
 و زاری نمود که در حجر که بفرمان حضرت الهه جان شیرین تبلم کرد و منصور را گوید که من با خود سخن  
 گفتم این سید زاده من خود امرا از آن بیداری حاصل گشت یارب نظر لطف عاکن ماله در دم دل گشته  
 در آن ماله هر چند گشته کار و بر سینه عالم و کما عطا لیسلمد کربلا کس اکنون باز گشته بر حدیث  
 زمین **باب پنجم** زمین گرد ما نند عین چند آن شتری و دهمای این چون بزنه و از دوسه بیست و پنج  
 در دم هر یک سید قلعه زهر نهاده اگر بلیقه از آن زهر بر آید سید همه جانوران اندر دیا باز بگویند  
 آن بیزند و عمودین ما را نند هر یکی چون کوه روان اگر ایستاد را دستوری دهند تا ز دنیا آیند یک  
 زخم دندان کوهها از جانی بکنند و چون دوزخ بسیار بپننده اند اهلای این از بیکدیگر جدا شود و  
 همین **ششم** جایگاه دوزخ نیست و هر یک در دوزخ دنیا از دوزخ میان ببرد جهانهای این نزد آن زمین  
 بر نواز دوی که او را از زار ببرد با و بهم آتی بر نواز اول سپین گویند کتاب الفحار  
سبعین و ضا أدراک طایبعین کتاب هر قوم و ذیل یوم همدل للمکرمین و زمین  
**هفتم** جایگاه بیست و شش کردی دیوانند در مبلوی وی کسوم دوزخ است دور دیگر مبلوی وی که  
 است و از هر کونه از لشروی شور اینتر است فما دلی بیشتر نزدیک ایمین مقبول تراست ایست  
 مالک گوید که اول نام و بیاست و زمین دوم نام بیست و زمین سیم نام بیست و زمین چهارم  
 نام دوزخ بیست و زمین پنجم نام او مالک است و زمین ششم نام او کولبیاست و زمین هفتم نام او  
 شریست **باب پنجم** در مصف او نینست **سوال** کند در از حضرت رسول ص پرسیدند که



















که تو خداوند و در آن زمان آید فرشتگان بسیارند که ای لبت در وی هوش بینند و نوح بر سر و بنهند  
و بی یگانه خودی بر بندگی فرمان آنچه فرمان شده باشد و حکمای بیست در وی به هوش نند و به برافروخته  
اول گوئی که بر سینه چندان بود که ازین تا گوشه دیگر شش هزار سال راه بود و فرمان خدای جل جلاله  
**نظم** یارب بکرم بر من در ویش نکرده و اند جگر سوخته ایش نکرده چند نیم لایق بخشش تو که جرح منکر  
کرم خویشی نگر **باب یازدهم** در وصف عزت کسی **صلوات** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سینه مبارک  
الله جز کنی ماله که خدای تعالی کسی را از چه آفریده است و بزرگی عزت کسی چند میقد است **جواب**  
آنحضرت فرمود که خدای تعالی کسی را نورسن آفریده که محمد آفریده و بزرگی کسی چند است که در آن  
زند که در میان بنیادند و عبد الله بنی عباسی روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل  
فرستاده آفریده و نام وی خرقا بنی بردی چهار صد هزار است و بر پائی نکرده هزار جز تر و نکرده هزار کافور  
حکمت وقتی در خاطر آن بگذشت که کاسی بدانستی که بزرگی و عظمتی چند است فرمان آید از حضرت رب  
جل جلاله بدان عظمت و بزرگی بالا شش بر آن تبری با نصد سال راه بر فرس برین قیاسی است هزار سال  
بر پاره پس مانده است و دینی بر آن بود پس خدای تعالی بوی قوت داد و بیفرمود که بر خیز بریدن بر آن  
فرستاده برخواست و هزار سال دیگر برید دیگر باره فروماند با ایستاد و گفت **اللهی** منی فرزندم و مانده  
گشتم و از بریدن باز ماندم و هنوز بلکه بزرگتر مانده است فرمان آید که ای خرقا بنی چشم باری و در وی  
کن تا چه میقدار مانده و چه میقدار میشود خرقا بنی نگاه کرد که از آن قائم عزت که بر دار کرده بود و هنوز  
بقائه دیگر نرسیده بود و بجز آنست بجز آن قرار کرد و خطاب آمد از حضرت رب جل جلاله از خرقا بنی که  
بعظمت و بزرگی ماله خداوندی و آفریده کن خلق نام از آن روز قیامت میسر بر بقائه عزت کسی که فرستاده

نه عظمی در آنجا

زهی عظمت و بزرگی خدای تعالی چه گریه و عظم سلطانند **نظم** ای که کمال بر بای بود و نه عالم از کرم عظمی  
تو بود و ما را هر چند نشانی تو بود و هر چند نشانی تو سزای تو بود **باب دوازدهم** در وصف حلالی و غیرش  
و بر دانش عزت **صلوات** نمودند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سینه مبارک که خدا عز و جل عزت  
بر چه نهاده است **جواب** آنحضرت فرمود که حق سبح و تعالی فرستگان آفریده است که کسی نزدیک  
خدای تعالی از این که از ترسیت اول جز را اهدای تعالی بیا فرید از فرشتگان این بودند این فرشتگان حلال  
عز شدند و چهار فرشته اند که یک را چهار دست یک از ایش یک از ایش یک از ایش یک از ایش  
در زیر سلس و پایهای این بر زمین مسطح زمین و این سلس با سلس آفریده و هر سلس بر کون خود گرفته اند  
و در کتاب همین آورده اند که از آن جاسوسهای این است و دست میقدار هزار سال است و حق سبح  
و تعالی فرشتگان دیگر آفریده است و ایشان را فرموده است ایستاده اند و هر سلس بر کون گرفته اند و  
کار مشغولند یکی سبب خدای تعالی را آورده اند که است محمد صلی الله علیه و آله از حضرت رب العزت در جواب  
**فوق تعالی الذی یجلیون العرش و حق حوله فیسبحون بحمده و یتسبحون له لیلی**  
**فی الارضی و قدرت عزت جده جل جلاله و لطف و کرم او تعالی نه **نظم** یارب بکرم تو بگر**  
قدیم سجدهی نکرده بنده از لطف عمیم **یکم** تو از لطف سبح الله تو میدنیم عم لطف رحمان الرحیم  
**باب سیزدهم** در وصف سوزان **صلوات** نمودند بر سینه مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله که خدای تعالی  
بر در رضای چند سوز سوز فرستاده و گفته باهای سوزان چند بودند و هر کتا بر وقت آمده **جواب** بدانند خدای  
صلوات **همه** هزار سوزان فرستاده از این سجد و سوزده سوزان و دیگر سوزان بوده اند **صلوات**  
سوزان را سوزانند و آنکه هر سوزانده اند رسول صلی الله علیه و آله میقدار سوزانند و هر کتا بر وقت آمده بود







دو رخ خدا بش میدهند تا در قیامت بخود و بپالته **نظم** با سوختگان بجز سودا که کند کرم لطف تو ام دست  
بگذر او روز در مان منی سوخته فردا که کند جز تو نظری در دل شیدا که کند **باب** بازدهم در صفت بیکدیگر  
**سوال** غوغا در حضرت رسول بر سیدند با رسول الله چنان مایه که خدای عفو و جمله که بیکدیگر مکنر فیکند تا  
فریده است و صفت این صفت **جواب** آنحضرت فرمود که بیکدیگر مکنر فرشته اند که از دست این نافرود که  
چون بند را در کور انداختن بر صورت از آن دو سنگ تر نشاید بیاید و سلام کنند و آتش از جهنم ایستادن  
و آتش از دامن آن برون در زمین هم نمیکنند و بر نه و هر یک عمود بر است گرفت اگر برون بزنند که بر زمین  
برند تا مومن کنند بخود و بپالته **جواب** و سوره نتوان دادن آن عمود را بر روی آتش پس بخود بفرستند چنانچه  
ران بشوند بلکه دیوان و بی بیان و هر که آن باگن بشوند بر خود بلرزند و بر آن عاصی لعنت کند **یلعنکم**  
**لا عینون** روایت کنند از حضرت رسول ص ۱۲ فرمود که بنده مؤمن را مکن آید فرشتگان رحمت نزدیک  
وی آید بسوی آخر زنی خدای تعالی جمله خرام همچین خیطهای کبوت بیارند و باین بنده با بستند و شقیقت  
و گویند ای جان پاکیزه بوی آخر زنی خدای عزت و جمله خرام همچنان قطره آید که از سر جزا برون آید و بظفر  
خدای عزت و جده جان و برادر بر پوشند و بوی خوشی از آن جان بیاید و بردارند و بر بند و بر هر آنگاه بر سینه  
در پای آسمان کشده شود و با بر از دست فرشتگان هر آنگاه بر سینه که ای جان پاکیزه از آن کین گویند  
از آن فلان بنی فزون بنده یکتا است آنکه گویند آتی چه فرما آن آید که بنویسد **آمین** و در عین  
باز بزند و جان و بر از زمین آفریده شده در در قیامت و بر از زمین بر گرم و آنکه فرشتگان جان آن  
بنده مؤمن را بر زمین آرند و بقالب از برند چنانکه بیکدیگر مکنر از وسط کنند و گویند خدا تو کبوت و دینی تو است  
و پیغمبر تو که بوده است بنده گوید خدا ص ۱۲ **التبت** و دین من دین مسلمانان و پیغمبر من حضرت محمد المصطفی  
و دیگر گویند

و دیگر گویند چو در صحن مود که در آن است چشم زشای رسول بند بگردد که در کسلا خدا است و سپهر عزت است  
و بر این سخن در بر ابرویم باز گویند چو در صحن همین که در آن است پیش شانه است در بر روی سینه گوید که من و جوی  
در از دیدم و دیگر گویند و علم تو چیست که میفرمان که کلام آن است که علم است که علم است که در آن حضرت عزت که راست  
گفت بنده من بر بر خدا بر است را در در پیش بند و در بار بر است بر و کینده نام پرست است  
و در برخی بهشت نشسته بود بر سر در آن رحمت و آت بود و گوید بر فر فرخ کرد از بند خدایان هیچ چشم  
در بر که تنه ای که بیرون نهد یک در صورت از آن سینه و در دست خود و در دست خود و در دست خود و در دست خود  
باز ام تا در قیامت بعد از آن بنده که در کتب بر میفرماید و در طوره که گویند من عمل کردم در دنیا بجا آوردم  
از در بار در مونس نام تا در قیامت و در بنده بخت و بر هر که در آن فرشتگان عدل بهای و در آینه و پلا  
سینه را بیاورند و در دست نهند و یک سینه بیاورند و یک سینه در آن نشان در دست دارد که بر دست خدا تا گویند  
چید بر در آن سینه خدای تعالی از آن است و در آن است از آن بگردد و دیگر گویند که هر که در آن  
سینه بگذرد از آن در کلمه و فرزند آن نشان خدا و قله جان در زینت گویند که هر که در آن  
کرد از آن در کتب بر بر و سبح و در دست بر سینه که سینه و سینه که سینه که سینه که سینه که سینه  
و در آن پلاس چینه و کند و از آن در سینه بیاورند و در آن سینه که سینه که سینه که سینه که سینه  
چنانکه حضرت رسول گفت که هر که جان در را با سینه که سینه که سینه که سینه که سینه که سینه  
سینه اندر رود ای هر که سینه بر بر بعد از آن جان و بر سینه که سینه که سینه که سینه که سینه  
کنند از قیامت بیکدیگر مکنر بیاید و زمین هر کشته و سوره شش و بر هر که سینه که سینه که سینه که سینه  
در کتب و پیغمبر از کتب و دین تو چیست که میفرماید که بنده که در آن که این دست او را بشما فرستاد



























همه او را از دنیا آفرید و حق را از جهالت از جهالت که هر که بر غیر باستی باشد تعلق بر مردان است  
و فرات بر زنان و دیگرها بدو مادر آن نافرمان بود از دست و بر از سنگ برون آورد آن چنان  
بود که صاحب پیغمبر علیه السلام هر قوم غمناک را بخدا عزه و جده دعوت کرد و هیچ بگریزدند تا روزی آن  
روز غمناک بود همه سحر آمده بودند زنان و کودکان همراه آورده چون صاحب پیغمبر سلام سب گرفت  
از قوم از این بت پرستی ترک کنید یا خدا عزه و جده ایان آورید پیغمبر هر مفرودید تا سنگا را بپند  
آن قدم گفتند اگر پیغمبر بجز بنام ما بنیم و بتو بگویم و بخدا نروایمان آوریم صاحب علیه السلام گفت ما بجز  
میخواهیم گفتند این سنگ استر خواهم برون آوریم سیاه شیم و سر فرسود و بلند بالا استن صاحب  
دعا کرد گفت آئی تو آنگاه بس این کافران چه میخواهند قدرت خود بخوار در دست آن سنگ لرزیدن گشت  
و نالش در آمد و باره گشت از میان آن استر برون آمد چنانکه آن قوم خود گشتند و دم در آن حست  
بفرمان رب العزت بزیاد و بجه بیاد و در استر که هر یک در آن گشت چنان گشت زمین اهل بیت آن بگفت  
گشت بود این جانور به مار و پد بود و دیگر گشت حضرت ابراهیم بود که بعد از حضرت اسمعیل  
گشت کوشند بود و فرقه او آن چنان بود که خدا عزه و جده ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا اسمعیل  
سلام را قربان کند و حضرت ابراهیم علیه السلام کسر سجده نهاد و گفت آئی فرمان بردار من که از  
سجده برداشت و چنان رفت و در راه را در اسمعیل گرفت یا با جبر آنکه مرا بکند دست عزیز ز ایت میخواست  
هد که همه کند باید که سوتی ویرا بشویند و جامه نورین در رو به بوشن تا ویرا به نزد او بر هم یک  
ناجر اسمعیل را در دست سوتی او را ایت و جامه نورین بپوشید و مویش را بافت و بنداشت  
که پد او ویرا برده همی گشتند آنست که در پیبرد بقر بازن میکنند آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام کار دور سبحان  
بنامان برداشت

بنامان برداشت و دست حضرت اسمعیل علیه السلام گرفت تا برون برد ابراهیم علیه السلام از پیش فرست  
اسمعیل از عقب پس ابلیس ملعون بیامد و گفتند بر کاف با ما جبر تو میدارند که ابراهیم علیه السلام سیر  
تو یکبار دو با جبر گرفت و بر آنگاه و ابلیس علیه العنه گفت نه ویرا بر تو قربان کند با جبر گرفت و بر آن فرموده  
ایلیس گفت خدا عزه و جده فرموده است با جبر گرفت پس نو گشتی و چون ابلیس این سخن با جبر شنید  
بد بنام حضرت اسمعیل گرفت بگفت برخواست گفت یا اسمعیل بدت ترا یکی بر گرفت و او برود تا  
قربان کند اسمعیل گرفت ویرا فرموده است خدا عزه و جده اسمعیل گرفت پس نو درین میان گشتی و صبی  
آنکه اسمعیل پد را در دست گرفت با پد هر بزرگوار این مرد آمده و مرا میکوبد پد ترا بر تو قربان کند  
ابراهیم گفت آن ملعون شیطان ما بجز بی گشت بیارید تا بدو اندازیم اسمعیل علیه السلام سنگا گرفت  
و بدو انداخت ابلیس علیه العنه دیگر بار بیامد تا از کف ابراهیم گرفت ابراهیم  
تا بجز با از اسمعیل علیه السلام سنگ برداشت و با سیم بیامد همان کف اسمعیل علیه السلام در باره سنگ بنام  
حست اکنون صاحب زانت گشت است چون بد آنجا رسید سنگ اندازند و چون ابراهیم علیه السلام با اسمعیل گرفت  
تو شنیدند که از بدت ترا میطلبند و اسمعیل گفت از پد بزرگوار بد آنکه او مرا آفرید است و من بنام  
ویم تو فرمان بردار و پیوسته اول آنچه فرموده و امر کردن ترا بخار یا بد آورده و آنکه ابراهیم علیه السلام دست کرد در  
سپه افکند و سر دردن پد را نهاد و گشتند و از کسین این سنگ بشاید اسمعیل گرفت در فرمان  
آنگاه تا فرست فرمان خدا را در تر جی آوردن خوبتر است آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند خرابان  
و کار در کلور و بر نهاد و بگشتند و بزرگ حضرت ابراهیم علیه السلام گفت یا اسمعیل کار در تر جی گرفت  
یا پد دست با مرا استوار به بنده تا چون بزرگوار دین رسد که من نتوانم تهنیدن تا در نزد خدا رسد







بشمان سئوید الله ان جادون هفت روز را شتر و از رسیان جادو را فکندند و چون آفتاب  
گرم شد بدینجا تافت آنچه با او رسیانها یافته بودند جادووان آنرا میمانی نمی کرده بسجاب و فقط  
در میان آن رسیانها با هم کرده بر یکدیگر دیدند و چون خست بر آمد حرارت آفتاب در آن  
تا اثر کرد و تا در بخش حرارت در آمدند بر یکدیگر بچندند و هر یک چون از دایره سرسور هوا بر زمین  
بیابانها بسر فرود گرفت و چون موسی هم آن بدید بر توبه فرمود و سرش در میان زمینها موسی ایضا  
افکند و چون از دایه گشت بقدرت خدا سر بر آورد و در آتش دو روز در آن در روان گشت و بر دست  
دست و پای بدید آمد و بر اندام و صورت بسیار رسید کرد و مفسد و مفسد از سر بر او آورد و در آن با نبرد  
چهره در آن دشت از گشت و چون در میان از جادو و کما جادو جان که درین چند روز خسته بود ندانید گشت  
و ساز بود تا بر یکبار فرود برد و مفسد و در میان از سر بدید آمد و در آن مانند مار خوار غزه و بعد از کما  
تفسیر چنان آورد که از لب زمین تالیب بالا رفت و کما بود تا سر جادو فرود گشت قصد  
دل شکرش کرد بسیار فرعون از هول از دما در پوز گشت نهادند بگفت و مشعل بر خواست فرعون بگشت  
با خنوعان خود اندر آن صبح رفت و روایت کنند که سه صد نفر از آن عمارت و سپهر و باقیها  
سخته بودند از اسیر و کوه بر نده چینی نیش سحر شجاع آنکه هر نام سگنی در فرسنگی بناقی سیمی  
فرعون در اندرون قصر سحر را حکم که در فرعون از بیست و هفت نوبت طبعش اجابت کرد  
طافت شد آن وقت که روز نوبت نهاد آورده اند که بیست و پنج هزار مرد در زیر بار یکدیگر گشته  
و چون سحران آن صبح از موسی بدیدند آن قدرت خدا صفت همه کردند در سختی که یکبار  
آوردند خوار غزه و جمله و یکدیگر دیدند به سحر موسی ۴۲ السلام ایمان آوردند قول الله قال الفی السحره

اسما جیدین

ساحدین قالو انما دریب العالمین در توبه و هارون بعد از آن  
شست خلافت و هیچ کس مانند موسی نبود و در میان آن نهاد گشت از سر او تا توبه بر اویم سبانت از او بصر نهادند آن  
ان از دما و عقب این توبه گرفت و هر عت آن از دما و فرود را بهار موسی با این چند که گزیده آموخته موسی لبان سحر  
اند فرمود در سید که با موسی عصا فرود یکبار موسی عادت در آن از دما یکبار گشت و آن از دما بعد شد از شکر آن  
عصا گشت و این پنج که در یکدیگر گشته اول در علمیه که بود هم جو آید تا قسیم صلح میسر گشت و هر کس که  
در عصا موسی ۴۲ آید گشت هر کس که گشته از این پنج تن بود توبه بر او داده **باب بیست و نهم** در صفت عرف  
شدن فرعون علیه لعنه **سوال نمونند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله** که با رسول خرم مار که در کوه زین یکبار گشت  
برو تا سید که تا سید و کما توبه بر روز قیامت **جواب** آنحضرت فرمود آن در دخیل است که در کما و هر وقت است قصه  
چنان بود که موسی علی از فرعون علیه لعنه نه گشت پر او آمد آن روز با فرعون عزا بود و در کما کسان تا ز سوار شد و بالکسا  
سحر از فرود بسیار طوفان از سر در کردن و جمل از دما بر گشته و هزار هزار مرد پیاده اندر زمین فرعون علیه لعنه  
با صلح رو بین کسرتنگا و نقیبا با صلح در جلوسه مید و برین و شجاع آفتاب بر صلا صلا فریغ و قوم موسی باز پس  
نگارند که غبار و شبه کسب و فرعون در آن و اصلا ب و بیست فرعون با عظمت آن گشت که گزیده از او عدو بر گرفته  
و گمانه آن اصلا پیدا نبود و توبه گشتند با موسی اینکه در فرعون در رسیان چند لکه از انواره میست و در میان دریا  
هم درین رجا نام مار که گشته موسی گشت و توبه گشت که از دما در آن نگاه دارد و پیغمبر بر او نام آید  
بود پیش موسی که اگر گشت اللهم الیک المشکاک و انت المستعان و چون موسی علیه السلام دعا کرد گشت  
و کما آمد موسی عصا بر او ریخت موسی عصا در بر او ریخت و خدا آب معلق گشت اندر او را باستاد و در از دما به آمد فرعون  
موسی از دما کرده بودند هر که در پنجاه هزار مرد میزدند از زخم و صیقا و غیره بر کسان از یکدیگر گزیده گشته موسی گشت

اسما جیدین



فوت

اربابان هر دو بر سگ کلف اندر رو بکنند یا بنوع الله از جنین سار بسبب یکا آعه است که در  
 زمین ترخه زید موسی دی که از دست آفتاب از فرما یاد ما بران زمینها بود و در برت اندر است  
 چنانکه این زمین جا بجا هرگز آب منور است آنکه موسی بر ما فرزندت و قوم در از بسبب در فرستند و گشتند  
 یا بنوع الله در استانی و برادران ما بهر یازند و از این فرزند ارم همگی دی که در دست آب دریا نشاند  
 نوبه یا خدایا قوم موسی که بر زمین است اندر دریا بیرون شدند و فرعون طلب الله با سیاه خود  
 بلبی ما رسید در یاد آن حال دید آن ملعون بنده است که در با از بیت در ضایع است که مدعی بر آن آرد  
 در روز سهوا کرد گشت که این در با از بیت من چنان شده است آن ملعون از غایت ضلالت و کفر هرگز نشسته  
 گشت انما یعلم الا علی یکیاره سباه و در پیش آن سجد کردند آن ملعون همیشه و نرسد بر دل در میان  
 شده از سجد کردن این بد است آن که شوخی کو چندین است فرست که باز کرد که نگاه حضرت جبرئیل علیه السلام بود که نشسته  
 در بر این کفن سوار شده بود در پیش آن ملعون اندرون در دست آن ملعون بر کعبه نشسته و فایه در سر او نشسته  
 و چون بر ما و یکا نشیند همیشه و خود را بر کعبه نخواست بر دنیا که بر چرخ در دریا رفت بس که یکبار عراه در  
 هیچ آفریده بودن ترخته بود که موسی علیه السلام در غایت با در دمان لیل که گشتند فرمان آید از حق تعالی که  
ماکان این ترا آنکه فرمان آمد بدو یا هر بر این کردمان با نزد با نزل حق تعالی که تسبیح الجبر و هو افهم  
جند معتر قون بس طر قاطری در دیافتاد چند آنکه قوم موسی در بسبب گفتند یا بنوع  
 این با من و او زده از حد بود بر بیت موسی کف با بن است که این در دستش بود در ملک کرد و نیند  
 ما را سزای آن بجاست ایمن کرد این قوم موسی شد در اما فرارشان نبود گفتند ما میخواهیم دشمنان را بسبب  
 خوار سازد و جده این ترا ملک کرد و نیند صد از حق آب را فرمان داد آن گشتند که از بیرون انداخت تا همه

لکن این ترا

لکن این را یقین شد که فرعون با لشکرش علیه ملک شده در روز سهواست بایت  
بنجم در صف حضرت سلمان سوال نمودند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند یا رسول الله  
 جگر من مال از آن بنده دهنده سیمان که نه از آدمیان بود و نه از بر بیان و نه از فرشتگان  
 جواب آنخوف فرمود آن مور که حضرت سلمان بنده داده بس از او پیش از او پیش گشت  
 حنیان نداده و آن جنان بود که حضرت سبح و حق استغنی بسیمان داده که هیچ سبب بود  
 می نداده بود در جا که حضرت سلمان فرود آمد در صد فرسنگ چرخ بر خیمه زدند و بیت بنوع  
 لکن که او در میان بود و بیت بنوع هزار فرسنگ لشکر که او بیوان بود و بیت بنوع فرسنگ  
 لشکر که هر بیان بود و بیت بنوع فرسنگ لشکر خزان و ویران یافته بودند از ابریشم و از  
 از چهار فرسنگ اندر چهار فرسنگ و بران بط و بیت هزار کی زین و سیمان بود بر کسبها بخوار  
 و کان را نشاند و کسبها سیمان نیز بر بیان و آدمیان نشاند بر بط و مفت از حجاب بود  
 که زاهدان ایستاده بودند در دله سهار بولیده و عبادت کردند از یکی از ایشان در مقامات  
 کرامات این ره کردند که از جبرتی و آن بط و او زده هزار مرتبه که در عطر و نوحیت گفتند  
 با سنی این سلمان در میان بر طاشی در میان بر بیان و مردمان حکم کردند و مردمان از جمله  
 سرور است و در ویران گشتند آفتاب بینفنادی و تخمی رخ بودند از ابریشم و دیگرها از  
 ز خورد و بر جلد سوزان بر پیشانی خود بودند از ابریشم و نیکو داشت یکبار و سیمان بران سخن  
 نشسته و مردمان بیامدند از یکبار یکبار خوردند از کسب و خوار حال کرد آن شیر دستها و دلها بر زمین زدند  
 سیمان بدانی که آن دستور حالت در زد تا که چون دو کی دستور در آن از در مار و جانین کرد آن دستور



نخواستی کرد و چهارها رخته بودند از زین شمشیر و حکم با آن از ملک جز تزی بود و بر کوه تخت نشاند  
و سیمان بدان تخت نشست و آن همان سنگ خزر و کوفتی و حضرت سیمان بانی عظمت و عظمت  
بر فرمایش نهاده زین نامی و چون شکر بفرستاد از بهار در همان چند شبه جوین بنی بود و جوین پادشاه  
صدقه داد و جوین حضرت سیمان از بهار آن زینها بود و چون وقت شام شد یکم بر کسیدن بجای  
رفتی که در میان بود و در میان روزی که در و چون بر تخت نشستی سخر زاده که از بیامور سیمان زین و سیمان  
نشند و دیوان در پیش ایشان و فرستاده استاده بود و شمشیر آتشی داشتی هر گاه از فرمان او برودن آید  
آن فرستاده بیان شمشیر بر در حال بود و قولش وَمَنْ يَنْزِعْ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي فَمِنْ أَهْلِ بَيْتِي  
و سیمان بجهل در خان داشتی و بر آگفتند و بنی الله از دست مکر و در زین بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی  
سیمان کف می ملک نیم و ملک نزارم ملک خداست جمله جمله من میکنی و حاجت بر تو آید  
که اگر از آدمیان و بر میان قوم کافر بودند بر فرقی با ایشان حرب کرد این را با هم حصار می آید  
او میدان بود و ندید از آدمیان بودند و یکدیگر از میان و دیوان از کوه با سنگ آوردند و یکدیگر آید  
از سنگ هر یک چند حرفی قوله تعالی و جفان كاللحم من قدر ان يبيدوا عسل ال ذل  
و شكك و قتلوا من عبادي الشكور و سیمان هزاران داشت از آن جمله گفت  
صورتی که بودند تسلیم آزاد بودند و سیمان از برادر او کوهی رفته از آن کینه شاد در روز فریاد  
بود در آن زمان با سیمان در یک خانه بودند و یکدیگر خوبی مشغول و آن کوه شکر از آن بود  
و هر کوهی دیوس بر کردن گرفته هر که سیلان میرفت و دیوان آن کوه شکر باور بر دند و خلو  
چه عدد در آن کوهها نشند و محف می اندوزند و جباران و طبخان بنان و طعام بکن مشغول بود

و ستوران علی

و ستوران علی و داند و باب و باب باط او و معلق بفرمان خدا تعالی مسیح با فرزند بر جا که بر  
بنظاره رسید آمدند و با تخت او را در هوا بردند مسیح برکت درخت از آن بخندد و قولش فمن نفا  
له الحجج تجزي بامرهم رضاء حيث اصاب و الشياطين كل بينا و غش و غش و غش  
سوربت المقدس فرستی رفت با و بفرمودت را بر تخت را برداشتی با ملامت با بوقت شب نگاه بجا بود  
و مس فتی یکی راه است از شب نگاه تا ملامت آورد در قولش و ليلمان الرع غشها من  
و در و اصحاب الشجر بدین صفت چنان بود تا روز برسد بر زمین ملک و آبی و او که بود که مردان  
در آن جاسق داشتی و متر مردان بقوم خود گفت بجا نهادند و دیدند که سیمان نام را آفتی ترسند و بر  
بار زمین نمودند قوله تعالی يا ايها المفلون خلقوا مسلمينكم تسليمان و جنودكم  
يقتلون پس با دستن مور را بکشو سیمان رسیدند فرمود فی الحال مور را حاضر کردند آنکه سیمان  
دور بود و گفت تو این سخن چرا گفتی و نداستی که منم بفرماید بر کس دست ظلم نکنم و نگذارم  
که لشکر من بر کس ظلم نمود مور چه کف یا رسول الله که منم میفرماید و لیکن از بهر آنکه منم بزرگ است  
از بخت این منم چهاره بنامم و نیز کف مبادا که از بهر آن که کسی قدم بر این نهاد و ملاک کردند  
از طاعت و جبروت که توان از طاعت حق تعالی باز نهند مور چه این سخن کف سیمان  
قوله تعالی فتبوا صراطنا من قبلنا قال رب اوزعني ان اشكر نعمتك  
التي انعمت علي و ان اعمل صالحا و ان اخلصني من خصمك و کف  
عبادک الصالحین پس سیمان کف از مور سخن چنان کف می اندود مور  
یا رسول داغ تو هر نام سیمان نهادند معنی آن چه باشد سیمان کف بگو مور چه کف از



آنکه سیدان نام نهادن کو تو سیم باطنی و حکمی با خلق خدا زیر البرزک عظیم عدد در کون منت تا تو چه گوئی  
عمده این برون یا بی بی الله دانگه که ایزد تعالی با در هر استخوان تو را در میان گفت بگو کف تو در آنه کلاه  
بار جهان بسیر باد است **جواب** نه خود سر سیدان بیدار فرست بس که هر جا سر برات برود بر باله  
عاقبت ناکمان بر کنوز دس سیدان چون سخن بشنید بگریست و او را بر او در کرد بر کونست این بود پند  
که نه تنها آدم بود و نه بر و نه فرشته مورچه بود سیدان بنده داد و التماس **باب بیست و ششم** در حقیقت بائنه  
بائنه مرغان نمونند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر سیدند یا رسول الله جز کنی مال که مرغان بائنه کند چه سیدند  
جواب حضرت فرمود که اول خردی بائنه کند گوید از اشغالان خدا را با کنید از خواب غفلت بیدار  
و تا دس بائنه کند گوید راحت در آیم در میان آدمیان و آنکه چون بائنه کند گوید که هرگز در از است  
و سر انجام تمام حودت و صورت بردن و در آج بائنه کند گوید **بسم الله الرحمن الرحیم** علی العرش استوی  
و نزار دستان گوید لعنت خدا بر کلبه بودان با دوزیر که اینان هیچ نیستند و ضایع روزگارند و کمبوتر  
چون بائنه کند گوید لعنت بر بر با خوران با دوزیر که آلهی آدمیان در کونشمن این باشند  
کلنگ بائنه کند گوید نونه قیامت درین دنیا راست بکنند لک بائنه کند گوید از اشغالان کار امروزی  
دیگر در اشغالان زیر آنکه نوزاد که فراد بر سر شمشاد مر آید و مدمد بائنه کند گوید از اشغالان بدی  
فاغ فریفته مشوید و مغرور بگردید گوی مجوزه باکی وفا نگردد است و بیط که بائنه کند گوید که  
ز بهار از بس کردن و حرام خوردن خود را نکه دارد در دروغی گرفتار شوید و عقاب که بائنه کند  
گوید که زندگانی آخر مرد نیست و نذر که بائنه کند گوید که فریاد از دست فرزند آدم که این خور  
بود دنیا و برود که بائنه کند گوید که هر کی در بهمان رزم بر بندگان خدا را حق کند صزار است بر حودت کنند  
و بگویم

و سوسه بمانند کند گوید که هر چه آید منت و بران خواهد شد **و بی الله القدر** پس چون آب  
بائنه کند گوید با رب نصرت و مؤمنین بر کفران و هر که بائنه کند گوید که این مباحی از عذا  
ب خدا **باب بیست و هفتم** در صفت اول پندار که در جهان بیدار شد سوال نمودند از حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله هر سیدند یا رسول الله جز کنی مال که اول پندار در دنیا کردند کدام بود حضرت فرمود که اول  
بنیای که در جهان بیدار شد آن بیت الله بود حق سبح و تعالی از بر آدم فرستاده بود آن  
چنان بود که از ذوق چون آدم را بباید بدینا فرستاده و آدم بکنندستان فرود آمد بر کوه که  
بسا از زهری برون آمد از کبیت میکسیت که کوه سنگ از کسین و درینا آمدند و منت  
سجد سال بر سر آنکه میکسیت چنانکه از آب وی بر سر روج را زریه برده بود و چون رود  
برفت از کوه بخوران بیدارند آب بخورند و گفتند این آب بدی صوفی شکر از خوشبوی  
حضرت سبح و تعالی خواست تا او را خواستند کرد انداخته از یکدانه با قوت سرخ از کبیت  
در فرستاده تا آنجا امر و زکوبه مبارک مثل **فحصا الله تعالی** نهاد آنجا نه دور بود یکی از مشرق یک  
از مغرب در آنجا نه فرستاد از قندیل مار کبیت و نور آن قندیلها بگرد جهان عمر یافت و آن سنگی  
اکنون جلال سود گویند آن وحده با قوت بود از کبیت آوردند خدا را حق امر کرد که فرستاد  
آسمان را تا فرود در آورند و طوف آن پناخته اکنون خانه کعبه است آنجا که نور قندیلها بود  
امر و مسجد ماست و از آن جا که زیر قدم فرستادگان بود امرو و حرمت پس بفرمود تا آنجا نوازش  
که اکنون آنجا نه دارد آسمان چهارم است هر روز آنجا نوازش صد هزار فرشته طواف زیارت کنند  
و هر فرشته یکبار زیارت کنند تا روز قیامت دیگر نوبت نرسد الحظ الله تعالی و نقد



**باب بیستم** در صفت بلندترین چیز که در دنیا نهادند سله نهند از حضرت رسول صم برسدند  
 یا رسول الله عزکری ما بلبلندترین بنا بر چه بود جواب فرمود بنابر قول علی علیه السلام **فاز قذیل**  
**یاها امان علی الطین فاجعل لی صرح لعلی الی الله مؤمنی لا یخسونه من**  
 اذکاذبین یعنی گفت که آن ملعون که از زمان از بر احسن از بلندترین از بنابر آسمان  
 روم خدای موسی به بنیم که صرح چنان کان مبرم که او دروغ میگوید بسبب مؤمن ملعون و زبیر الجحش  
 او بود و فرمود تا خشت بختند اول کسی که در جهنم خشت را بخت این بودند آنکه چهار فرسخ در  
 فرنگ بنابر آن مناره نهادند که هر روز پنج هزار فرورد در آنجا میگردند از استادان و شاگردان و خدا  
 و آن بران در دوران و مدت هفت سال چندین کار کردند و دیگر در این معطر و نوقعی کردند  
 تا چندان بلند شد که هیچ کس آن مناره ندانست آن ملعون سواره بر سر آن عمارت رفتی بر سر  
 آن سراج اسبدر چون موسی صم آن دلبر و بزرگی ملعون بیدر خود بگردید و فریاد می نمود با موسی نور با  
 کن آن ملعون در ساهاب زد و صرخه می زد و ای جان او را خراب کرد آنم و نا جز از چند ناله بر زبان  
 میآورد **تجدد است بس او خدا را ستارگت و تو جبرئیل را فرموده ما از آسمان فرود آید آن عمارت**  
 بر کوه و در کوه و بیکباره بر زمین آمد و ستان داشتند و بیکباره بر زمین خرق  
 و بیکباره بر زمین مغرب افتاد آن کس که در آن کار میکردند از تو خدای آتش فرستاده هر استارگت  
 این همه بنشین چندان وقت که چشم بر هم گشودند و **الله قادر علی ما یشاء قذیلین** **باب**  
**بیست و نهم** در صفت مایه حضرت عیسی صم سوال نمودند از حضرت رسول صم برسدند یا رسول  
 الله عزکری ما از ان طعم که آدمیان بخورند که نه از طعم دنیا بود و نه طعم آسمان **جواب حضرت**  
 فرمود که

فرمود که مایه عیسی بود که قوم خود را فرمود روزه بدارید تا هر چه از خدا رزق خواهند بدید آید بس قوم عیسی صم  
 روزه فرستند و هله روز روزه داشتند آنکه بزود یک عیسی آمدند گفتند یا روح الله ما را فرمود روزه بدار  
 رید که هر چه از خدا خواهد بدید بخورید بدید آنکس از خدا رزق خواهد الهله روز روزه داشتیم آنکس ششم آنکس نهم  
 از خدا رزق خواهد تا خوان برار و فرستند تا بخوریم عیسی گفت از قوم شما بنده که بودید آنکس خاموشی شویید  
 تا آنکه خدا رزق بدید بارک ما زین خوان میخوردیم که بداییم که تو بخور خدا را بر میگوید راست است بگو  
**قوله لیس ناکلو من خا و تطمین قلوبنا و تعلم ان صدقنا و نکتون علیها من الشا**  
**هدیه بس عیسی صم برخواست و بر ناز بایستاد از بیت خدا رزق بقده بگرفت بس انکاد است برداشت**  
**چنانکه خدا رزق و جبر میگوید ربنا انزلنا علیها مائده من السماء و نکتون لنا عیدنا**  
**لا و لنا و اخرنا و ایدیه منک و رزقنا و انت خیس الرافین کفران آمد که مایه عیسی**  
 این مایه که اینان میخوردند بفرستیم و لیکن بعد از خوردن طعم هر که میخورد حزن و رنج و غم کم قوله  
**تخا قال الله و انما نزلنا علیکم من یکفر بعد منکم ان یخبر به احد من العالمین**  
 بس عیسی صم باین شرط که هر که فرستند بعد از آنکه سوره بدید آمد از آسمان دو باره بر سفید بگفته  
 در میان بزمین فرود آمد و یکدیگر میخوردند عیسی صم بدعا دست برداشت گفت **اصحاحها و تحمده و نجعلنا**  
**عذبا بس روم خود کرد گفت آنکس از نهاد بر تو کس تاخ ترک است تا این دست را از سینه بردارد و**  
**خدا رزق و جمله بسا در کند بس کس دست دراز نکند گفتند یا روح الله این کار است آنکه عیسی گفت**  
**للسبحه الله الرافین الش صم و دست را از روزه خوان برداشت خواند بدار است و پنج گونه طعم برود**  
 نهاد و یکم تازه و فربه بر میان که در نزد یک سگ و سگ که نهاده از زنده طعمها انواع تر تا بعد بران خوان آنکس

فرمود که



اگر کون گفته باشد که این را که گفت کنون بیاید بخور بر گفته یاق و الله خبر دیگر بخور این که بخور  
خوار و بر چه میگویند راست میگویند که در میان ما هر که گفت یا ما هر که زنده شد بخور این را که گفت در وقت  
زنده شده چشم باز کرد این را که گفت هر که زنده شد بخور این را که گفت در وقت زنده شد  
و در هر سینه بافت عزرا بر آنکه می گفت در وقت زنده شد بخور این را که گفت در وقت زنده شد  
خزنده آن جماعت حاضر زنده و ما را شکر نمودی از آن بخورنده بنام گشته و هر که منقلب بود در آن و هر که معطل  
و چهار در سینه در وقت زنده شد و حجاج در آنکه گفت تا آنکه صدق از آن بخورنده بخورنده از آن کم نشد و آنکه در آن  
استانند باز روز دیگر همان وقت باز آمدند که این برین وقت در وقت بخورنده در آن بر این زمانه  
مانند بخورنده آنکه در آنکه بخورنده و عیب بر آن خواندند که زنده شد بخورنده در وقت بخورنده در آن  
بیامد و آن روز زنده شد بخورنده در وقت بخورنده در وقت بخورنده در وقت بخورنده در وقت بخورنده  
بیاید در وقت آمد که با سوخت این خواند از بر سر در وقت بخورنده در وقت بخورنده در وقت بخورنده  
این را که زنده شد بخورنده این را که زنده شد بخورنده این را که زنده شد بخورنده این را که زنده شد بخورنده  
بگفته تا بعد از آن که در آن جهل روز میاید و میرفت که باغی است این همه عهد کردند بر رفتند  
و گفته که در نامه بخورنده بخورنده کرد که در نیمه خوار و این را که زنده شد بخورنده و بخورنده بخورنده  
گفت این را که زنده شد بخورنده ان بعد بقره فاهم عبادک و ان تعطف لهم  
فانک انت العزیز الکریم و آن سوره سوره بود در آن جماعت این سخن گفتند در وقت با عیال  
و در روز زنده شد فرزند این همه تن داشتند و این همه فرس فرسیدند و بخورنده بخورنده بخورنده  
و بلبه بر فرزند و در وقت این را که زنده شد بخورنده در میان خلق مرقد و آن در آن و فرس و بخورنده بخورنده  
بهم که با و بخورنده

بهم که با و بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
بجانبین این را زنده شد بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
بخار که خواندند زنده شد بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
که هر زنده شد بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
در سوره غفره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
آن در بار یکی میفرمود ان حضرت فرمود هر که آب دریا با تیر طوطی بخورند بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
هملاک شده ففتحنا ابواب السماء بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
همه و در این معجزه بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
لا است و آنکه که گوشه زمین است تا آنکه از سر آب مقدار در وقت بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
چون خوار شد آب آن دریا فرود رفت بسیار است و بسیار است که در زمین در زمان فرود آمدن  
و از همه جای بخورنده آمد در زمانه بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
آب سر بر آورد در وقت زنده شد بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
علی امیر مومنان فینس بقوله بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
آنکه آنکه بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده بخورنده  
یا دار زمین زاریش قوله و قبلنا ارض اباغی ما وک و یا سماء فلعو و عیض  
و السماء و قضی الامر سنوت علی و ی قبل بعد القوم الظالمین پس  
آب بار گرفت آسمان با سما باز شد چنانکه قطره آب بر زمین نیامد و آن آب







و بیاد و زنده و خوب بر آفت بر زنده و جرس بر آن خوب است استند و نهای آمیزنی بیاد و زنده و کشت  
اندم جرس فرود ترا کشیدند جرس با و از بلند شمار ملک مستعال صکفت خدارتقا آن در دوج آن  
نیز بود ملک چون بدید که در ازلان مقبوست هیچ باک نیست بفرمود منج امینی آوردند در کوه انگر گفتند  
تا سحر کشیدند ملک و بیگانه که جرس نهادند زنده تا باغ او رسید و مغزش بگرداشت پس خدارتقا  
او را نگاه داشت که هیچ درد بر او نرسید مردمان بیامدند و برابر او جمع شدند نهان و آن کار از آن برستید  
بزرگداشتند و بخدارتقا کردیدند آلا آن تاغبیان و یغیان و ندیان داد یا نه بودند بعد از آن جرس با و  
میگرفتند و مردم بیشتر را جمع میشدند و ایمان بخدارتقا میبردند پس نزد یگان ملک میگفتند که زنده  
انکار از دست رفته و بجم است که در این شهر فتنه پیدا شود بفرمانتای مردانی را بر زندان باز دارند و کس  
طعام و شراب باین ندهد تا در زندان بگذرد جرس در زندان کردند دست و سر سکنین بیاد و زنده  
او نهادند و جرس چشم نه شب خدار بر میخاند خدار عزه و جبهه فرشته فرستاد آن ملک را از پشت بر داشت  
و همه شب اوله جبهه و ثنا میگفت و چون صبح شد دست او را بگرفت بر زندان بردن آورد و جرس بیامد  
در پیش ملک باستاند و گفت بگری از خدارتقا بنده کان اوله خراب ملک که تو بت بگفت طاعت خدار  
او نثار ملک گفت اگر جرس که ترا از زندان بدون آورد و گفت آفتخار که ترا فریده و مال ملک جهان  
میتواند داده و آسمان در زمین و خلاق دنیا و آخرت همه در زیر فرمان اوست و هر صورت و خواهد کند ملک  
بفرمود تا در باره خوب بیاد و زنده جرس در میان خوب نهادند و آره بگردانند تا میان  
بدونیم کردند و آنگه دوباره او را در پیش ایشان انداختند و ایشان چون جرس را بگردند سر پیش  
انگفتند از نزدیک گوشت و پوست او در شدند و مردم بز می بیند و چون شب در آمد خدارتقا

بفطرت

بفطرت خود او را زنده کرا مید که او را طعام و شراب آورد بخورد پس فرشته او را بگفت داد که با جرس  
زنده باد ترا خدارتقا ترا بر کند بده ازین مخلوق و ترا بسوزد و ادول حونس را که ترا سحر بار کشند با خدارتقا  
جهان ترا باز در و نبوت چهارم ترا بکشند ترا نزد خود باز کرد و نهامت ترا کرامت کرد و دیگر او را جرس  
شادمان و خرم حضرت سحر یافته بیامد و نزدیک ملک باستاند و گفت از ملک بخدار کرد و او را زنده  
فرد دور بائی و تو بکن از بت برستیدن بزرگ شو ملک بیامد بان خود گفت این کار را هم باید کرد ای  
مرد در باره زنده شده است باز آمد و گفت که نور جرس کشت با کشف اندر کشته بودند گفت آری  
و لیکن خدار عزه و جبهه زنده کرد این بنده بایان اندر یک دیگر نگاه کردند تا کشیدند که از بد بختان و  
صکاک ملک بی خبر خواست گفت زنده کن ملک با و او را بچند تا او را مغلوب کنم هیچ کس نخورد باشد  
پس ملک گفت او را بنودادم بر هر چه میخوانا بکن پس آن ملعون گفت تا کاه و روغن سب  
در میان آن کاه روغن بر آفت کشت کردند و جرس علی السلام میآورد و دینش کاه و اندر کردند و چندین نش  
دیدن آن بگذاشت و جرس علی السلام بر زمین اندر آمد خدارتقا فرشته را بر سر و مان صورت  
کاه بگرفت بهوا برود و زمین زنده کرد از آن فرغ با یک چنین بن هر از خلاق زهره بر سر و جان  
بلندند و جرس علی السلام در میان آفت بیرون زنده دست و تکبیر میکنند و میرفت نامیش  
ملک پیش آن زمانه نهاد و نای میخورند و جرس علی السلام اندک گفت با ملک بصفت منبر که ترا  
ازین بهتر خدار عزه و جبهه ایما که آورد ملک گفت یا جرس ترا عذابها که ناکرن مبدوم فایده ندارد و  
و جرس گفت خدار من قادر است بر آنکه شتر از این باز دارد و پس یکی از جمله ملک گفت یا جرس  
اگر ما چیزی بنمان که ما از آن عجب آید و ما با این که تدر است میگویم جرس گفت یا جرس ایما که تا بنمایم مع الوالی







و بگوید ملک را فاج کرده بود از جریس که ناگه از در آمد و نزد پادشاه گفت ای ملک سزای تو از حق است  
تو از این بستان پستی بر کردی که کمتر بندهگان خدا را ملک نشنیده اند گفت از جریس من از تو عاقلتر  
انگیزم مرا با تو که رمانده است اگر فرمان ترا از جریس گفت تو عاقلتر هستی که من هستم پادشاه خود را  
بنا سجده کن تا اینکه من بجای نبی باز کرده جریس خیر است که آن برمان بترنجاید و عاجز آن بستان ترا  
دیدم کند در داشته ملک من پنداشت که جریس قبول کرد قبول که بت را سجده کند که با تو  
دختر اندر شهر فاش شده که در عیسی است بر بت را سجده فرمایم که مردمان قصه کردند که به نظر آوردند  
جریس است که همه بستان دعا مستدل بود و آنچه فرزند ملک او از در ارتضی و تضرع داشتند و بر  
و بر کعبه دیدند و به نیز چند از جاگران زمان ملک برگردیدند و این آوردند و چون زنده شد زکریا گفت این رسول  
حق است نه بی او بگردید ملک عالم است که میخانه که راه میزد یک امشب ترا در راه بشد و او را از راست  
کو بریند از پس تو فرمود آن ملعون تا همه کافران جمع شدند که جریس است که بترا سجده کند و ملک بید  
بدرستی گفت تا در راه او کشیدند و او را کردند با نردون خانه رفت و جریس علیه السلام ملک کردند با نردون تا  
رفت و با نردون زنده بماند زکریا شد نو و در زمین فرود افتد و در میان آن بتها بزرگ  
جریس علیه السلام او را گرفت گفت ای ملعون تا که این خلق را زنده کنی و دیوار دیگر نیست ملک چه چنان بیو  
گفت از جریس من نیز زکریا که بتها را نماند جز کرد پس آن همه نفق را برین در کرد و نیز از آن خاصه ملک  
بنامه و ملک تنها بر گشته و جریس علیه السلام که ناله بد دعا کرد گفت تا بر پیش از آنکه مرا مملکت کند و غدا  
و بلا بر سر ایشان در نستی خدا را آتش از آسمان سیار بر او کافران بسازد و جریس بشیر با چهره  
همچنان آتش سیار بر تا غاس کافران بسوزند که از ایشان نماند مگر آنها که ممانندند بسجده سجده و این

قصه آن

قصه آن سزای که چهار بار بستند و یکتند خدا را و از آنکه در اینده خدایا حرکت سخن  
و محمد ۲۷ و بر کند بدگان بودند که ما را ۱۶ امل است ماله از عذاب و عتاب از خود دور کردن بر  
با اجماع آن چهلین **باب سیم** در صفت هیودان از حضرت سرگشته نمودند با رسول الله صبح  
که در روز چهارم در جم شسته بودند بهر انگیزه ساله و حیوان و سب مور و سب همه صفت ساله بودند معلوم بود  
قصه اینان چه نوع بود جواب حضرت فرمود **قصه او جهان بود مردمان بزرگ اسرا بنی فزاره** و در صحبت  
آخار کردند و طریق بدان بگذاشت و بنده علی بن ابی طالب بودند و سقران گرفتند و خدا را عظم و  
غضب بر اینان گشت و خط انرا بر اینان مسطر کرد و خط انرا بر بود کافر و ظلم با کسبه و لشکر با  
عدو دنیا مدینه را در غراب کردند عذاب دادند و چه عدد از بنی اسرا بگذاشتند چنانکه در سراسر  
یک شهر آیدانه نماند و بت المقدس بران کردند و همل از آتی از نورات خوانان بنی اسرا بگذاشتند  
و صفت هزار سقر و سقر زاده گان که از فرزندان داود سقر بودند و سقر بگذاشتند و معجز را بنده کرد و بنده  
که بودند بر زمین با بیل چون روزگار بر آمد خدا را سج او را از بنده خلاصی کرد بسو نام باز رفت و هم  
ش فرا و بران دیوار بر خورشید بود بیامد تا بدو رسید نام او مو فل بود بر کنار صلبه و هوا  
روزگار کالرم گشته بود و هیچ جان دار در اینجا نبود درخت همه بر رویه رسیده چنانکه او کا  
الذی صن علی قریظ و هی خاوی بنه علی عس و مشها صون و هر رسیده که رسیده است  
سایه درخت نشت و کردن فر خود را بران درخت است قدر انچه و کتور غبور دور در پیش خود نهاد  
و خود در سایه درخت تکیه کرد و در نگاه کرد گفت ای الله چگونه تا بدان رسیده است ای در از نند  
کردند خدا را سجای کرده کافرانند اینان را بنده بود بخواب رفت خدا را بملطف خود او را رسیده است



و از چشم هم نفی چو پرنده و در نوبت صبحی سال از کر او گذشت که در خواب بود خدا را نشانی  
فرستاد و بنزد یک ملک از ملکها فرستاد او را بپوشید و او را در آن نشانی میفرمود پس چون بپوشید  
هم حکمت نشان را بداند پس چشمش بفرمود و بنزد او میفرمود که در خواب چشمش بپوشید  
نفرودند کار آن بعد از آن در آن روز دلاست ششم شد و چون به آن رسیدند ایام شهر در آن روز  
و مردمان را در بلاد میباردند در آن روز نماند و دلاست چنانچه اول آن است که بهتر از اول آن  
گشت ظاهر آنجا عزیر بفرستاد و در آن روز بود در خواب میباردند و بنزد آن آمده را ابراهیم خانها و  
و با آنها سهم آبران شده و مردمان از چپ راست متروک بودند و بنزد آن میفرمودند پس در آن  
من اکنون بخواهم این ده در آن بود مرغ بر بدو این است بدین نوع آبران میفرمودند و بعد از  
ی معنی میگفت خدا را فرموده و آواز آمد با عزیر چند گاه است در آنی منفته جواب داد که بگفت  
روز است چون نگریت هنوز روز فرود شده بود گفت کم از نیک روز است هر یک که گفت  
نه چند است بلکه صد سال است در اینجا خوب بودید چند گاه خدا را تبارک و تعالی فرموده قال کم  
لینشتم یوم قالینت یوماً اول بعضی یوما قال بل لیت ما عیاج  
پس بر بلیغ فرمود بنگران خورشید چون بنگریت فرادید بپوشید و خاک گشت و استخوان او بر جا  
مانده سفید گشته عزیر بفرستاد و گفت میگوید چون را بود با و اندر آمد استخوان او هم  
آمیخته و پوست بند او از یکدیگر جدا افتاده بر او هیچ گوشت نماند و دیگر گوشت بر او در آن  
و گوشت آنرا بپوشید تا همه استخوان او بپوشیده در کنار او برید آمد و خون در کنار او نشد تا  
دیگر پوست دور آن نشد و بر او پوست مور استن گرفت تا صورت خرقام شد پس فرستاد

در آنجا

در آسمان فرود آمد و در آن روزی فرود آمد در آنست خزانده شد و بر با خواست و مانند آن گرفت چند گاه  
خدا را گفت در کلام محمد فرموده انقل الی العظام کیف نشئتها لکنها لکنها اشد اغیر  
ایلی جی با قدرت خدا را گفت دیدم در آنکف بر خواست تا بشد رسیدند را آبران گشته و لیکن بجای  
از این نشانی گشته و نیز بجای گشت از آن گشت زیرا که مردم عهد مبدل گشته بودند همچنان میباید تا بر سر  
رسید بره از آنرا دید در خانه او نشسته و ضعیف ناپیدا و او را کثیر بود از آنرا عزیر آن روز خانه خود فرشته بود  
آن کز نسبت ساله بود اکنون عهد است ساله بود هر گاه و ناپیدا بر جا مانده چون عزیر او را دید بدین گشت  
از بره زنی کوشی و این خانه بگفت این خانه عزیر است یا نه بره زن چون نام عزیر شنید بگریست گفت  
تو کیستی از چو این مدتی عهد است ساله است عزیر این شده بر دل خلقان فراموشی شده نیز به هیچ  
نام او بر زبان نماند پس عزیر گفت منم عزیر و عهد سال خدا را گفت مرا بر ایند اکنون زنده را ایند چون گفت  
عزیر مستجاب الدعوات بود در هر بی را دعا کرد و صحت یافتی اگر نود است میگوید که این خدا را گفت هیچ  
باز زنده تا به بنم و بنسایم پس عزیر دست بر چشم مالید و هر دو چشم او بینگشت دست او بگرفت  
گفت بر خیز بفرمان خدا را گفت بر خواست در دو پایش روان شد و چشم او روشن شد آن کز بنگریت  
عزیر بگشت و در با وی افتاد و پایش میبوسید و بگشت بر گفت و در دمان مرده میداد که عزیر  
باز آمد بگشت در خلق عجب مانند گفتند مگر تو دیوانه با جواب دیده کز گفت اگر عزیر نشیناید  
مرا بشناسید من غلام کزینم از آدم عزیرم از آنرا که در خدا را گفت مرا نپایان کرده بود احوال بدین عزیر چشم  
مرا باز داد و پارس بر شد پس خزانده فرزند زاده کان او جمع شدند و بیشتر زمان و مردان هم بر شده  
بودند آنرا در عزیر از خانه بران فرشته بود پس او بیست ساله بود و این است عزیر آمد عهد است ساله



و بر چهل سال که پیش هم نشسته بودیم نمیگفتند تا بدانی که قدرت خدا از آن بزرگوارتر است  
 والله اعلم بالصواب **باب سیم** در وصف عصا موسی علیه السلام سوال نمود از حضرت رسول  
 پس فرمود یا رسول الله هر کس مال را که عصا موسی علیه السلام از او برد و در وقت آن عصا چکو بندد  
**جواب** و مورد بدان ای مرد سگه پس که آن عصای پیغمبر که از جوی مرد بود و در اصل آن از  
 درختان بهشت و قصه او آن چنان بود که آدم از بهشت آمد بدینا چند چیز با خود آورده  
 بود یکی آن عصا بود هم آن شتری بود در آن گشت سیم بیخ برکت بود با خود آورده بود  
 از بر کهار درشت یکی آنکه عورت خرد بجان بر بسته بود چنانکه در کلام مجید فرموده و  
طیفاً یحییان علیهما من وریق الجنة چون بر بنای آید آن بیخ برکت با خود  
 از بهشت آورد و یک برگ از آن آمو خورد هر نای او شکستید گشت و برگ دیگر که در دنیا  
 بخوردند از شکم او عنبه گشت و برگ چهارم که هم خوردند در شکم او ابریشم گشت و برگ از آن مالکه  
 با کوزه ریزه که در بهشت است افتاد و میریت عطرا که در بهشت است از کویا و غیره **باب چهارم** در وصف عصا موسی  
 از بهشت است و ده اثرش بالا آن عصا بود و کوشش او شایع بود و سطر سبز بر آن بسته بود  
 نیز نای هم نشنا اول نشسته بودند لله يوم یولت بودند العظیم لله سیم نشسته بودند  
محمد رسول الله جوین ازین دنیا بیرون شد آن عصا کبریا است بهشت شیب فناد و چون شیب  
 موسی علیه السلام بخت در در گرفت و کوه سفندان خرد را به سپرد آن عصا به در در وصیت کرده  
 بود و موسی چون بر انبار رسید هر چه کوه سفندان را از انجا جمع نمودند و کوه سفندان را بچهره  
 بست بر کوه مرشد بریدان دشت علف مرشدند و موسی را انداخته بود از وصیت شیب  
 گفته بود

گفته بود و موسی را انداخته بود بنویسند و کوه سفندان چهره بند و اندک از بار بید و قصه کوه سفندان میگو  
 و موسی در خواب بیدار بود و در بخت گرفته بود و چون از خواب بیدار شد کوه سفندان را بیدار شد  
 و قصه آن از آنکه بگفت نزد موسی آمد عهده گشت و چون موسی از خواب بیدار شد برخواست از نماز  
 بیدار گشته موسی گفت سبب آن القادوس در وقت موسی آب طلب میکرد آن عهده از سنگ زد  
 آب از سنگ روان شد اگر در شب تا بگفت از خواب بیدار شد آن عهده چون شیب افروختی در پیش او بزرگوار  
 تا بگفت با ندر شاه تا بان از آن دوش خسته سحر علی از خود در آن خنود و روشن بر بیدار آمد و چنانکه هیچ کار کار  
 کرسنه شد لطعام احتیاج نبود و عهده بر زمین زدن لوطی که در آن زد و کوه در آن است بیدار آمد  
 نام خورد و بر سر چهار سیدر دل و در آن بنود عهده در آن چهار کوه را کوهی از آن بود آن عهده است  
 و اندک عهده آب مانند دل بود بیدار آمد و آب از جاه بیرون کشید از کوهی با موسی چنان که در آن دوش  
 دو از نای بیدار آمد و بان دشمن بر بیدار کرد و دشمن را بگفتی بر این میوه عهده بر زمین زد در وقت سبز شد  
 و آن میوه او خواستی بروی بیدار آمد از سفوفی و در راه مانده شد بر آن عهده سوار شد چون آب از  
 کم کرد عهده را راه نمود و هر چه رفتی از دریا از صبح بهم بود آن عهده با سنجی در آمد و کشف بر بنیاد  
 که ای راه خطرات اگر سفوفی آن عهده بر کوه از نهر صد مع نوشه بد عهده در استیغ و با و با مسیح  
 و کوه بنود موسی نیز از کوه خوشی آرزو کرد از آن عهده آمد از کوه نیز آرزو کرد از کوه  
 ز عهده که در آن شده و از بخت خود دیگر سبب روان شد در کوه راه بلند و کوه کند افتاد عهده  
 کوه پاره گشتی در راه بیدار آمد از کوه سبب آمد و گشتی بنود عهده را بر بار از آب شکاف و راه پاره  
 و آن روز که موسی علیه السلام کوه سبب بر کوه فرعون آمد و وقت نیم روز بود عهده را آورد و بقوت بر



بر آن در بازوی با یک فن بگوش فرعون افتاد سصد سال عمر فرعون ملعون بوجع است  
بر سر بر کار نگردد بود و مویش هم سیاه بود از سهم آفتابانش فرعون برکت و موریش کمر  
هم سفید شد از غرغره چهار موسی باب سی و چهارم در وصف ذوالکفل بر رسیدن به رسول الله  
چرا که ما آمد و قوه ذوالکفل بود از زهد او و از ذوالکفل گویند خواب بدان امر در مثل پرس  
که ذوالکفل پیغمبر تعجب علی را گویند خداوند است اما قول صحیح است که ملک نجا او را یاد فرموده و او  
سعی در بیس و ذوالکفل و کل من اخبار و باز گوید کفر اندک ذوالکفل پیغمبر نبود  
بر دنیا آمده ولیکن مرد بود از جمله اولیا و صاحب کرامات و نیز می گویند که ذوالکفل  
یا هر چه بود و خدا را او را بد و جار نام یاد فرموده اند یکی آیت ذوالکفل خوانند و اندر یک آیت  
و کرم یا خوانند در جار صبح و حضرت محمد نام اندر یک صورت محمد خوانند و در صلوات آمده خوانند  
و همان رتی بوده آنرا از پیغمبر آن که علی در پیغمبر ایشان مخلوق کرده اند اول ذوالقرنینی است که  
گفته اند که پیغمبر بود و آمده که صدای خرد و صد فرموده است قلنا یا ذوالقرنین افسان  
تتخذ منه حننا ای عمه و لیکن گفته اند که پیغمبر بود چنان سوال از علی می گفتند که ذوالقرنین  
پیغمبر نبود ولیکن ملک بود عادل حکم و مسلمان و پاکیزه نام او ذوالقرنین بود که در خواب دیده  
بود دست آفتاب بگرفت و برداشتی و بر آسمان برد و چون روز شد طلعا و وحی آن و بیدار شد  
کرد تعجب ای خواب از ایشان پرسید گفتند ای خواب چنانست که هر دو گوشه لباس را بگرفت  
و به جهان بنظر می آید بدین سبب او را ذوالقرنین خوانند باز که گفته اند که او همان ذوالقرنین  
خوانند که در قرین بود از مرد و جانب هم از نادر و هم از زهر بدین سبب بزرگش زاده و گویند گفته اند

که چندان

که چندان عمر او بود و در صد سال بگشت و قرآن از او گذشته بود اینک در پیغمبر او خلافت و دیگر  
در پیغمبر حضرت خلافت در میان عداوتی همه گویند بیکسان مکانست و او را از بر او قوه خوانند  
که هر چه است هر که است نماز کرد کرد از او عین سبزه شمر عیان بر آنکه که پیغمبر بود و در آنجا در قرآن  
یا در فرموده و التیناء رخصه من عندنا و علمناط من لدنا عیاد و کرم  
بسته گفته اند که حضرت پیغمبر نبود ولیکن در پیغمبر گفتیم حکم خلافت که در پیغمبر بوده آیت  
که وی گفته اند که در کفر و عجمی بود رسیده و گشت که وی گفته اند و می بود بنامه و حکم بود از کار و عیاد  
و نیز که در مسلمانان بر سطرین بنمود و یکدین بود از این بنامه عیاد و در کردار است خدا را  
نسخ او را و او در به پیغمبر اختیار کرده پیغمبر و حکمی برین است و گفتیم حکمت اختیار کرد و گشت من  
گفت پیغمبر بر کرم و او را در علی السلام پیغمبر اختیار کرد در پیغمبر است چنانکه در اجتهاد کرد اما  
او را از بر آن ذوالکفل خوانند که اندر بنام اسرائیل سیر او را بر بند بر سر زهد و صوم و دار و سالها در پیغمبر  
عبادت که در اتفاق چنان افتاد از آن سیر او را یک با سیر رسیده و این قصه چنان است که سال امیر که سوار  
دست سینه کار با ناسیست و نامیست بر دست جو از کار سیر امیر که آن بر او را نیز دید که آن بر او  
آمد و او را صحبت کرد و پیغمبر دار گفت این چه خبر است که بند میکند و بطریق قرین باز نگردد که گفت سیر او  
من همی دانم که اینک نیست که من میکنم و نامیست از کینا تا زمانست که منخ نویسد  
گشت در خراسان و جده مرا نیامرز و در کس بازرگرم از سیر او را می دانم و این چنین است بیک  
و پیغمبر از کینا تا در پیشتر از رحمت خدا نیست مکن این اندیشه که نویسد مثل از رحمت خدا را است  
بزرگتر از کرم و در حکم است اگر کینا تا بنده بسیار از رحمت و منخ نیست امیر بر او را گفت بر دین دعا



عاقبت از آنها او چه کردند و آن را محرم بود در آن روزگار مشهور معروف بن الفضل گفت هر دو پیش او  
بین چشمه بر کوه ای که او را می شنود و تیزتر بود که من هیچ زنبه گندم که در آنجا بار کردم و کفایت کرد در باره بیابان  
و من این همه را گندم و زنبه گندم و صومعه فرستادم با زردم پس آن برادر رنشد در آن فرستاد و برادر رنشد  
تا هر رفت آن فتنه روز گشت زاهد گشت من فاسم شرم و نیز شرم زاهد که بحقیقت بیبرالم اضراعه و جگر  
پیر برنگش نام است و آن روز که مرده است است برادر امیرش و با هم برکت بیامند تا بنزدیک امیر رفت  
گشت نیز تا بنزدیک امیر بودیم که ضایع میگردید و من نیز بر دلم گفتم بر وضع باقی نذر است تا منم کجور  
رنگش با خود برم پس از گشت به نذر در آن روز گشت حجت بهوش گشت که من ضایع اند و زنبه گندم خدا را  
او را بیارزد و گنایم او عفو کند امیر آن گشت بستد و محکم خورند بگذاشت و در روز آن کوه نهاد  
و چند وقت بعد از عباد کردیم گشت در آن کوه تا بنزدیک امیر رسید در آن جا قرار گرفت بعد از  
مشکل گشت چون گشتند آن وقت روزی که در آنجا بودیم کله از کله فرود آمدیم هر کس بر کوه رسید  
زاهد بر زمین آمد و زاهد گشت در آن کوه گشت در پیش او نهادیم که در پیش خود زاهد گشت از خانه برود  
بر کوه که در پیش من نیامد که من تنها بودم من هیچ کس را که آمدیم که از جهت منم و یک از جهت من  
گشتی ضراعه و وجه بر آنجا جدا فرستاد است البت گشت در آن کوه تا کجوریم این طعام کله لوط  
به شش چند کاه در آنجا نهادیم دو کاه بر آنجا بر زمین فرستادیم گشت زاهد دیگر بر کوه که اندر این کوه گشت  
اندر این کوه گشت زاهد بزرگتر گشت گشت بگذاشت باید بیشتر رفت در میان آن کوه گشت در وقت دید  
گشت گشت و پیر در زیر او نشسته و ضراعه را عباد کند به نزدیک او گشت در کوه عبادت است  
آن پیر و هیچ گفت و او نیارست سخن گفتن و چنان است اندر آمد وقت روزی که زاهد بر آن کوه رفت  
خفتند هم آثار

خفت شده دو انار بدید آمد که هر چه چشم او نیکوتر نیند و به گس شده بود مقدونش نمود گشت در آن  
آن انار را از درخت باز کرد یکی در پیش او نهاد و یکی در پیش خود گشت از جوان مرد عرب از این درخت  
یک انار پیش من آمد و این یکی دیگر بر آن تو آمد پس یکدیگر با هم گشت آن مردان بر گشتند  
با آن بر گشت ای شخص به گس اندر این کوه از نوزاد خضر زهدت بر گشت بیشتر باید رفت تا به پنجاه سال اول  
بدرد و در وقت در آن کوه تا پارسید که هر چه بدید از سنگ و نقش کرده بر دید از آن حراب است  
و خدا بر اعبدت میکرد و این جوان مرد از آن جا قرار گشت در آنجا زاهدت و چون در آمد کرد بر کوه او  
میان کوه کوه و کوه تا به بروکت چون در آنجا قرار گشت در میان آن کوه روشن بر جویید و در آن کوه بر کوه  
نقش مقدونش گشت و از آن آب روزی که دو قدر کینه از آن کینه تا بچید و بخورد و جوانمرد گشت از جوان معذور  
که این طعام نیست از آن جوان مرد بر گشت دستور باشد که هر چه درین جا در خدمت تو با هم بر گشت از جوان غذا  
من این باشد که نود بدر و بدین جز فتنه در این بود تا مجلس رسید پس جوان و حجت بر گشت از شش  
زندگانی من با فر رسید چون او این کس بسیار که این فتنه که زاهد بمن داده بمن در کوه بنه آن بر گشت  
از مردان کوه به سنگ است چاره کوه که کوه تو اینم که گشت ضایع نذر او آن کوه بر جان دادن  
فی اجمالی جوان را جان از تن جدا شد و هر او عبادت و بر در ناز کرد و بعد که بنام کوه را از ازلت او تر  
داد و جو از او رفت کرد و خط فاضل بگوید نهاد و چون روز دیگر شد آن خط دید بر سر قبر او افتاد و بر پشت آن  
خط نوشتند بخط سیر که بنور از اظفار من بر کوه آن جوان را بسیار دیدم و به نیت فرستادم او را از کینه  
من خفت کردیم و از نیش که از اظفار من نهاد و همچنان بسیار منم این در کوه بان شد او آن خط را برداشت به نزد  
دیو زار او در گشت بیکر گشت خوبی که خدا را فرستاد و آن عفو را با یوز بگفت بسیار بگشت و خدا بر گشت



این فردی است که در وقت روز میوزمان در آن زمان تو به کرد و در آن وقت بیگانه میگرد  
دو دو بی عفت و در آن کفر کوبیدند و بزرگواران هر که در آن خدا به بندگی او اعتقاد تمام قیام نماید  
اگر او صد بار گناه داشته باشد بیاید و در آن نماز و مجلس با سایر آن زمان در آن حال ناپسندید  
برگشت با مردم آن صحنی **باب سیم** در وقت سفر بنزدای سبب طریق که همانی از سفر آن زنده  
یکی ادبی است که در کتب و حکایت او معلومست در یکی آن نماز و در دیگری آن که در آن عالم است در وقت  
عسی چنان است که بعد از آن فکرتش او کردند و را بگریستند دست او را بگرفتند و در کتب آن  
کردند که نور مردار زنده کرد آن کس خود را از دست ماران و همچنان بیاد در آن در خانه بار داشتند و بوس  
کردند و یکدیگر را در آن روز در آن شب آمدند و در آن وقت در آن روز از آن خانه برآید  
و چنانچه بر چون روز شد همه بعد از آن جمع شدند و چون بزرگش بر زمین فروردند تا کسی بر آن در آن شدند  
پس بعد از آن باز آنرا خود در آن فرستاد آن تا کسی را در آن خانه برون آورد چون در آنی نه شد کسی می  
بازگشت و نام وی طیلوس بود و او را از آن خانه خدا ترس صورت او را بصورت سنگی تبدیل کرد و او را  
بقدرت خود تا او را نشناختند و چون به سنگی تبدیل گشته بود پیدا شد که عسی است او را در  
فتند و او را میگرد که صحنه طیلوس را با هم که از آن کفند تو عسی میگویند که بجز چند فریاد کردن  
نگردند و برداشته بود آنی که در آن پیدا شد که عسی بگفتند و هر خود را گشته بودند تا مسلمانان همه  
غشاک شدند و در پنهان بگریستند و هیچکس نداشت که حال چنین است **در آن روز** استوار عسی او را در  
مجدلان گفتند و وقتی که او را به آن واقع شده بود چون بگریستند که عسی به او را در آن کند و بدو  
او به شود و آن زن به نزد یک او آمد که او را در آن کند که خدا ترس و بگردد و باقی با چون پیش معصیت

بهت بر دل

بهت بر دل مریم عبد الله بدید آمد از حضرت سید فضل علیه السلام هر چه از آن کتب است در آن کتب است  
پشت شد و در آن وقت پیش علی علیه السلام مالید و دم خلاصی نیست در آن کتب است **در آن کتب است**  
و نمود آن بیمار از در آن شب جمیع عبد الله است که در آن کتب است و جزع فرغ عیال و در آن  
جمیع کتب است مریم در آن در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
عسی را حضرت علی علیه السلام بر آن کتب است در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
ما بعد از آن کتب است آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
اکنون به بیمار و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
شب در در بار در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
بهت بر دل او با پس از آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
بیا آمد تا بیمار را در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
به نزد من حج کن تا بنزد من آید و هم حاضر آمد و عسی در آن کتب است و در آن کتب است  
در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
بهت بر دل بر آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
آدمیان باشد از در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
این در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است و در آن کتب است  
رگه و معصیت را بسبب شود و حال سید این جنی همان همه در فتنه چند در آن کتب است و در آن کتب است



بر زمین آید اسلام و دین را نصرت دهد و کافران را بقدر همه را بکشد و همه جهان چنان شود از همه بجز  
این مسکن و همه خلق خدا پرست گردانند و هیچ کس ظلم و جور نکند و خبیثت نکند و همه با هم ایستادند که بساط  
مانند و هر یک در کت و کاد و کسب کنند بیکی است و عطف فرزندان از یکدیگر ایمن باشند و کورگان با مادران  
و فرزندان با پدرانشان هر سال بدین صفت گذرد و عیسی که بر زمین ماند و زن از امتنان محمد صلی الله علیه و آله  
از آن زن متولد شود و بعد از هفتاد سال اجلس برسد و فاقت کند و مسلمانان بر آن حضرت نماز و اولاد  
در مدینه در روز عظمه منوره حضرت رسول صلی الله علیه و آله کند و کفون این دو پیغمبر آید و در آسمان آید  
دو پیغمبر زنده اند یکی حضرت خفصه که ملک بگذاشت و از پیش پدربزرگش مشغول شد و یکی حضرت  
در از است و او را از بر آن خضر خوانند که هر جا نشیند تا او را در کسوت نماز کند و او را در کف او فرستاد  
و آنکه موسی با بدید از خضر آمده و او را در دریا یافت چنانکه کسی بر در زمین بخوابد و او در حقیقت بود  
کلم سفید بر خود کشیده و گرد او دریا همه بنبر شده و بسبب آن هم چنان بود اندر آنکه اسکندر از القریین  
بود و خود کرد که مالک و خواست که آب جمده بخورد و تا جمده زنده باشد برشت بطلب آب حیوان چند  
گاه اندر هم رفت و خضر مفدنه لشکر بود یعنی الحیدره برسد از آن آب بخورد و آب حیوان که اسکندر  
طلبش میفرمود روز خضر شد هم خشنود چون کسی از مسلمانان در بحر یا مانند یاراه با کم کرده باشد و در فواید  
بر آن خضر بر بند بیاورین برسد و الیاسی در بیابانهاست چون کسی در بیابانها بماند یا باران کم کند الیاسی  
تا بد بفریاد رسد و هر سال چون وقت حج باشد هر دو یکدیگر روند و حج کنند یا یکدیگر مطلقا کنند و هر  
از علی که گویند که الیاسی نیز در آسمان است چنانچه او در یکس آنکه در زمین یک پیغمبر است و وقت الیاسی  
س و آسمان شدن او چنانست که کافران قصد کشتن او کردند و الیاسی از پیش این بگرفت و در آید و بنده

بودن و او را با حرکت که ازین کوه تا بدان میگرفت و هفت سال در آن کوه با ماند و سبحان و توسل  
و طیب و از خوردن و نه جز کیمیا کوه جز دیگر نشود و چون هفت بر آمد عجز کت نهان از کوه فرود آمد  
بدن اندر آمد بنامه پره زن شد و آن زن سپرد است سخت رنجور و پهلوان آن سپهر السیج بود که  
پره زن الیاسی بنی نه بر در چهار داد و طعم پس او نهاد و الیاسی بزین دعا کرد تا حلال رنگ او را عیب  
داد پس آن پره زن و آن سپهر با او بمان آورد و بد و هر جا الیاسی میرفت السیج میرفت چون کار  
الیاسی سخت گشت دعا کرد اندر خدای تعالی اندر خواست تا او را از دست آن خلدی یافته باشد  
پس خدای عز و جبر و دینی کرد که در آن ترا اجابت کردم و فدا کن روز ترا از دست ایشان بر نامم  
چون آرزو باشد بقول جابجا او را در این حکم هر روز مرکب بتور شد بر پیش از روز پس الیاسی  
چون آرزو رسید با نیا رفت که فرمود السیج با وجود چون زمانه بگذشت از دور اسب بدید آمد  
آتشین و دو ان هر آمد تا نزد الیاسی رسید با ستا و فی الکمال که در پشت او را همچون باد برشت  
و با او بر السیج چون چنان دید بر رسید گفت یا رسول الله مرا چه فرما و بعد ازین حکم الیاسی  
سند از آنجا حکم خود بریزانداخت ترا بی خود خفیه کرده ام پس خدای تعالی او را پیروز داد و الیاسی  
با آسمان بردند و طبع ملک با دم کسب کردند تا در میان فرشتگان عبادت میکنند تا روز قیامت  
و قهقهه او چنان بود که گفته شد و الله اعلم صوابه و انما الجزت این چهار پیغمبر صلوات الله علیهم و آله و  
عجله است محمد از جرم کناه آمرزید و یا در رب العالمین یا سبحان و در صفت کورگت سواد  
نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر رسیدند یا رسول الله خبر کن ما را که کورگان در کجاست مادر منی گفته که اینانند  
جواب فرمود و توئی بودند اول کودکی که در کجاست منی میگردد عیسی بود پس از آن با در به وجود آمد







برین که در کتب گفته اند از اظفار که در اوج خیز عینه در جگر فرو نموده و کشت را از آن آب فرو آورند  
تا باره در آن خنق سینه است که بر بند برین کت خنق و سرور است که در مویشی است راست میگوید  
**باب ششم** در صفت عصا که در کتب قدسیان نمودند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که میگوید  
یا رسول الله خنق کن عا که آن سنگ طوبی بود و حضرت موسی علیه السلام عصا که در آن سنگ  
آن سنگ از کجا بود و این طریقی است که در کتب قدسیان است که در آن سنگ که در اصل آن  
از بهشت و در سبیل آورده بود از بهشت علیها السلام آن سنگ که در آن است و در آن است که در آن است  
آن سنگ در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
بر آن زرد آب سیرین از ده لوزه چشمه روان شد و در آن سنگ که در آن است که در آن است که در آن است  
افسردگان که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
و هر که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
از زده محله بود نه هر محله در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
عیناً قد علم کل انانیت مشهوره و بعضی از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
موسس علیها السلام هر در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
میافان آن که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
نداشته و میکنند بیست ماد نیز دیگر که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
البته قبیح در بدن دارد و او را بعبیه هم کردند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
در میان خلق که ماه شود که چنان است در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
کرد بر سر آن است

بر سر آن سنگ نهادند میان آب رفت چون از سفر فارغ شد حرکت که خست به پیشه آن خست برداشت  
تا بمیان خلق نبی اسرائیل رسید هر چند موسی از پس او دید باو نرسید میگفت با سنگ منوب تا ستم فحش  
میگفت فایده داشت نینا پس نبی اسرائیل هیچ عیب در بدن او نبود از کفش پشیمان و نام  
در میان خلق خست بر سر آن سنگ برداشت در بدن مبارک خود پوسانید چنانکه در کلام فرموده  
وَلَا تَكُونُ كَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَوْسَىٰ تَبَعًا ۖ سَاءَ مَا كَانُوا عَمَلًا  
و هر که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
آن سنگ بیاد که برداشت و عصا برود تا آب از او برود که چنانکه در کلام مجید فرموده و آن است  
مَوْسَىٰ لَقَوْمِهِ إِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْجُنُودَ فَانفَجَرْتُمْ مِثْقَالَ غَرَسٍ مِّنْهَا مَاءً  
عصی بر آن سنگ زد و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
کردند و ستودان را آب دادند و بگفتند و او به عمر بر بند چون رفتند موسی آن سنگ را از آن است  
در حال است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
**سی پنجم** در صفت زنده شدن سحر در دنیا نمودند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که میگوید  
آن که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
را بر این بند و باز زنده کرد ایند اول حضرت اداریس سحر بود و در آن است که در آن است که در آن است



عسی بود آنی بود که روزی عسی پیر گرفت قوم لهودان بدان گشته بودند چون از دور عسی بیدیدند بیکدیگر  
گفتند که سوزان جادو آمد عسی سخن ایشان بشنید بغایت اندونانک شد و ما مارا نرگفتند پس  
عسی دست را بر داشت و گفت بار خدایا من بنده توام تو مرا آفریده و تو مرا بقدرت خود پدید آورده من خودم  
ام خدایا این نرگسزاده که مرا و مادر مرا بکوبید خدایا دعا و جادو مستجاب گردانید لهودان که دشنام داده بودند  
همه بگرفت کردانید و فرغ از میان خلق بیدار آمد و لهودان همه جمع شدند به نزد پسرود که بزرگترین ایشان بود که خبر  
پسرود را شنیدند گفتن نه پدر بیکر ندیده با یکدیگر آمدند که عسی بیکر نرگسزاده عسی رسید از پیش ایشان  
بگرفت و چندگاه پنهان بود و این در طلب بودند عاقبت او را بگرفتند و به بستند و هم چنان میکشیدند  
و میکشند مرده را زنده دیدند از دست بگردانگشود خود را از دست مانرمانه خود را از زنده مانگش را بدینی  
چرودند تا او را بکوب آویزند و بکشند در غالت با دو کور بر پدید آمد بغایت همان تاریک شود چنانکه بیکدیگر  
نزدند و فرغ در میان خلق افتاد و همه بگوشیدند مشغول گشتند آفریده کار فرشته فرستاد که حضرت  
عسی را در میان اینان برداشت تا میان بر دو جهان رسالت تمام شده بود خدای تعالی حضرت عسی را باز  
زنده کرد و این قول غیبیه است و بجاست برانند پس عزیز بود چهارم چو عسی پسر بود و فرقه  
ایش بیشتر نقل کردیم پنجم مارون برادر موسی او را خسته فر کرده اند و فرقه مارون بعضی مفسران  
گفته اند مارون را چون بکوه بردند وقت اجلس بود چنانکه گفته شده اما خبری منصور گوید که چون موسی  
با مارون بدان کوه رسید خدای عز و جل فرقه مارون را بپراپند و موسی بر ملاز سرد او را با تسلمان بردند تا آنکه  
موسی را بغلط مارون تمام نمودند و خدای تعالی او را زنده کرد و این نیز بدینی اسرار بنام موسی گفت  
برادر سنج ترا گفتم ام مارون سخن آمد گفت خدایا مرا بپراپند موسی گفت باز بی خود مارون با بزرگ

بگم خداوند

بگم خداوند خدای بگم خدای خود رفت ششم پسر زنده شد یونس بود و فرقه گشتن ای که در اندالیس چرخند  
بطرف جبال بگرفت و در عاری ششیم سخت اصحاب تواریخ گویند که الیاسی هفت سال در آن  
کوه در غار ماند و برهنه نه نام سخنی و نه نام زبان و نه طعنه بر کبایه و پوست میخورد و کافران  
روزها موسی کاشته بودند او را بگشتند و خدای تعالی او را پوینده میداشت تا هفت سال  
بغایت گشت دل سدا زان کوه فرود تا بر رسید بدین چنانچه هر روز رفت مادر یونس بود الیاسی  
شش ماه گمانه یونس بود و پنهان خدایا عبادت میکرد یونس بنور شش میخورد مادرش الیاسی را  
خدمت میکرد الیاسی همان کوه میرفت که اول عبادت کرده بود و در غار شد و مادر یونس بسیار  
از بران الیاسی گریست چندگاه سپید برآمد یونس را از زیر بار گرفت پس یونس را بیمار شد و از ان  
بیماری برود و مادر یونس ندو تا گشت و زاری بسیار میکرد و برخواست از چه الیاسی بدان کوه عبادت  
و میکشید تا بدان گاه در یافت چون بیدیش بسیار بگریست و جوع نمود که اول الیاسی بر وی دست  
گفت یا نبی الله دعا کنی که فرزندم مرده است خدای تعالی او را زنده کرد و الیاسی گفت خرم بنده ام فرمان  
بردارم که خدای تعالی او را زنده گردانید با فرمان او هیچ کار نکند مادر یونس دوباره گریست و زاری نمود که دل  
الیاسی بروی بسوخت الیاسی برخواست با او بی ندامت و چهارده روز از گرفت بیدگی گذاشته بود پس الیاسی  
ظهارت کرد بخدایا ایستاد خدایا مرا خوراست به قطع دعا کرد خدای تعالی دعا و عطا و پراستجاب گردانید و او  
زنده گردانید که هر شد او را سحر داد و چند آنکه در کلام ملک العالوم وارد شده است و این تفسیر  
لین المرسلین **باب هفتم** در صفت اصحاب الراسی سوله نموده اند حضرت رسول پرسیدند که  
اصحاب الراسی کی تند و خرو صفت ایشان چه نوع بوده بدال این متوسمینان که مگر علی و چنین گویند که











بود و تحت نزارم ای کس نشان این جز اندر شهر فارس شد که کور کما یکت است از و مار بکت مردمان شهر  
 همه روی بنظر راه او نهادند و عجب داشتند که آن از در مارا چگونه بکت ملک این عمر بود بر تالی بگوید  
 ناپهنا شده بود و هر دو چشم چون قهقهه بسند کسی او را دست برخواست و به نزد ملک آن کودکی  
 آمد کف آن از در مار تو کشی عبدالله کف هر کس خمدار آسمان و زمین او را بکت کف کدام عبدالله  
 ملک بجز این بنام ما دیگر خمدار است عبدالله کف بلی خمدار که آسمانها و زمینها و آفتاب و ماه تاب  
 و شب روز و کوه و دریا آفرید و حکم است پس این با خود اندانند که کف کف جبر از نور خمدار است  
 گویند ای چشم چشم پنهانی تا بگردم بدین تو پس در آن اندیشید کف یا عبدالله اگر خمدار خود در خمدار چشم  
 چشم پنهان کند مرا معلوم شود که دین تو بحق و راست است میگرد عبدالله کف اگر خمدار چشم ترا پنهان  
 بدو بگردی کف بگردم پس دست بد خمدار است کف اللهم ان کان صادقا فادعنی  
فی الحال هر دو چشم او پنهانست و او کف چگونه عبدالله کف بگو اشهد ان لا اله الا الله  
و حلالا مشربک له پس برخواست با چشم روشنی بدل شد اما آن رفت تا پس ملک عجب ماند  
کف این دو چشم تو کی روشن کرد کف الله کف الله کف کف و کف السموات و  
الارض و ما بینهما و رب الدنيا کف ای سحر را که آمد و فریاد ازین کف با کرد  
 و بر سر دین خود آئی کف از زمین بر نردم بفرموده بیاورند و بر سر او نهادند و بنام کردند و در حال  
 جان بداد و از مسلمان باز نمانست پس ملک مقصص نمود که او را روشن کرده کف عبدالله تا هست  
 و خدمت زاهد میکند ملک کف بروید عبدالله بیاورید علی الفور او زنده باز آمد کف قدری  
 شورفته تو ای کشته در این نزار راه برده بفرموده بیاورید و بر سر او نهادند و بر سر او نهادند کف با نزار پنهان

ما لکریار

ما لکریار می تراهم چنین عذاب خواهم کف خمدار چشم بر حق است هر چه خواهی بکن که منم باز نزارم تو پنهان  
 بخواند و او را بکت این داد کف ای کس برید بر سر فلان کوه که بلند تر است و او را بر نزار پنهان  
 و چون بر سر آن کوه بر دند عبدالله دست برداشت کف اللهم کفنا بما نشئت در  
 حال آن بچشم آمد آن موکلان همه سر کمون افشاندن و بگردند عبدالله سلامت بیرون  
 رفت و بزود ملک آمد چون ملک بگوید او را اندر و نکریت کف این چه حالت موکلان کی شد  
عبدالله کف خمدار ترا بملک کرد ملک چشم آمد و جانت دیگر کف که کوه را بر برید و اندر کوه پنهان  
 اگر از دین برکت و بدی ماه آمد او را بکنزاید اگر بدی ما نیامد او را در فلان دریا خرق کند پس او را فرستند  
 و به بردند تا بدان جایگاه رسیدند خمدار که در دریا خرق کنند عبدالله دست بد خمدار است و آن کشته  
 برکت و سر کمون کرد پنهان موکلان در آب دریا خرق شدند و بگردند عبدالله سلامت باز ماند  
 تا نزد ملک آمد دیگر نوشت عبدالله را دید عجب ما نرود و در کار او بفرمود تا او را نزد ملک چشم پنهان  
 کند موکلان شمشیر بر کشیدند که او را بزدند هیچ تنه بر نند او را ننوشت کت متجدد عجب بماند و حال  
 او را در همه آفاق فاش شد و بدانستند که دینی او بر حق است و خلق بسیار بر دین او آمدند مسلمان  
 شدند یعنی عظیم از بدن ملک کردید بر سر سید و حاجز کت و ندانست او را که کند عبدالله کف از ملک  
 مر استوار کت مگر یک طایفه متاد کرسی که اصل ملک خود را طرک کنی و به حجر ابرون شود و بر تخت نشیند  
 و بفرمانداری بلند بر زمین فرو برند و مر ابران دار در آویزند و تو تیر و کمان بر گیر و تیر بردار و بکت  
 بسوزد بگور بنام خمدار ای کودکی بنیدازم و آن تیر بر جسم آید کشته کدم ملک چنانکه بفرموده ما نزارند  
 و خلقان جمع شدند آمدند در حجر الملک بر تخت نشیند و عبدالله را بار بار او بخشد و آن ملعون تیر



از آنجا که دست برینا کوفتی بنام آن که در کوفت برینا کوفش از دست برینا  
نکنند لا اله الا الله وحده لا شریک له و همه خلق بر او است  
و کینه شسته بیاد درند و عبده العجا به اینها است هر که از اینها است  
مانند و نیست چکنه کف دیر این که در کف بر این است و خوش خلق را بر او کف و بر او  
شده است و این بسیار و در دو جا عظیم بر سر آن است مهربان و خوش را یکجا پیش  
آنست میآورد و در میگذرد باز که در بدین خویش و از نه با شسته است و او از این خوشی که بر سر  
و میعبودند آمده بودند باز که در بدین کف است از نه با شسته است و خوشی که در  
مرد در آن و در بدین شسته است و بسیار از این بسیار و در کف بر این است و در کف بر این  
هر شسته بر سر و در بدین شسته باز که در کف بر این است و خوشی که در شسته  
و در کف بر این شسته بر سر و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
و در بدین شسته که از این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
که در کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
فهر کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
رویت است که در کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
که در کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
دست او را از این بر میدارم خون از او برود و چون بخوردیم باز است جواب نامه است  
که آن عبده الله نامست که بر روزگار در جواب الا خدا و کف شده دست برینا کوفش او کف و دم

از آنجا

و از آنجا که دست برینا کوفتی بنام آن که در کوفت برینا کوفش از دست برینا  
نکنند لا اله الا الله وحده لا شریک له و همه خلق بر او است  
و کینه شسته بیاد درند و عبده العجا به اینها است هر که از اینها است  
مانند و نیست چکنه کف دیر این که در کف بر این است و خوش خلق را بر او کف و بر او  
شده است و این بسیار و در دو جا عظیم بر سر آن است مهربان و خوش را یکجا پیش  
آنست میآورد و در میگذرد باز که در بدین خویش و از نه با شسته است و او از این خوشی که بر سر  
و میعبودند آمده بودند باز که در بدین کف است از نه با شسته است و خوشی که در  
مرد در آن و در بدین شسته است و بسیار از این بسیار و در کف بر این است و در کف بر این  
هر شسته بر سر و در بدین شسته باز که در کف بر این است و خوشی که در شسته  
و در کف بر این شسته بر سر و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
که در کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
فهر کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
رویت است که در کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
که در کف بر این شسته است و در کف بر این است و خوشی که در شسته  
دست او را از این بر میدارم خون از او برود و چون بخوردیم باز است جواب نامه است  
که آن عبده الله نامست که بر روزگار در جواب الا خدا و کف شده دست برینا کوفش او کف و دم

از آنجا











و چون سیدان سوز بخت خدا رفت بعد از یک سال دیوان با خورشید از باران کوری بن  
از میان هفت دریا دریا کوه و جزیره بود در آن جزیره مغانی در آن کشت کوه بکنند خدا کند هیچ آید  
برای نتوانست رفت مگر مردی از بنی اسرائیل بلوقیا نام و مغان نام و مغان در آنجا بخت بدوقیا  
خدا می یافت و این قصه ندارد است و زوایان اخبار روایت کرده اند که چون سیدان سوز از دیار رفت  
دیوان بان خفت که بر سر او فوات نموده بگرفتند و او را کشتند او بود در آنجا کشتند بر میان آن جزیره  
هفت دریا بودند و در آن غار نهادند و نام آنها نموده نذر آن از باران حذر نتوانند بد آنجا بروند و حکایت آن  
دو تنی جهان بود که در زمین معلوم بود از بنی اسرائیل و او را سوز بود بلوقیا نام هر دو منور علم بسیار  
داشت چون بگذشت پدرش وفات یافت بلوقیا بجای پدرش مردمان عهد شده مان هر دو علم آموخت  
و فتور میداد و روز بجهان خزینه خود رفت و آنچه از بد باز مانده بود دفتر گرفت و مکتوبت اندر آنجا  
صندوقی دید بزرگ و قفل بر زده و مکتوبت بکشد را نیافت از خزینه دار بر رسید اندر این صندوق  
چون کف بگشاید از کفید خبر گرفت بدست نهیست که با خود مانده است کفید در آنجا کفید در آنجا کفید در آنجا کفید  
را و اگر در آنجا کفید را مورزین بر نهاده و کتاب در آنجا بود چه کتاب و اگر در آنجا کفید در آنجا کفید  
سخرت بود بداد و کتاب نورات جدا کرده بود و پنهان نهاده تا حذر نتوانند و بخوانند کسی را که ستاد ما  
تا بنی اسرائیل جمع شدند کف در خزینه پدر خویش جهان دیده ام که پدر من از نورات کتاب جدا کرده  
است و کتاب خدا عز و جده گردانیده و سستی او تبدیل نموده استخوان این کتاب را بکتاب خدا عز و جده  
باز بریم آنچه خدا نگاه کف است بدو کردیم چون بنی اسرائیل را سستی بشنیدند همه اندوه ناک شدند  
و پدر او لعنت کردند و گفتند او را از کور برون مینماییم و میسوزانیم بلوقیا کف فایده نمکند

و چون سیدان سوز بخت خدا رفت بعد از یک سال دیوان با خورشید از باران کوری بن  
از میان هفت دریا دریا کوه و جزیره بود در آن جزیره مغانی در آن کشت کوه بکنند خدا کند هیچ آید  
برای نتوانست رفت مگر مردی از بنی اسرائیل بلوقیا نام و مغان نام و مغان در آنجا بخت بدوقیا  
خدا می یافت و این قصه ندارد است و زوایان اخبار روایت کرده اند که چون سیدان سوز از دیار رفت  
دیوان بان خفت که بر سر او فوات نموده بگرفتند و او را کشتند او بود در آنجا کشتند بر میان آن جزیره  
هفت دریا بودند و در آن غار نهادند و نام آنها نموده نذر آن از باران حذر نتوانند بد آنجا بروند و حکایت آن  
دو تنی جهان بود که در زمین معلوم بود از بنی اسرائیل و او را سوز بود بلوقیا نام هر دو منور علم بسیار  
داشت چون بگذشت پدرش وفات یافت بلوقیا بجای پدرش مردمان عهد شده مان هر دو علم آموخت  
و فتور میداد و روز بجهان خزینه خود رفت و آنچه از بد باز مانده بود دفتر گرفت و مکتوبت اندر آنجا  
صندوقی دید بزرگ و قفل بر زده و مکتوبت بکشد را نیافت از خزینه دار بر رسید اندر این صندوق  
چون کف بگشاید از کفید خبر گرفت بدست نهیست که با خود مانده است کفید در آنجا کفید در آنجا کفید در آنجا کفید  
را و اگر در آنجا کفید را مورزین بر نهاده و کتاب در آنجا بود چه کتاب و اگر در آنجا کفید در آنجا کفید  
سخرت بود بداد و کتاب نورات جدا کرده بود و پنهان نهاده تا حذر نتوانند و بخوانند کسی را که ستاد ما  
تا بنی اسرائیل جمع شدند کف در خزینه پدر خویش جهان دیده ام که پدر من از نورات کتاب جدا کرده  
است و کتاب خدا عز و جده گردانیده و سستی او تبدیل نموده استخوان این کتاب را بکتاب خدا عز و جده  
باز بریم آنچه خدا نگاه کف است بدو کردیم چون بنی اسرائیل را سستی بشنیدند همه اندوه ناک شدند  
و پدر او لعنت کردند و گفتند او را از کور برون مینماییم و میسوزانیم بلوقیا کف فایده نمکند















بوقیبا گفت که دستور کف این هر دو دست که تو بوی بی بدینجانب و یک بدان جانب دراز کرده ام این  
تا کتاب نگاه میدارم و نگذارم که همان ظلمت گردانند است و یک بشر قیامت که روشن شود  
نگاه میدارم و در پس آن لوح بود معلق او بخله و خطهای سیاه و سفید در سینه بوقیبا گفت  
این لوح جهت فرشته کف خطهای روز و شب است که کار روز و شب فرزند و کار شب بوقیبا او را بداد  
کرد و رفت تا بجای دیگر رسید فرشته دید بیکدست با آسمان و بیکدست بر زمین گرفته با و از بلند  
میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله بوقیبا پس او رفت سلام کرد فرشته جواب داد کف نام من  
همی دیگر است کف این جهت بیکدست با آسمان و بیکدست بر زمین زده کف این دست با آسمان  
دارم با و مانده میدارم و این دست که بر همین است در با مانده میدارم اگر دست از زمین بدارم در با  
هم جمع شوند و همه مردم دنیا را ملاک کند و این دست که با مانده دارم در آسمان باز است که  
آنرا بجهت گویند چون بگذارم همه جانوران دنیا را ملاک کند بوقیبا او را بداد و در وقت تا بجای رسید  
همان فرشته دید بزرگ و سه منگاش بیک از این سر چون سر آدم و یک سر چون سر یک سینه یزد  
یک سر چون سر کرفت و یک سر چون سر گاو هر یک جدا جدا و میگرداند آن فرشته که سر آدم را دست  
میگفت از خدا یا رحمت کن بر همه مسلمانان و بیتی بر مؤمنین و بگردان عذاب از این بناز در آن  
سر ما که فرشته دوم که سر مانند سر گاو بود میگفت با خدا یا بیتی را همانا بناز از عذاب است  
مراد غنیمت محمد لطف صلا الله علیه و سلم گردان و فرشته سوم که او مانند سر گاو بود میگفت با خدا یا بیتی را  
و بیتی بر اولاد آدم و در او از این عذاب خوشی و روزگار سر را غنیمت محمد لطف صلا الله علیه و سلم  
آن و فرشته چهارم که او مانند سر گاو بود و بیتی بر سر عذاب و عذاب میکند این بناز از عذاب  
این بناز از عذاب و روزگار و فرشته پنجم که او مانند سر گاو بود بوقیبا این بناز از این بناز و در وقت  
تا بوقیبا

بوقیبا فرشته که دست کف در هر دو دست که تو بوی بی بدینجانب و یک بدان جانب دراز کرده ام این  
تا کتاب نگاه میدارم و نگذارم که همان ظلمت گردانند است و یک بشر قیامت که روشن شود  
نگاه میدارم و در پس آن لوح بود معلق او بخله و خطهای سیاه و سفید در سینه بوقیبا گفت  
این لوح جهت فرشته کف خطهای روز و شب است که کار روز و شب فرزند و کار شب بوقیبا او را بداد  
کرد و رفت تا بجای دیگر رسید فرشته دید بیکدست با آسمان و بیکدست بر زمین گرفته با و از بلند  
میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله بوقیبا پس او رفت سلام کرد فرشته جواب داد کف نام من  
همی دیگر است کف این جهت بیکدست با آسمان و بیکدست بر زمین زده کف این دست با آسمان  
دارم با و مانده میدارم و این دست که بر همین است در با مانده میدارم اگر دست از زمین بدارم در با  
هم جمع شوند و همه مردم دنیا را ملاک کند و این دست که با مانده دارم در آسمان باز است که  
آنرا بجهت گویند چون بگذارم همه جانوران دنیا را ملاک کند بوقیبا او را بداد و در وقت تا بجای رسید  
همان فرشته دید بزرگ و سه منگاش بیک از این سر چون سر آدم و یک سر چون سر یک سینه یزد  
یک سر چون سر کرفت و یک سر چون سر گاو هر یک جدا جدا و میگرداند آن فرشته که سر آدم را دست  
میگفت از خدا یا رحمت کن بر همه مسلمانان و بیتی بر مؤمنین و بگردان عذاب از این بناز در آن  
سر ما که فرشته دوم که سر مانند سر گاو بود میگفت با خدا یا بیتی را همانا بناز از عذاب است  
مراد غنیمت محمد لطف صلا الله علیه و سلم گردان و فرشته سوم که او مانند سر گاو بود میگفت با خدا یا بیتی را  
و بیتی بر اولاد آدم و در او از این عذاب خوشی و روزگار سر را غنیمت محمد لطف صلا الله علیه و سلم  
آن و فرشته چهارم که او مانند سر گاو بود و بیتی بر سر عذاب و عذاب میکند این بناز از عذاب  
این بناز از عذاب و روزگار و فرشته پنجم که او مانند سر گاو بود بوقیبا این بناز از این بناز و در وقت  
تا بوقیبا







در کما فرشته و مرغ دید بر آرزو نشسته سر آرزو زین و دو چشم آن دانه یادت سخن  
 در نشسته بود مغفاری از زعفران و پاپونیز و زین آند رحمت جولانها که اگر سینه دهر است  
 خواند هر طعم نهار آرزو بزبان فصیح و فدا عجز و جلال هیچ میگرد بلوقیای گشتن سگم که در مرغ  
 بزبان فصیح و جرات دید بلوقیای گفت از مرغ زین و آفریده خدای جز کن مرا از بلوقیای گفت مرغ  
 ام از مرغ بهشت چه بظلام اینها و بنیاف سینه که آنگاه وقت بحال در نیان نشسته بود این فرزند آرزو  
 در نی نماند هر زین و در مکنز ریاضی رسد بخورد ناز و زین صامت کم نشود و تبا که در هیچ کس  
 خلل نپذیرد بلوقیای گفت و سرور به که از این طعام بخورم گفت صید که ترا حاجت باشد بخور  
 بلوقیای نشسته و ضرایب با کرد و نشا کنست و طعام سپید خورد گفت بعد از این است گفت از این  
 العباس نام است گاه که هر بی بی آید بلوقیای گفت ابو العباس گفت صخره سینه خنده لاکنام  
 او بر و نه حاضر نشد بلوقیای که در هر روز دینه بلند با نیکو در خانه کسبند در نشسته و هر کس نام نماند  
 نشسته بلوقیای برخواست سلام کرد حضرت حضرت جواب داد اقولان از بلوقیای پرسید بلوقیای قصه خرد در حضرت  
 او تقریر نمود حضرت بگریست بلوقیای گفت یا بنی و الله طبعیت که از ما درم و درم اکنون چیست در مانده  
 ره بقیه غریبم اکنون مرا از هم کرده چراغ فدای است تا از لیک گشتن که دور و دوری کار کرده بغیر با ما  
 در هیچ فدای اگر کسی که سخت در مانده ام حضرت گفت از بلوقیای از بیجا نشسته نماند بخار  
 پاره صد و بیست سال است بلوقیای بگریست و از نو ز یاد شده بنالید این مرغ الحاحت از این بهتر  
 نیست که نزد یک فدای است که لکن نماند که اگر گفتم و بغیر با آنده نماند سینه که اگر هیچ مرد را  
 بقا بود بر سینه عظیم بود و وقت آن آرزو بریده از دست بلوقیای گفت بر من بر پشت  
 سینه نشین

بر پشت من نشین تا ترا از تمام خورم بر پشت حضرت سینه و هر دو کرد در پشت آرزو  
 نشسته مرغ گفت چشم بر پشت بلوقیای چشم بر لبم نهاد و آن مرغ بر پر چو یک یک است  
 بر لبه گفت چشم باز کن چشم بکش که خود را بر پریم خانه خرد بر پشت او فرود  
 آمد بخانه آینه سلام کرد مادرش بر فرزند بلوقیای در کنار حرف گرفت و بگریست حضرت  
 بران بنی اسد اهل بیله بر نه حکیمت آمدند و در و نشا میگردند و چهار اوجها بود  
 که نشسته فرود آمد یکی یکی برای آن قوم تقریر نمود و این مسلک که در این کتاب از حضرت  
 یافته از احبار حضرت پیوسته علی و سلم وارد شده در بار بنی و حضرت سینه که از این  
 یافته است و این سر بر این نقل است و فصل آنها مکتوب است

حضرت از این بخت و حرمت خود کاتب این آرزو است

و جمع مسلمانان از خواب و رخ محفوظ است

بجاست سینه بخار و همه الاضار حلت

بدر صبح از صبحی خرابه ناز

برج که از خود در هیچ کس نیست

کتاب سینه از صبح

در وقت نیم روز

از بد بقیه فقر

در وقت سینه فقر

در کما فرشته از زعفران و پاپونیز و زین آند رحمت جولانها که اگر سینه دهر است  
 خواند هر طعم نهار آرزو بزبان فصیح و فدا عجز و جلال هیچ میگرد بلوقیای گشتن سگم که در مرغ  
 بزبان فصیح و جرات دید بلوقیای گفت از مرغ زین و آفریده خدای جز کن مرا از بلوقیای گفت مرغ  
 ام از مرغ بهشت چه بظلام اینها و بنیاف سینه که آنگاه وقت بحال در نیان نشسته بود این فرزند آرزو  
 در نی نماند هر زین و در مکنز ریاضی رسد بخورد ناز و زین صامت کم نشود و تبا که در هیچ کس  
 خلل نپذیرد بلوقیای گفت و سرور به که از این طعام بخورم گفت صید که ترا حاجت باشد بخور  
 بلوقیای نشسته و ضرایب با کرد و نشا کنست و طعام سپید خورد گفت بعد از این است گفت از این  
 العباس نام است گاه که هر بی بی آید بلوقیای گفت ابو العباس گفت صخره سینه خنده لاکنام  
 او بر و نه حاضر نشد بلوقیای که در هر روز دینه بلند با نیکو در خانه کسبند در نشسته و هر کس نام نماند  
 نشسته بلوقیای برخواست سلام کرد حضرت حضرت جواب داد اقولان از بلوقیای پرسید بلوقیای قصه خرد در حضرت  
 او تقریر نمود حضرت بگریست بلوقیای گفت یا بنی و الله طبعیت که از ما درم و درم اکنون چیست در مانده  
 ره بقیه غریبم اکنون مرا از هم کرده چراغ فدای است تا از لیک گشتن که دور و دوری کار کرده بغیر با ما  
 در هیچ فدای اگر کسی که سخت در مانده ام حضرت گفت از بلوقیای از بیجا نشسته نماند بخار  
 پاره صد و بیست سال است بلوقیای بگریست و از نو ز یاد شده بنالید این مرغ الحاحت از این بهتر  
 نیست که نزد یک فدای است که لکن نماند که اگر گفتم و بغیر با آنده نماند سینه که اگر هیچ مرد را  
 بقا بود بر سینه عظیم بود و وقت آن آرزو بریده از دست بلوقیای گفت بر من بر پشت  
 سینه نشین

در کما فرشته از زعفران و پاپونیز و زین آند رحمت جولانها که اگر سینه دهر است  
 خواند هر طعم نهار آرزو بزبان فصیح و فدا عجز و جلال هیچ میگرد بلوقیای گشتن سگم که در مرغ  
 بزبان فصیح و جرات دید بلوقیای گفت از مرغ زین و آفریده خدای جز کن مرا از بلوقیای گفت مرغ  
 ام از مرغ بهشت چه بظلام اینها و بنیاف سینه که آنگاه وقت بحال در نیان نشسته بود این فرزند آرزو  
 در نی نماند هر زین و در مکنز ریاضی رسد بخورد ناز و زین صامت کم نشود و تبا که در هیچ کس  
 خلل نپذیرد بلوقیای گفت و سرور به که از این طعام بخورم گفت صید که ترا حاجت باشد بخور  
 بلوقیای نشسته و ضرایب با کرد و نشا کنست و طعام سپید خورد گفت بعد از این است گفت از این  
 العباس نام است گاه که هر بی بی آید بلوقیای گفت ابو العباس گفت صخره سینه خنده لاکنام  
 او بر و نه حاضر نشد بلوقیای که در هر روز دینه بلند با نیکو در خانه کسبند در نشسته و هر کس نام نماند  
 نشسته بلوقیای برخواست سلام کرد حضرت حضرت جواب داد اقولان از بلوقیای پرسید بلوقیای قصه خرد در حضرت  
 او تقریر نمود حضرت بگریست بلوقیای گفت یا بنی و الله طبعیت که از ما درم و درم اکنون چیست در مانده  
 ره بقیه غریبم اکنون مرا از هم کرده چراغ فدای است تا از لیک گشتن که دور و دوری کار کرده بغیر با ما  
 در هیچ فدای اگر کسی که سخت در مانده ام حضرت گفت از بلوقیای از بیجا نشسته نماند بخار  
 پاره صد و بیست سال است بلوقیای بگریست و از نو ز یاد شده بنالید این مرغ الحاحت از این بهتر  
 نیست که نزد یک فدای است که لکن نماند که اگر گفتم و بغیر با آنده نماند سینه که اگر هیچ مرد را  
 بقا بود بر سینه عظیم بود و وقت آن آرزو بریده از دست بلوقیای گفت بر من بر پشت  
 سینه نشین



در این کتاب بر هر رفته که غنچه در برفته بیدار

زل نهاده اما بیدار آن زل طرف سوراخ در زمین نهاده در هر بار اول  
زرع کله و حشرات موزینه اورا بخورد دعا این است بسم الله  
الرحمن الرحيم ايتها الدواب والسوام والحيوانات اخرج  
من هذه الأرض ومن أكلها وهذا النوع كما ان متى من  
بطن الحوت وان لم يخرج ادسلت عليك لسواطين  
النار و فحاشي فكا تنقرن الم تومتي د يادهم وهم  
الوقصن الموت فقال لهم الله موتوا فما تواتر فيك  
دجم باز دو دفعه الجراد برهه باره جو به کاغذ بنویسد و برهه  
جانب زرع آویزند و اذ انوالی سعی فی الأرض لیفید فیها  
و یهک الحرث والنسل والله لا یجیب الفساد و دعا دیگر  
کله زرد و کله سرخ بکند ممت بار بر کله سرخ و ممت بار بر کله زرد  
بخواند بعد از آن بگوید ار کله بار بکند رفقا خود در زمین مکان بعلق آید آن  
که ما بر آن خوانیم از قران و الا فقد مملکتی ذنب من حج بیانی  
امره قاضی ما فانتقد و فلا تنقد و ان لا یسلطان





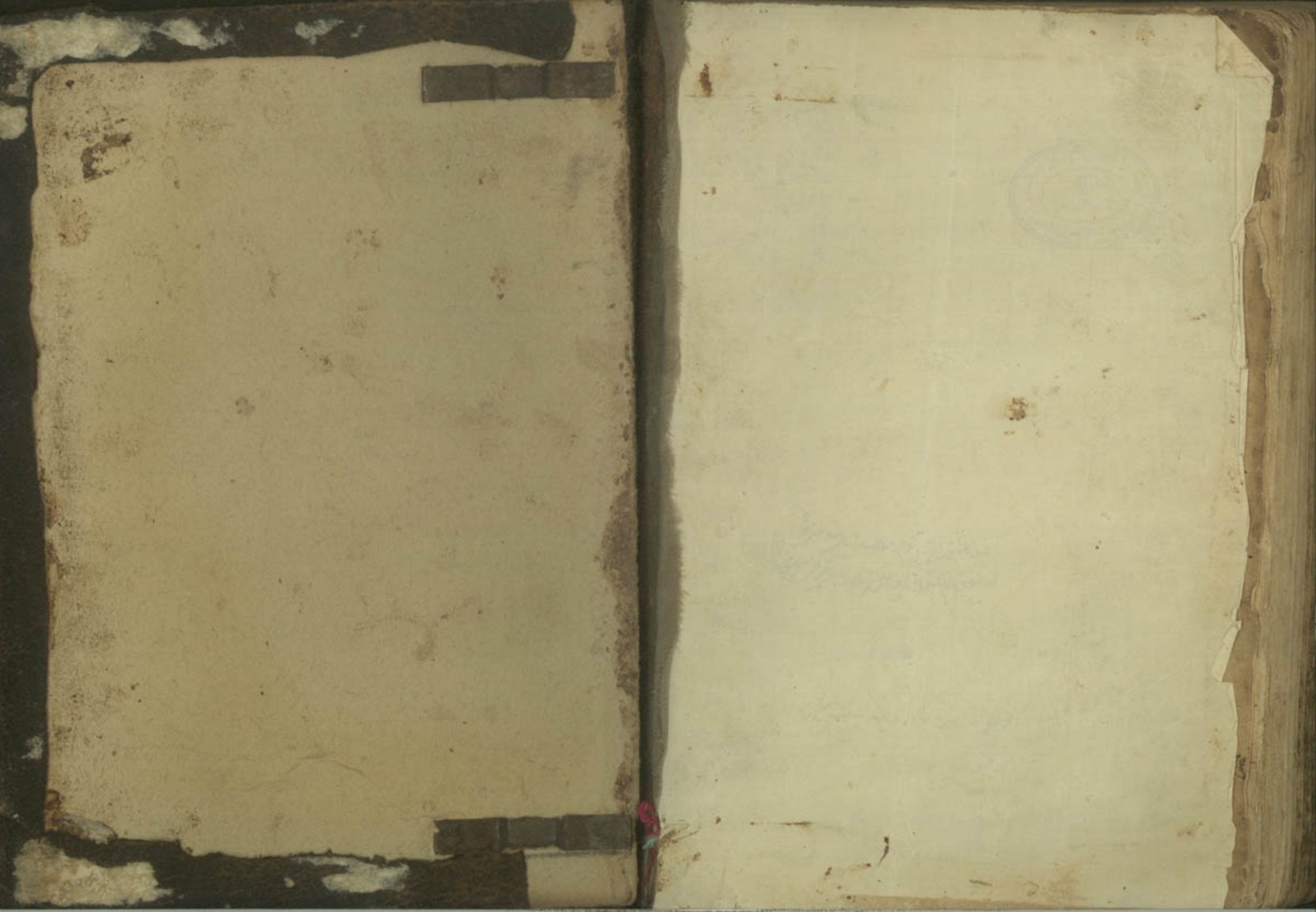




تقدیر کافایت شوم مطلب اندر سو مرتقا  
له حقوق علم خفانه و سخولام و نامرغز میند

الموعود ان العنة مردود و انتم انبت سواد  
و عید مردود و نه انیم







هذه الكتاب آداب الاصحاب



الكتاب على من الحسن  
الداعية الاثني  
الشهيد بالصفحة  
الاصحاح ١٢٠



كتابخانه  
سرازمي  
اصحاح  
١٢٠



در رشت (طریقی)

(کتاب روشنی اسلامی)

و اقسام او از مباحات  
و دفاتر و کتب حیات



اقلام کتب ابتدائی ۵۰ هزار صفا  
مرکز فروش

اگر میخواهید کتب و اقلام را خریداری کنید با ما  
باید بکنایه روشنی اسلامی رجوع کنید برای این و از انتشارات  
کتاب روشنی های رشت کتاب روشنی اسلامی است صدق قدر با یکمتره  
نات خواهد شد: